

Adab. Kabul

**Vol.14, No.5-6, Qaws-Hut 13
(November 1966-February 1967)**



د
Ketabton.com

حُبِّ اُفْتَیَازْ : پُونْجَہِ ادبیات

۱) **که کسی می‌شود :** در ادب هست خواص کسی و اتفاقات باشد؟
۲) **روستی در بینی طبقات صرمی داشت پنجه اند بگوید؟**

زبان ادبی :

طوفانی دیگر نظر نداشتند زبان روزیاتی با همتر؟ که دیگر روزی نشسته باشد که ادبی هفدهم باشی.
زبان چیزی است که نویسنده ترسی آن را دارد اینها می‌شوند و چیزی کی را ایجاد می‌کنند.
ازین نکته زبان دادهای ارزش کافی نباشد خاص و مخصوص هما حاضر می‌شود. در فعل اینهاست ادبی.
نویسنده چیزی که من هستم و همچنان و تازه و جذب کننده کسی گزینشون را بدست ایناکار بردن اینکال هستم
سریس و در قسم بیان می‌کنند. این عنوان مانندیم باشد در فعل زبان از این خود. اگر زبان را سرکشیم
نمی‌کنیم است از ادبی داشته باشیم. اگر روزی روز مفهوم ساین مفهوم - می‌دانیم زبان را نیز این مفهوم داشته باشیم
پس از این دقت لغزیده مفهوم و مفهوم زبان ادبی پرداخت و به طور مکمل این را ادبی داشتیم.
از غمیان را تقویت کردی و سند برداخ از آنها زستان انجام می‌گیریم. مفهوم در فعل اینهاست ادبی.

به شماری دو دلیل:

زبان ادبی و زبان عادیانه
اویا ط زبان ادبی و زبان عادیانه

قبل از زمان روزگار، زبان ادبی و زبان عادیانه همچیزی نباید از همه باشد
مثبوم زبان ادبی را ترجیح نماییم. زبان ادبی و زبان همچیزی متفاوت وسیع و محدود در اینهاست
زبان ادبی وسیع، زبان نظری نیست مگر برای سیاست زبان مشترک هست، پلاسیت شده باشد.
وای محتوی زبان ادبی و زبان نظری نیست که در آنها علی، مقداد است می‌سی، و در همه جراید
و مجلات بخاری من روی وصم زبان پلاسیت شده عادیانه هم در می‌گیرد. مفهوم زبان ادبی "د
دو زبانی شناختی بخاری را می‌گویند زبان ادبی وسیع است.
زبان ادبی محدود، مفهوم زبان ادبی محدود نامندانم که ستر، درین، ادبی او برای
و نمی‌باشد از این مفهوم است و حم زبان پلاسیت شده در فعل اینهاست ادبی است
ش می‌شود. "زبان ادبی" که ضلال یتری ادبی از این بخت می‌تواند اینهاست درین از زبان

ادبی محدود است.
همه کنونه زبان ادبی - هم زبان ادبی وسیع و محدود - زبان عادی و سیاست از زبان

عادیانه مردم - وکیل ایکیز نویزندگان نایخواهم نیکیست - هم اینها از زبان عادیانه فست می‌گردید
و برای سیاست زبان عادیانه باید این دو محنت مرا درمی‌دانم و در فعل دور را کسی ستما دیگر نایخواهم
آهسته آنهاست شکل پذیرفته و نعمت شده و نه می‌گردد.

از نگاه شغل: قصیده غزل؟ اشغال ادبی؟

چرا برای مطالعات ادبی نموده کار از خوب نمی‌گیریم؟

از نگاه شغل: نهانی، نسخه؟ اثواب ادبی؟

نماینده ادبی؟

زیرا: هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال داکتر علمی

اشتراك

محصلان و متعلمان: ۱۲ - افغانی

مشترکان مرکز: ۱۵ - افغانی

مشترکان ولایات: ۱۸ - افغانی

آدرس

مجلة ادب، پوهنه‌خی ادبیات

پوهنتون کابل، علی آباد

کابل، افغانستان

قیمت این شماره (۶) افغانی.

مجلة ادب در هر شماره فصلی را بحث در باره کتابهای تازه و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد.

از عموم نویسندهای کان و مترجمان خواهشمند است که یک نسخه از کتاب خود را باداره مجله ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد.

مدیریت نشرات پوهنه‌خی ادبیات

ڏھر سمعت هندر چاٹ

صفحه	نو یسند ۵	مضمون
۱	محمد حسین راضی	ضایعه ادبی
۴	پو ھاند عبدالحی جیبی	پرو شگاہ فرنگی باستانی
۱۰	قیام الدین راعی	ادبیات وزندگی اجتماعی
۳۷	پو ھاند مجددی	بحثی در منطق
		بخش اشعار
۵۷	محمد عثمان صدقی	جنہش مژگان
۵۸	شاپیق ھروی	طوفان اشک
۵۹	عبدالشکور رشاد	سر زمین عیش
۶۰	شاپیق جمال	تیر مژگان
۶۱	دکتور سہیل	پیمان شکستہ
۶۲	محمد ابراهیم صفا	نقش پا
۶۲	نور اللہ صحرابی	مو ج سر کش
۶۳	ضیاء قاری زادہ	نغمہ های تر
۶۴	عشقہ ی	دود آہ
۶۵	ل. کسیلووا	تدریس پشتودر مؤسسات علمی
۷۶	غضنفر	مبادی ادبیات معاصر امریکا
۸۵	راضی	گزارشہای پو ھنگی ادبیات

ادب

مجله دو ماهه

شماره ۹۰

حوت ۱۳۴۰

سال چهاردهم

ضایعه ادبی

عمر ناپایدار دولتیست مستعجل که «یک جلوه نمایید گر ش باز نبینی». روز گار گذران که گاه اینچنین است و گاه آنچنان هر آن چون شاهین و باز فسو نکار که مرغکان بیگناه رامی چاپد، آدمیزاده رادر کمین است تا «هره برهمند و هستی وی بر باید».

این اخترشبدگرد عبار که «تاج کاؤس ربو دو کمر کیخسر و» اعتماد را نشاید و چنان که دانی با کس نسازد و بر کس نپاید.

خرم آنکس که از هر آن زندگی حظی و افرجواب و طریق دانش و ادب پوید؛ ذهن کنجکاو آدمی هر قدر سمند تنده فکر رادر صحرای بی انتها و مرموز هستی بتازاند سرانجام هیچش معلوم نخواهد شد که خود کیست و هستی چیست؟ و آنگهی سراب را حقیقت پنداشته راه افسانه پیدا ماید و چه بسا که از بارگران زندگی که بزور بردوشش افتاده است احساس خستگی نماید و پیوسته مفری خواهد تا مگر در آنجانفسی براحت کشد.

مرگ چون صراف گو هر شناس امسال نیز، مانند سالیان پار، چشم طماعش را به دو گوهر

بحربیکران ادب دری دوخته از گلستان پرازهار و همیشه بهار ادب دری چنان گلدمته های نفیس و آتشین را به یغما برده است که جایشان را بمشکل میشود پر کرد. این دو گالدمته که شگوفانی و طراوت شان چندی قبل دستخوش تطاول صر صر خزان زندگی قرار گرفت استاد سعید نقی و استاد احمد آتش میباشند که آثار ارز نده و تحقیقات عالمانه شان در قلمرو ادبیات دری خریداران و هواخواهان زیاد داشته چکیده هاو کاوش های ذهنی شان مایه التذاذ خوانند گان نسل امروز و فرد اخواهد بود.

مرگ دو استاد فرزانه آنهم از دو کشور دوست ماه ایران و ترکیه، ضیاع بزرگ ادبی است که ادب دوستان و دانش پژوهان افغانی از فقدان شان سخت متأثر و متالم میباشند. استاد سعید نقی مردی بو دم حق و دانشمند، نویسنده ای بود تندنویس و پر کار که بیش از دوصد و پنجاه اثر بزبان دری از خود بیاد گار گذاشته است که اینک مشت نمونه خروار گفته چند اثر بسیار معروف اور از نظر خوانندگان محترم مجله ادب گزارش میدهیم: تاریخ بیهقی، دیوان قصاید و غزلیات عطار، مقطوعات ابن یمین، تاریخ گیتی کشا، احوال و اشعار رود کی، قابوس نامه، سیر العبادی المعاد، در پیرامون احوال و اشعار حافظ، اشعار و احوال خواجه، شاهنامه، رباعیات عمر خیام، تاریخچه ادبیات ایران، نظامی گنجوی، شاهکارهای نشر معاصر فارسی، تاریخ عمومی قرون معاصر، پوشکین فرهنگ کنامه فارس، آثار گمشده ابو الفضل بیهقی، پیشرفت های فرهنگی در اتحاد جماهیر شوروی، ایران در صد و هفتاد سال اخیر، فرهنگ فرانسه به فارسی. وی در آخرین رمق حیات به نوشتن کتاب تاریخی دیگری دست یازید ولی پیش از آنکه تکمیل شد گند چشم از جهان بست.

مرحوم سعید نقی چند سال قبل با اثر دعوت ریاست پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل از افغانستان که مهد زبان دری است باز دید بعمل آورده در محضر استادان و محصلان پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل کنفرانس های ایراد کرده بود.

سعید نقی به دانشمندان، ادبیان و فیلسوفان افغانی علاقه ای خاص داشت و در معرفی مفاخر علمی و ادبی افغانی به حلقه های فرهنگی ایرانی تلاش های فراوان بخراج داده است. استاد، مشنوی معنوی مولوی جلال الدین بلخی را هنگام قیام شان در کابل، شاهکار

ادبی جهان قلمداد میکرد و با کیف و شوری عجیب این بیت را زمزمه میکرد :
 آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
 احمد آتش استاد ادبیات وزبان دری پوهنتون استانبون^۱ که چندی قبل چشم از جهان
 پوشید یکی دیگر از بزرگان عالم ادب دری بشمار میرفت که مقالات تحقیقی وی بهترین [
 شاهد مدعای ماست .

استاد احمد آتش زبان دری را نزد دانشمند محترم افغانی بناغلی عبد الوهاب طرزی (پسر
 پدر نشر معاصر دری افغانستان) که در آنوقت سمت استادی ادبیات دری را در پو هنخی
 ادبیات استانبول بعهده داشت، آموخته بود و به اثر علاقه مفرطی که بفرآگر فتن زبان دری
 داشت در آنده مدت خواندن و نوشتند دری را یاد گرفت و در صرف و نحو زبان و ادب
 دری و عربی خود را چندان وارد ساخت که به استادی پوهنخی استانبولش برگزیدند.
 مرحوم آتش بیست و اند سال در راه نشر دایرة المعارف اسلامی تلاشها و تپشها داشت
 و همواره در دایرة المعارف اسلامی وغیره نشرات کشور دوست ما «ترکیه» از فرهنگ
 و ثقافت افغانستان و سهم مردم این سرزمین تاریخی در تمدن اسلامی بحث‌ها بعمل
 می‌آورد چنانچه در دایرة المعارف اسلامی زیر عنوان «هرات» مطالب مفید و دلچسپی نوشته
 و آثار هنری و تاریخی این شهر باستانی را می‌سازد .

آتش بزبانهای دری، فرانسوی و ترکی آثاری زیاد نوشته، سندباد نامه و ترجمان
 البلاغه رادویانی (۱) را بحلیه طبع آراست :

از مقالات مهم او که مظہر نیروی تحقیق استاد میباشد مقالات مذکور را در باره
 «ورقه و گلشاه» و «فرخی سیستانی» میتوان نام برد که با کمال استادی نگاشته آمده است :
 استاد آتش که در سال (۴۲) برای شرکت در محفل یادبود حضرت خواجه عبدالله انصار
 بکابل آمده بودنداز آثار و اماکن تاریخی افغانستان با کمال علاقه مندی
 بازدید بعمل می‌ورد .

ادب در حالیکه ازینگونه ضیاعهای ادبی و علمی گرد ملال بخاطر دارد به حلقه‌های
 ادبی دو کشور دوست و بازماندگان این دو شخصیت ادبی و علمی صبر جمیل آرزو میکند .
 محمدحسین «راضی»

۱ - این کتاب را در سابق بفرخی منسوب میدانند.

پروژگار
فر هنگ باستانی
پو هاند عبدالحق حبیدی

هزاران سال پیش مردمی از نژاد آریایی، بسر زمینی که ملتقاً دریاها خروشان و بزرگی بود فرود آمدند، این مردم ساکها بودند، که تا کنون اختلاف ایشان بنام «ساکزی» در آنجا بر کنارهای دریای هیرمند ساکنند:

ساکها مردمی نیرومندو دلاور بودند، که این سر زمین بنام ایشان «سگستان» و در عربی «سجستان» و بعد ها سیستان نامیده شد. و فاتحان عرب هراهل سیستان را سجزی گفتند که مغرب همان سکزی است:

سکزیان که تا کنون در سیستان و گرمسیر، بر کنارهای دریای هیرمند تا حوالی غربی قندهار و بست سکنی دارند، مردم بلند بالا و قوی هیکل، گندم رنگ متناوب اندامی اند، که به پینتو سخن گویند و جزو درانی (ابدالی، اوبدالی، هفتالی) شمرده می شوند:

سکزیان در ادوار تاریخی در سر زمین سگستان مدنیت های درخشان تشکیل دادند و شهرستانهای عظیم بنانهادند، حکومتهای بزرگ ساختند.

هامون سیستان و گودرزه دو جهیل بزرگی است که (۱۵۰) هزار میل مربع ساحه را

در بر میگیرد، و چهار دریای (هلمند، خاشرود، فراه رود، هارود) در آن میافتد، در سرزمین غرب هامون و شمال گودزره ساحه وسیعی است که طول آن شمالاً و جنوباً بصد میل و عرض آن شرقاً و غرباً تا پنجاه میل میرسد، و در شمال آن مجرای فراه رود و پشاور آن و تخت رستم است و در جنوب هم تا برودباز و دشت زرہ ممتد است.

درین سرزمین وسیع آثار و علایم آبادانیهای باستانی به ر طرف پدیدار است و صدھا تپه و بقا یای کاخهای عظیم و کوشک‌های منبع بنظر می‌آید که دست روزگار آنرا به خرابه‌زارهای موحش تبدیل کرده، و این پرورشگاه مدنیت قدیم، اکنون محل گزدم و مارگردیده، که به ملیون‌ها در تحت خرابه‌های شهرستانهای باستانی موجوداند. نمیدانم چه دست جفاکار و ستمگری بوده که شهرستانهای رستم و آلصفار وزرنج زیبار به این ویرانهای موحش تبدیل کرد.

شهرهایی که در آن عصر ملیون‌ها نفوس سکنی داشتند و از بلاد بزرگ آسیا بشما رمی‌آمد وزرنج سیستان با بغداد مقر خلفاء همسری میکرد، اکنون در آن احدی زندگی ندارد و ساحه وسیع آنرا خرابه‌های موحش و جنگل‌زارهای گزخودر وی فراگرفته است؛ شهرهای سکستان همواره پرور شگاه پهلوانان و مقر شاهان و در سگاه دانشمندان و مؤسسات ادیان و مذاهب بود و در زیر هر دیواری کهنه و کوشک فرسوده آن، آثار فرهنگ باستانی نهفته است.

رستم فرزند این سرزمین بود و یعقوب پروردۀ این خاک! سجستانیان در تشکیل علوم اسلامی مانند حدیث و فقه و کلام دستی داشتند. مؤسس مذهب کرامی سیستانی بود، شعرای نخستین زبان دری بدر بار یعقوب صفاری در زرنج قصیده هامیسرودند، بخش مهم شهنامه‌های قدیم، داستانهای سیستان است. قدیمترین کتاب نشر دری «کشف الممحوب» به خامه سیستانی نگاشته شده و عیاران این سرزمین که حزب سیاسی و اجتماعی منظمی بودند امثال یعقوب و عمر و رابد نیادند که تا بغداد و دمشق از مردمان باج گرفتند. ولی در یغا و حیفا! که این مهد تهذیب و فرهنگ به کلی از بین رفت و نفوس آن

بدست خونخواران چنان کشtar شدند که در سنه (۱۸۷۲) چون «سرگول دسمت» انگلیسی از ینجا میگذشت در تام سیستان (۴۵) هزار نفر ساکن بودند در حالیکه بعد از (۳۰) سال در حدود (۱۹۰۰) چون «سرمکماهون» خطوط سرحدات ایران و افغان را تعیین میکرد بقول «تیت» نفوس تمام سیستان (۱۶۱) هزار بود.

شهر رصفتم:

رستم پهلوان نامی سیستان که قسمتی از شهنامه وقف کردار او است یکی از فرزندان این خاک بود بقول «تیت» بسمت جنوب غربی «پادزلوک» بقایای شهر موجود است که مردم آنرا «تره خون» نامند و این شهر رستم بود که در اطراف آن آثار بروج زردشتی و آتشکده‌ها و دیوارهای شهرستان کهن به نظر می‌آید و بزمانه قبل اسلام که مردم آن دیار زردشتی بودند تعلق دارد.

خرابه زار شصت هیلی:

قلعه فتح دو میل به شرق مجرای هیر منداشتاده که در اطراف آن بقایای آثار دوره اسلامی به کثرت به نظر می‌آید در سنه (۱۸۱۰) که «کرستی» از ینجا گذشت مردمان قلعه آن را ترمیم میکردند.

در عصر شاه جهان آخرین شهزاده این دیار حمزه خان کیانی از لشکریان مغل شکست خورده به اینجا پناهنده شده بود.

اکنون بقایای یک قصر با دیوارهای استوار و منقش نمایان است که عظمت باستانی از آن پدیدار است. در بین خرابه زار وسیع این حدود بقایای قلعه فتح یکی از مرکز سیستان که در سنه (۱۴۲۷ ع ۱۸۳۱ ه) بناسده و مدت‌ها مقرر کیانیان سیستانی بود، تا کنون نمایان است وارگه بالائی آن داستان مدنیت کهن را حکایه مینماید.

واز اینجاست که سلسله عظیم خرابهای پیاپی از جنوب شمال آغاز میگردد و تا شصت میل شمالاً دوام میکند.

سروتاو :

جنوب آن قلعه فتح و شمال آن چخانسور است که این خرابه‌ها بطول شصت میل ساحه (۵۰۰) میل مربع را فراگرفته و انسان را بحیرت می‌اندازد که اینقدر شهرستان وسیع با هم را ناتشگفت آور چگونه بکلی از بین رفت و تمام آن به ویرانه موحشی تبدیل گشت. «تیت» میگوید که مردم بعداز گذشتن موسم باران در خرابه‌ای این شهرستان باستانی مسکو کات پارتی و ساسانی و خلفای اسلامی را به کثرت می‌یابند خرابه‌ای نادعلی و چخانسور نیز از بقایای کاخ‌های بزرگ آن صفار است که اکنون بشکل پهنه‌های بلند بنظر می‌آید. ارگ چخانسور تاکنون معروف و مشهود است که از برج بلند آن تمام مجرای هبلمند و چخانسور دیده میشود. مردم سیستان، نادعلی را شهرستان کیخسرو گویندو خود را الخلاف او شمرند.

قلعة کنگه یکی از این آثار تاریخی است که بقول «تیت» سیصد گز طول و عرض دارد و کنگه لغت قدیم این سرزمین است بمعنی استوار و محکم که ازالسنّة باستانی درینجا زنده مانده و بسا از آثار ابینیه قدیم در آن موجود است. از مناظر داخلی بقایای قصور سروتار پیداست که این ابینیه در غایت عظمت بنا یافته و تاکنون هم تجمل قدیم را نمایند گی میکنند. رواق درب یکی از کوشکها و ابینیه بالای آن خیلی پرشکوه است. و تصویر آن داستان شوکت کوشک نشینان را بزبان حال میگوید. کهک و چل برج و امران ناجلال آباد وزاهدان پر از این چنین ابینیه تاریخی است.

زادهان (زرنج) :

«تیت» موقعیت زرنج قدیم را در زاهدان تعیین کرده که این مسئله از روی تاریخ قابل غور و تدقیق است. «زادهان» به غرب مجرای «هیرمند» مقابل «کهک» واقع است. یکی از بقایای ابینیه اینجا خرابه کوشک دختر ملک قطب الدین است که مردم این دیار داستانی حزن آور از و نقل کنند و گویند: چون «تیمور لنگ» بار آخرین برین

سرزمین تاخت تمام آبادانی آن را به خرابه تبدیل کرد و بندھای هیلمند را هم از بین بردا که بعد از آن بسبب نبودن آب، تمام «سیستان» دشت بایر گردید.

چون تیمور بر سیستان هجوم آورد و شهر را محاصره کرد مردم به غایت مردانگی از بوم و زاد خود دفاع میکردند و نمیخواستند شهر را به قوای متها جم بسپارند. دختر ملک نامه‌ای به تیمور نوشت و آنرا بوسیله کمان و زره با تیر به لشکر گاه وی انداخت و راه حمله و دخول شهر را نشان داد که مجرایی از بالای حصار به کنار آب «هیلمند» زیرزمین موجود است چون قوای «تیمور» ازین سر آگهی یا فتنه از راه این تونل به شهر در آمدند و به فتح شهر موفق شدند. گویند دختر ملک میخواست با تیمور مزاوجت نماید ولی فاتح مذکور او را جزای سنگین مرگ داد و گفت: «کسی که بادیار و کشور و قوم خویش بیوفائی نماید با ما چه خواهد کرد».

این داستان اگرچه افسانه بنظر می‌آید ولی عبرت آموز است زیرا کسی که از خویشان ببرد و بکشور خود نه پیو ندد در نظر دیگران نیز وقعی خواهد داشت.

در حدود «زاده‌دان» یکی از منارهای منتش که خطوط طاکوفی هم داشت به ارتفاع (۷۵) فت تاسه (۱۹۰۰ ع) هم موجود بود این منار بزرگ «بقول» تیت در سنه (۱۱۵۶ ع - ۵۵۱ هـ) تعمیر گردیده و بنا بران از آثار دوره ملوک سیستان است که بقول منهاج سراج معاصران غر نویان و غوریان بودند.

کار گویی:

در حدود «نادعلی» و ده «دوست محمد» بقا یای کار کویه تاریخی واقع است که یکی از تپه‌های آثار باقیه یک کوشک تا (۳۰) فت بلندی دارد و از مناظر بالای آن نمایان است که وقتی بنای عظیمی بود از اینجا می‌یابد و این همان «کر کویه» است که در کتب تاریخی مذکور است ولی اکنون اطراف آن را جنگل زار غلو گزستان فراگرفته و به آسانی نمیتوان در بین آن رفت و این کر کوی معبد قدیم مردم «سیستان» است که

در تاریخ سیستان سرو قدیم دری برای آن نقل شده و یکی از مراکز دیانت زردشتی قدیم بود.

فتوس :

در حدود (۱۹۰۰) در سیستان ایران در شهرستان (۱۵۶۲۲) خانوار و در «کنگی» (۵۵۴۹) خانواده (۹۱) هزار نفر ساکن بودند اما در چخان سور افغانی (۷۰) هزار نفر در (۱۶۲۷۲) خانواده بودند که بحساب «مسترتیت» در هر میل مربع سیستان افغانی (۱۶) خانواده و در هر میل مربع سیستان ایرانی (۲۶) خانواده سکونت میکردند.

«اقتباس از کتاب سرحدات بلوچستان تألیف «مسترتیت» عضو اداره پیمایش حکومت هند طبع لندن ۱۹۰۹ع.»

بیاوجوش تمنای دیدنیم بنگر
چواشک از سرمژ گان چکید نم بنگر
ز من ب مجرم تپیدن کنا ره میگر دی
بیا ب سخاک من و آرمید نم بنگر

گل - رالطف تکامل ادبیات ماقبل سده
دونوع جهان بینی: آنچه کامنی و مترادفی
قواعد رسمی قلم ادبیات
اشر تقویم کار (جمیع چیز) در تکامل ادبیات

۱) مث ادبیات و هنر
تلقنی بودن ادبیات
ادبیات اور از عینه اندیشه از رو
زندگانی اجتماعی منسخ علاق ادبیات

۲۹
۳) تئیز ادبیات در زندگی اجتماعی

۴) ادبیات و اجتماع	۱) مقدمه یی بر مباحث ادبی
۵) ادبیات و مطابق ادبی	۲) ادبیات حضیر؟
۶) تئیز ادبیات، فکر ادبی و تاریخ ادبیات	۳) ادبیات و حالم داست

بحثی از نبوری ادبیات

ادبیات و زندگی اجتماعی

مترجم قیام الدین راعی

طور یکه میدانیم، ادبیات یکی از پدیده‌های فکری اجتماعیست، وجود جامعه خود تعیین کننده این واقعیت است؛ تغییر و تکامل ادبیات را، از آغاز تا انجام، باید در خلال تضادهای زندگی اجتماعی و تکامل آن شرح کرد؛ ادبیات یک دوره ثابت و یک طبقه ثابت، همیشه انعکاس دهنده وضع اقتصادی و سیاسی یک جامعه ثابت است، وهم در تحت شرایط سیاسی و اساسهای اقتصادی، مجموعه تشكل رابطه‌های میان افراد، در جامعه طبقاتی وضع اصلی خود هر طبقه و رابطه متقابل میان آنان، خود زندگی اجتماعی یک دوره معین را ارائه میکند. بنابران، موضوع رابطه ادبیات با زندگی اجتماعی، یکی از مسائل اصلی و عمده در خلال اساسهای ایجاد و تکامل ادبیات بشمار می‌رود. بمنظور آگاهی درست این موضوع، باید نخست از همه رابطه ادبیات را با سیاست، و اساسهای تکامل ادبیات را به نفس خودش، وهم یک سلسله موضوعهای مربوط به ایجاد ادبی را درک کرد.

۱- ادبیات از زندگی اجتماعی صرچشمه هیگیرد

منشأ ادبیات و هنر :

ادبیات و هنر از کجا بوجود آمده است؟ اگر به نهنج علمی باین سؤال جواب داده شود، باید نخست از همه مسئله منشأ ادبیات و هنر را تحقیق کرد. اینکه ادبیات و هنر بعد از ظهور جامعه انسانی بوجود آمد، جای هیچگو نه شک و تردیدی نیست. مگر انسانها تحت چگونه شرایط و عواملی توانستند که نخستین آهنگ، نخستین پارچه رسامی و نخستین نمونه تراش شده و یا کنده شده را ایجاد کنند؟

در جریان تاریخ نقادان ادبی و هنری، در باره منشأ ادبیات و هنر، باری شرح و بسط گوناگونی ارائه کرده‌اند که ازین میان دونوع بینش مؤثرتر از دیگران بوده است:

۱- عقیده بر تفخی بودن ادبیات : این عقیده را کانت بنیاد نهاد، بعداً توسط شیلر و اسپینوزا بیشتر تبارز کرد و آنان چیزهایی به آن افزودند. شیلر عقیده داشت که آزادی خاصه ادبیات و هنر است، بعبارت دیگر نوع فعالیتی است که عاری از هر گونه غرض بهره برداری باشد. شیلر این نظریه را بیشتر تبارز داد و بینش تفخی بودن ادبیات را رونق بخشید، او عقیده داشت که انسانها در جهان واقعی زندگی بسرمیرند و در خلال آن از انگیزه‌های مادی و روحی متأثر می‌باشند، مگر اکثر نمیتوانند آزادی واقعی داشته باشند. بنا بر آن انسانها همیشه خواسته‌اند با استفاده از بهترین نیروی مازاد، بهشت و جهان آزادی را خلق کنند، و این همان تفنن و تفریح است. غریزه این نوع تفنن انسانها، همانا محرك خلاقیت هنری بشمار می‌رود. فیلسوف انگلیسی سپنسر این تیوری را یک قدم دیگر تا یید کرده است. او میگوید که انسان نوعی از حیوانات عالی است که از حیوانات عادی دیگر فرق دارد. حیوانات عادی همیشه نیروی خود را تنها بمنظور وقاره و دوام زندگی بکار می‌برند، بشر گذشته از نیروی که در وقاره و دوام زندگی بکار می‌برد، دارای نیروی مازاد دیگری نیز است. هنر و تفنن ثمر همین نیروی مازاد انسانیست.

۳- عقیده براینکه ادبیات ارائه دهنده انگیزه‌های روحیست :

در او اخر قرن نزد هم عده ای از روان شناسان سرمایه داری در تبلیغ این اندیشه مجاهده‌ها کردند. آنان عقیده دارند که بشر از آغاز کودکی تا پیری، استعداد ارائه احساسات خود را داشته است، با شاد شدن می‌خندیده و ازاندوه والم اشک میریخته است ... این نوع استعداد بوسیله آواز، زبان و حرکات ارائه می‌شده که بعداً موسیقی، ادبیات، رقص وغیره را بنیان گذاشته است. پیروان این مکتب قدمی فراتر نهاده چنین می‌پندارند، که منشأ ادبیات در آنست تا نویسنده تغییرهای روحی خود را ارائه کند و ترسیم نماید تا «خودی» نویسنده متظاهر گردد.

فرود (1856 — 1939) بصورت منظم تر تیوری را پیشنهاد کرد، بدین معنی که منشأ ادبیات و هنر مر بو ط به غریزه «عقل باطن» و نمای تغییرات آرزوها می‌باشد. همه این اندیشه‌ها از حقایق تاریخی تکامل ادبیات و هنر سرچشمه نگرفته، تادرراه تحقیق منشأ ادبیات و هنر بکار رود. بر عکس با استناد به اساسهای آید یالیسم عندي، شرح اعوام کننده ای درباره منشأ ادبیات و هنرداده شده است.

دو عقیده بالا، بخصوص نظریه تفندی بودن ادبیات در جهان ادبی و هنری اروپا، باری تأثیر بزرگی را پجا گذاشته بود. بدون شک و تردیدی، این نوع بینش باعده‌ای از پدیده‌های مراحل ایجاد ادبیات و هنر تماس گرفته است. مگر همه آنها معمول راعمل تصور کرده و پدیده را اصل پنداشته‌اند. اگر پرسیم که تفنن از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آیا محسول زندگی کار انسانها بشمار می‌رود یا اینکه با آن هیچ رابطه‌ای بهم نمیرساند؟ احساسات محبت و نفرت، اندوه و سروراز کجا منشأ دارد؟ آیا اینها انعکاسی از زندگی واقعی و عینی است، و یا اینکه نمایی از غرایز طبیعی انسان بشمار می‌رود؟ برابر این پرسشها، آنان عملیه اجتماعی انسانها را دور می‌افکنند، و تنها از نگاه بیولوژیکی و یاروانی می‌خواهند جواب دهند، بنابران اینان همه نمیتوانند به نهج علمی منشاء ادبیات و هنر را شرح کنند.

در باره منشاء ادبیات و هنر، عقیده تقریباً قدیمی، همان نظر یه تقلید یونان^و قدیم است. کسانیکه نخستین بار این بیانش را پی ریزی کردند، فلاسفه قدیم یونان، دیمو قراتیس وارسطو (384-322 ق.م) بودند. آنان عقیده داشتند که ادبیات و هنر از تقلید حقایق اجتماعی و جهان طبیعی، منشاء میگیرد. دیمو قراتیس چنین می‌پندشت که هنر از تقلید طبیعت سرچشمه میگیرد، «از عنکبوت ما بافت و پیوندرا آ هو ختیم؛ واzugچی طرز ساختن خانه؛ از قو و بابل و دیگر پرندگان آواز خوان، آواز خوانی را فرا گرفتیم.» (۱) ارسسطو در کتاب «شناخت شعر» قدیمی فراتر نهاده منشاء شعر را همان تقلید بر ابره^(۲) موجودات اجتماعی و طبیعی میداند، و تقلید البته غریزه ایست که از آغاز کودکی انسان و اجد آن بوده است.

این عقیده ثابت میکند که ادبیات و هنر از جهان طبیعی عینی وجا معه انسانی مجزا نیست، مگر با آنهم، آنان تقلید را به محک غرایز و فطرت انسانی می آز مایند، نه اینکه محرک تقلید را از نگاه عملیه های اجتماعی درک کنند.

طوریکه قبل^ا یاد آور شدیم، ادبیات و هنر یکی از پدیده های فکری اجتماعی بشمار می آید، و این محصول انعکاس واقعیت های عینی در مغز تو یسنه است. همچنان عکس العمل نو یسنه برابر واقعیت های عینی، هر گز متکی به غرایز فطری نیست، بلکه نتیجه همان عملیه های اجتماعی است که سازمان فکری نو یسنه را نیز سامان بخشیده است. در جامعه بشری کار تولیدی اساسی ترین عمل انسانهاست، و هم اساسی ترین منبع دانش انسانها بشمار می آید. بنابر آن اگر خواسته شود که منشاء ادبیات و هنر به نهج علمی روشن شود، هر گز نمیتوان عمل کار انسانها را نادیده گرفت. این نوع توضیحات البته مندمج با هر گونه دلایل علمیست. حقایق بیشمار تاریخی ثابت میکند که ادبیات و هنر همانا از منبع فیاض کار سرچشمه میگیرد.

طوریکه میدانیم در جریان کار متمادی باز وان تو انا و مغز مترقی انسانها بکار افتاد،

مُهافِل : یعنی مبنی هر کس تو و حکمت
قیمت آور زن و نشانید

شماره ۵-۶

ادب

- ۱۴ -

و هم لسانی که احساسات متقابل آنان را ارائه میگرد، سازمان‌های گوناگون عوطف انسانی، معرفت انسان مقابله جهان عینی و نیروی تحمل آن نیز به آهستگی رو به تکامل رفت. این همه به ایجاد ادبیات و هنر شرایط مادی بودند را سازمان داد. در تحت همین شرایط بود که مردم امکان آنرا یافته تا به ایجاد ادبیات و هنر دست بیازند.

دانشمندی میگوید: «تنها و تنها به نسبت کار، و به علت تناسب متقابل در حرکات نوظهور، وهم بدنه که این‌همه را دست رهبری می‌سپرد، در خلال يك دوره متعدد اسکلیت انسانی بصورت تکامل یافته، به ارت ماند؛ وهم به علت این‌که این مهارت‌های به ارت رسیده، در خلال حرکات غامض نوظهور بصورت پیگیر با اصلاحاتی بکار برده میشد، تحت این‌گونه عوامل، دست انسانی به چنین درجه عالی خلاقت هنری نایل شد؛ روی این اساس بود که دست انسانی توانست آثار سحرآمیز تولید کند و مانند «رافائل» هنر نقاشی، چون «دونچی» هنر مجسمه‌سازی و مانند «بته وون» موزیکی را خلق نماید.»

به نسبت طول زمان، ما بمشکل میتوانیم وضع واقعی ایجاد هنر را بطور دقیق در مراحل نخستین درک کنیم، مگر موافقی با تکامل آنر و پولوجی و باستانشناسی، باز هم میتوانیم مواد هنری که از زیرزمین بدست می‌آید، و هم فعالیت‌های هنری طوایف ابتدایی که هنوز هم درین جهان زندگی دارند، میان آن و محصولات هنری باستانی ارتباطی قایم کنیم.

به اساس مواد باستانشناسی و آنر و پولوجی، در دوره نسبتاً رسیده قو این کمون اولی یعنی مرحله آخرین دوره آلات سنگی قدیمی، نخستین فعالیت‌های هنری دست هستی گرفت.

درین وقت انسانهای اولی ساختن انواع آلات ساده کار را آموخته بودند، باز بانی که احساسات و مفکوره‌های متقابل آنان را ارائه میگرد، زندگی همگانی بسرمیگردند و بصورت دسته جمعی دست بکار میشدند. درین مراحل آنان هنر اجتماع اولی را بوجود

آوردند، چنانکه سرودها، موسیقی و رقص بشرابتدایی تشكل پذیرفت و بالای ابزار کار، پارچه سنگها و مغاره های سنگی انواع رسمها کنده شد. چنانکه دانشمندانی باسas اینگونه مواد، بطور محسوس این واقعیت را که کار منشأ هنر است، بیان کردند. آنان ارائه داشتند که هنرجامعه ابتدایی موافق به ضرورت کار بوده و با تولید در مراحل عملیة کار بستگی دارد، هنر آن دوره باز ندگی کار و مبارزه تولیدی آنان ارتباط نزدیکی داشته است.

بشرابتدایی در جریان کار، بمنظور انسجام حرکات، تقلیل فسردگی و تبادل احساسات و مفکررهای متقابل، اکثر «طبق وزن معین و بعلاوه حین حرکات تولید، آهنگ خواندن و صدایی که از اشیای آویخته شده به بدن بوجود آمد، هم موزون و مقفی بود» این ابتدایی ترین منبع وزن در موسیقی بشمار می‌رود. زمانی که بشر ابتدایی این نوع آرزوهای زمان کار را با آهنگ موسیقی وزبانی که تاحدی ارزش زیاد داشت، باهم آمیخت؛ همانست که ابتدایی ترین سرودها بوجود آمد. در میان عده از ملیت‌های ابتدایی، «هر نوع کار از خود آهنگی داشت، و وزن این نوع آهنگ‌ها کاملاً بصورت دقیق با وزن خاصی که حرکات این نوع کارهای تولیدی داشته، موافق بوده است؛ (۱) بطور مثال، در محل سیاه پوستان افریقا، «پار وزنان کشتنی، هم آهنگ با حرکت پارو آواز میخوانند، جوالی‌ها از یک طرف راه میروند و از طرف دیگر میخوانند، زنان از یک طرف شالی بر میدارند و از طرف دیگر میخوانند.» (۲) زنان طایفه ملیت پستو (۳) بدودست خود ظرف طلا کاری شده‌ای را که با حرکتی به صدامی آید، هیگیرند و اکثر همه یکجا جمع می‌شوند و گندم می‌کوبند، هم آهنگ با حرکت دست، بطور منظم به آواز خوانی میپردازند، آهنگ اینگونه خواندن‌ها با

۱- (نامه بی آدرس)، ص ۳۹.

۲- (نامه بی آدرس)، ص ۳۷.

۳- نویسنده تنہانم این ملیت را ذکر کرده و نگفته است که مربوط کدام قاره است. (متترجم)

صدای موزونی که از ماحول آنان بوجود دمی آید، کاملاً هم وزن است.

«لوشون» نویسنده مشهور معاصر چین میگوید: «نیا کان نخستین ما، حتی سخن زدن را هم نمیدانستند، از اینکه یکجا باهم کار میکردند، مجبور بودند نظر خود را ابراز دارند، بعد آنکه آهسته آوازهای پیچیده‌ای را ارائه کردند. بطور مثال زمانیکه همه چوب‌هار ابلند کردند، حس نمودند که خسته شده‌اند مگر فکر نمیکردند که سخن یگویند ازین میان یکی گفت: «کنک یو کنک یو»، این بذات خود ایجاد است، همه باید اورا بستایند، بکار بردن آن، بعینه چاپ است؛ اگر با ثبت علاماتی باقی بماند، این خود ادبیات است (۱) دلایل بالا نشان میدهد که نخستین آهنگ‌های موسیقی و سرود‌ها، با پیروی از اوزان و موسیقیت مرافق بماند، این با زندگی کار و مبارزه تولیدی آنان رابطه نهایت نزدیکی داشته است، و این وسیله‌ای بوده به اینکه آنان تولیدات راجمع کنند و بصورت متقابل احساسات و مفکره‌های خود را بیان نمایند. بعض‌آینه‌نظر از دید آهنگ موسیقی، موافق با ارائه احساسات بشر ابتدایی خواسته است ابزار کار را نیز اصلاح کند، که بدین ترتیب نخستین آلات موسیقی را ایجاد کرده‌اند.

رقص جامعه ابتدایی، با تقلید از حرکات حیوانات مختلف، و تبارز آن در جریان کار، نیز بازندگی کار و مبارزه تولیدی بشر ابتدایی رابطه نزدیکی بهم میرساند، بطور مثال مردمان «هچی‌مو» که در گرین لیندو جاهای دیگر زندگی میکنند، زمانیکه میخواهند سگ‌های دریایی را گرفتار کنند، یک سلسله حرکات سگ‌آبی را تقلید میکنند، با بلند کردن سر آهسته سوی او میروند، بعد از آنکه به آنها زدیک شدند، حمله‌ور می‌شوند، شکار چیان حین حاضر ساختن شکار و گرفتن آن، تقلید حرکات حیوان را تکرار میکنند، که بدین ترتیب رقص شکار چی را ایجاد کرده‌اند. بدون شک و تردید، اینگونه رقص تاحدی اصل تفریح و تفتی را با خود دارد. مگر با آنهم طوریکه دانشمندی

میگوید، درینجا «تفنن مخصوص کار است، کار به مقیاس وقت طبعاً پیشتر از تفنن میباشد.» در میان ملیت‌های ابتدایی آنانی که به زراعت اشتغال داشتند، موضوع رقص بافعالیت‌های تولیدی آنان رابطه نزدیک داشته است. بطورمثال مردان و زنان ملیت «پکپاس»، بروز کاشتن شالی گرد هم جمع می‌شوند، «مردان در جلو میروند، از یک طرف میرقصند و از طرف دیگر گاو‌آهن را بزمین فرمیبرند. زنان در عقب آنان قرار دارند و تخم را بجاهای کنده شده می‌پاشند و با خاک آنرا می‌پوشانند.»

در میان ملیت‌های ابتدایی قسمت شمال غرب «استرلیا»، یکنوع «مراسم تصرع از دیادباران» برپا میشود. بمنظور فرود آمدن باران کافی، آنان گرد سنگی حلقه می‌شوند و میرقصند. درین میان اکثر بهم میخورند تا اینکه نیروی ایشان از هم می‌پاشد و به زمین می‌افتد. بعضی از ملیت‌ها رقص سرپنجه را برپا میکنند و چنین می‌پندارند که هر قدر رقص بلند کنند، همانقدر مخصوص به پیمانه بلند تر بددست خواهد آمد. (۱) رقص این ملیت‌ها، همه با فعالیت‌های تولیدی آنان رابطه مستقیم دارد.

همچنین در میان رسامی و کنده کاری‌های ملیت‌های ابتدایی، بطورمستقیم اشکال حیواناتیکه بازنده‌گی کار گری آنان ارتباط نهایت نزدیک داشته، ترسیم شده است: در رسامی‌های ملیت‌های شکارچی اکثر رسم‌های انسان و حیوان به نظر میخورد، نه نبات. در میان معاره‌های ملیت «پوشمن» در افریقا جنوبی، رسم طاؤوس، فیل، اسپ‌آبی، مرغابی و باز واشکال حیوانات دیگر جلب توجه میکند. در میان رسامی‌های ط-وایف شکارچی استرلیا، اشکال گاو وحشی، آهو، اسپ وحشی، خوک وحشی و حیوانات دیگر زیاد متأثر میباشد. اینهمه به علت آنست که حیوانات رسم شده در زندگانی شکاری آنان اهمیت بزرگی را احراز کرده است.

ادبیات جامعه ابتدایی، همانند هنرهای دیگر، در جریان عملیه‌های کار ایجا دشده است. ادبیات وضع ابتدایی دو خصوصیت برازنده دارد:

۱- این ادبیات، ابداع شفاهی دسته جمعی است که در میان توده‌ها بوجود آمده و هم در میان آنان انتشار یافته است؛ بخش مهم موضوع آن همان سرودها و ترسیم زندگی کارگری انسانهای ابتدائی میباشد.

۲- سرودهای دوره‌اولی بحیث ابتدایی ترین شکل ادبیات، اکثر با موسيقی و رقص آمیخته بود، که پدیده، سه موجود در یک وجود، را تشکیل میداد.

حکایات جامعه ابتدایی هر چند مملو از شگفتی انگیزی هاست، مگر با آنهم ریشه‌آنها از آب و خاک زندگانی باستانی ساز و برگ گرفته است. بشر ابتدایی در جریان کار و تولید، بر ابر باد، باران، صاعقه و تغییرات ابر و تشکیل قوس قزح تعجب میکرد، آنان آرزودا شتند بدانند که ستارگان چگونه همیشه آویزان است و یا پرنده‌گان و حیوانات و سبزه‌ها درختان منظم نشوونمایکنند. مگر به علت اینکه در آن روزگار سویه نیروی تولیدی و دانش نهایت پایان بود، آنان نیز چاره نداشتند.^۱ اینهمه پدیده‌های طبیعی متغیر را به درستی شرح کنند. از نگاه آنان «همه» مظہر نیروی ابدیت بود، بنابران بشر ابتدایی حکایات بیشماری ایجاد کردند، و قهرمانانی که با قدرت عالی و جرأت تغییر ناپذیر میتوانستند به بشر سعادت و پیروزی بیاورند، خلق نمودند. قهرمانان روحی و موجودات مقدس، مانند بشری که در زندگی واقعی وجود داشتند، کارو زندگی میکردند، بعلاوه آنان «صاحب هرگونه هنرهای دستی بودند و آموزگار و همکار مردم بشمار می‌آمدند».

حقایق بالانسان میدهد که نخستین پدیده‌های ادبیات و هنر، همه از مبارزه‌های توایدی و زندگانی کار بشر ابتدایی منشأ میگیرد. همه این پدیده‌ها یا اینکه مستقیماً در جریان تولید و کار بوجود آمده و وسیله‌ای بمنظور تشویق و توحید کار انسانهای اولی قرار گرفته، یا اینکه ارائه دوباره دورنمای زندگی و کار و تقلید بوده و عامل سرور و آموزش طوایف خود واقع شده؛ و یا اینکه با بکار بردن اشکال تخیلی، پیروزی بر طبیعت و بدست آوردن آرزوها و آیدیالهای بشر ابتدایی را ارائه کرده است.

دانشمندان در باره علت ایجاد پدیده های فکری چنین بیان میکنند: «ایجاد فکر، جهان بینی، شعور در مراحل نخستین بافعالیت های مادی انسانها ارتباط مستقیم داشته است، و آمیخته با معاشرت مادی وزبان زندگانی واقعی آنان بوده است. جهان بینی مفکره و معاشرت روحی انسانها، باز هم محصول مستقیم رابطه های مادی آنان است.» ادبیات و هنر بحیث یکی از پدیده های فکری جامعه، در مراحل نخستین خود، بافعالیت های تولیدی مادی بشر مرتبه بوده و متأثر از شرایط زندگی مادی جامعه بوده است. طور یکه دانشمندی میگوید: «کار پیشتر از هنر بوده و بر هنر تقدم دارد، و همیشه انسانها در مراحل نخستین، پدیده ها و اشاره های نظر منفعت مشاهده و ارزیابی میکردند، تنها در مراحل بعدی است که آزمودن با محل زیبایی نصیح میگیرد.» بنا بر آن منشأ ادبیات و هنر هرگز بقول عده از دانشمندانی که میگویند، تنها محض به اثر تحریک غرایز روحی و فزیکی بشر میباشد، نیست؛ قلمرو ادبیات و هنر نیز هرگز باصطلاح «ما فوق منفعت» عاری از هرگونه مرامهای اجتماعی یعنی «قلمرو آزاد» نمیباشد.

زندگی اجتماعی بگاهه فیسبوک خلاقیت ادبیست

از آنجا که منشأ ادبیات و هنر کار است، و ادبیات جامعه ابتدایی از مبارزات تولیدی و زندگی بشر ابتدایی منشأ میگیرد، بنا بر آن ادبیات بازندگانی اجتماعی آنان رابطه مستقیم و آشکارا دارد.

بعد از تشکیل جوامع طبقاتی، بدنیال تکامل زندگی اجتماعی و ظهور تقسیم طبقات، رابطه ادبیات بازندگانی، بخصوص بافعالیت های تولیدی انسانها، وضع پیچیده و غامضی (آنست نیست) بوجود آمد. درین وقت، چون عملیه های مادی و فکری انقسام پذیرفت، بنا بر آن در جامعه گروهی ظهور کردند که از کار تولیدی دور رفتند و بطور خاص به ایجاد ادبیات و هنر اشتغال ورزیدند. بنا بر آن در جریان تکامل ادبیات چنین پدیده ای تشكل پذیرفت: عده ای از ادبیات ابداعی از زندگی اجتماعی در میان خانه ها پنهان شدند.

و یا اینکه در میان جنگل ها و کوهار فتندو با تکابه نبوغ و عواطف فردی و یا ثمر ابداعات گذشتگان، به خلق پدیده های ادبی مشغول شدند. انعکاس این نوع پدیده هادر تخلیق ادبی و انتقاد ادبی، در باره انشاً ادبیات یک سلسله مسایل نادرست و سطحی را بوجود آورده است به که ازین میان دو نظریه بحیث نمونه ذکر میشود:

یکی ازین نظریه ها چنین می پندارد که منشأ ادبیات و هنر، جهان روحی عنده خود نویسنده است، و این مافوق زندگانی اجتماعی بشمار می آید. چنانکه بعضی از پیروان ظر «هنر خالص» این بینش را تبلیغ میکنند. اگر از نگاه ابداع «هنر برای هنر» هم دیده شود، منشأ هنر باز هم همان زندگی اجتماعیست، مگر انعکاس پیچیده و غامض. آن رمانتیست قرن نزدۀ فرانسه، «کُدی» ارائه میکند که ادبیات و هنر باز زندگی اجتماعی ارتبا طی ندارد وی با اینگرنه گریز از تضادها و مبارزات اجتماعی، با صطلاح به هنر خالص پناه برده. حتی وی روی همین بینش خود چنین اعلام کرد: «من بمنظور در کر رسم های واقعی و یازی بایان عریان، با سرو تمام حاضرم باصطلاح حق فرانسوی بودن و رعیت بودنم را کنار گذارم.» وی در جوانی باری با جنون خاصی در مبارزه با دسته رومانتیست ها بر هبری «یوو کوا» شرکت کرد، مگر در دوران پدری مصادف به انقلاب 1848 فرانسه و دوره بازگشت سلطه امپراطوری یعنی سال 1852 وی به «کاخ هنر» پناه برداشت کرد: «کل کین های من به مررنگی که توسط بادوباران واژگون شود، من با آنهم «فه لنگ و تیویوی» (۱) خود را ترسیم خواهم کرد.» اگر ظاهر موضوع را نظر کنیم، او با گریز از زندگی اجتماعی به امرای جاد ادبی مشغول شده است، مگر در واقع غیر ازین است. طوریکه داشتمندی میگوید: «گرایش هنر برای هنر» برای هنرمندان به اساس آشنا ناپذیری آنان با محیط اجتماعی ماحول شان بوجود آمده است. گرایش رومانتیست های مانند «کُدی» و دیگران به تیوری «هنر برای هنر» نیز به اساس آشنا ناپذیری وی با جامعه سرمهایه داری ماحولش

۱-- نام یکی از داستانهای نویسنده است.

بوده است. آنان باری، زندگی بی قید و بی بند و بار «سرمایه دار» را نفرین کرده و «پول پنج فرانکی» را بیاد افتضاح گرفته اند مگر از طرف دیگر دست رد برقو این کاپیتالیسم نمیگذارند. آنان در میان «کاخ هنر» خردشده و نعره میز نند که «هنر باید ارتقا یابد»، «آنان با این بهانه میخواهند از پناهگاه بی قید و ساده گریز کنند.» دانشمندی این نوع هنر را «آیدیالی ساختن نفی طرز زندگی کاپیتالیستی» (۱) خوانده است. و این هنر باز هم انعکاس همان زندگانی اجتماعی و تضادهای اجتماعی میباشد. درباره منشأ ادبیات نظریه دیگر یست که میگوید: ادبیات و هنر از «آثار ادبی و هنری نگاشته شده» نشأت میکند.

ابداع ادبی خود نوع کاری ایجادی است، این از یک طرف که تجارت غنی زندگانی اجتماعی را تقاضا میکند؛ از طرف دیگر استعداد هنری و پرورش هنری معینی را نیز ضرورت دارد مطالعه آثار گذشتگان میتواند بعثت تجارت ابداع را ببخشد، ساحة معرفت مار ارتقادهد و نیروی زندگی را منسجم گرداند؛ بنابران مطالعه آثار باستانی به اشتغال ورزیدن به ایجاد ادبی بدون تردید کمک معینی را ایفامیکند. طوری که دانشمندی گفته است: همه آثار ادبی و هنر گذشته «منشأ» نیست، بلکه «جریان» است. آن آثار همه پدیده هائیست که سخن شناسان خود یک مملکت و دیگران، باساس مواد ادبی و هنری که از خلال زندگی مردمان شان بدست آمده است، ایجاد کرده اند. «اگر زندگانی اجتماعی آن زمان و مکان را نادیده بگیریم، و تنها به همان آثار اتکا کنیم، هر گز نمیتوان اثرخوبی نگاشت.

شرح بالا نشان میدهد که همه آثار ادبی منبع از زندگی اجتماعیست، و این زندگی اجتماعی «یگانه منشأ تمام مظاهر ادبی و هنر یست که پایان ناپذیر وابدی میباشد، و این یگانه منبع بشمار میرود و تنها میتوان همین منبع را داشت، بجز این دو میان منبع وجود ندارد.» عده‌ای از نویسندهای ارجمندی که در طول تاریخ وجود داشته اند، بدر جات

متفاوت این واقعیت را در کرده و مجاهدت نموده اند که از خلال زندگانی دوره خود منابع ابداعی را به آثار خود حل کنند و آثاری که ارائه دهنده چهره های واقعی عصر شان باشد، بنگارند. مگر در جوامع طبقاتی این نوع مجاهده نویسندگان اکثر با محدودیت های زیادی دچار می شود. اکثر نویسندگان بعلت منحصر بودن شرایط زندگی تنها تو انسنه اند زندگی داخل طبقه و قشر خود را بفویسند، مگر در باره زندگانی عامه مردم بمشکل تو انسنه اند عمیقانه در کرنده و انعکاس دهنده‌اند.

نویسندۀ بر از نده عصر امپراطوری تزار «شیخوف» در خلال نامه‌یکی از دوستان خود چنین نگاشته بود: «اگر من داکترم، پس به بیمار و شفای خانه ضرورت دارم؛ اگر نویسندۀ ام ضرورت دارم که در میان مردم زندگی بسربرم، نه اینکه در «دھیته لو اپو که» (۱) کوچک باگر به ووش خرمایی یکجا امرار حیات کنم. من بکمترین زندگانی اجتماعی و سیاسی ضرورت دارم، هر چند اندک باشد، باز هم نیکوست؛ زندگی در میان چار دیوار، جایی که در آن نمیتوان طبیعت، افسان، وطن، و صحت را سراغ کرد، چگونه میتوان آنرا زندگی خواهد؟» این نظر «شیخوف» بحیث یک نویسندهٔ ریالیست، در بارهٔ زندگی خودش بشمار می‌رود این خود محدودیت او را در کار تخلیق توضیح میدکند.

از خلال اینهمه سخنان، واقعیتی که در امرای جاد پدیده های ادبی نمیتوان آنرا نادیده گرفت و دست رد به آن زد، اینست که جامعه و زندگی اجتماعی یگانه منعیست که نویسندۀ میتواند موادی برای کار خود تهیه کند و با تبدیل آن به شکل عالیتر، مجتمع تر، نمونه و آیدیالی تر به جامعه بسپارد، تمامد تکامل و جوهر گو ناگون زندگی مردم واقع شود.

۲- رابطهٔ تکامل ادبیات با تکامل جامعه

تأسیس دونوع جهان بینی ادبی و هنری:

تغییر و تکامل موضوع ادبیات هر دوره، ایجاد و تطور انواع واشکال گو ناگون ادبیات وهم ارتقا و انحطاط، مکتب ها و تمایلات ادبی در سیر تاریخ، آیا یک پدیده اتفاقی

۱- نام سر کی در مسکو.

بوده و یا اینکه مقرر اتی بداخل خود داشته است؟ روی این مسائل نیز، مانند منشأ ادبیات، نقادان ادبی و هنری در جریان تاریخ شرح و بسط گوناگون را ارائه کرده‌اند. در خلال همه جوابات، دو نوع بینش مختصمانه ادبی و هنری به نهج آشکارا انعکاسی یافته است. یکی چنین می‌پندارد که تکامل ادبیات و هنر با تکامل جامعه ارتباطی ندارد، بلکه خود جریان آزاد و مجزا است؛ دیگری تصور می‌کند که مراحل تکامل ادبیات و هنر نه تنها انعکاسی از مراحل تکامل جامعه است، بلکه بو سیله تکامل جامعه تشییت می‌گردد. بینش ادبی و هنری نخستین، آیدیالستی و دومین بینش ادبی و هنری هاتریالستی می‌باشد.

بینش ادبی و هنری آیدیالستی، معمول از روی سه اصل مهم استوار است:

الف - تصور می‌شود که مراحل تکامل ادبیات، همه اتفاقیست، و تاریخ تکامل ادبیات تنها تاریخ ابداعات فردی عده‌ای از انواع است. هر یک از محققان ادبی و هنری کاپیتالستی با بکار بردن اینگو نه نظر، تاریخ تکامل ادبیات را شرح می‌کنند.

ب - چنین می‌پندارد که مراحل تکامل ادبیات، ارائه مراحل تکامل خودی «روحیه‌های مطلق» و «آیدیال‌ها و تأثرات مطلق» است. بطور مثال «هیگل»، در اثر خود بنام «زیباشناسی» تکامل هنر ابسه مرحله هنر تمثیلی، هنر باستانی و هنر رومانتیکی بخش می‌کند، و این سه مرحله به اصطلاح نتیجه تکامل خودی «آیدیال‌های مطلق» است (۱).

ج - تصور می‌رود که تاریخ تکامل ادبیات تنها و تنها تاریخ تطورات سبکها، اشکال و زبان‌ادبیست بطور مثال «خوشر» (۲) در اثر خود بنام «تاریخ ادبیات عامیانه» تاریخ تکامل ادبیات چین را مربوط به تاریخ تکامل ادبیات عامیانه میداند.

خصوصیت مشترک سه نظریه بالا اینست که با جدا یی از زندگی اجتماعی، منفردانه تکامل ادبیات را شرح کرده است. در نتیجه نتوانسته است چهره واقعی تکامل ادبیات را روشن کند، بلکه آنرا تحریف و واژگرن کرده است.

۱ - زیباشناسی اثر هیگل، صص ۹۰-۹۹.

۲ - خوشر یکی از نویسندهای نقادان مشهور ادبی معاصر چین.

مخالف بانظر نخستین، عده‌ای از محققان ادب و هنر که گرایش ماتریالیستی دارند، باوجه ساده در کث کرده‌اند که: ادبیات با تکامل زندگانی اجتماعی، تکامل می‌پذیرد. مگر تنها قبول این تیوری، بدون تحلیل قوانین تکامل جامعه، و رابطه اساسی تکامل جامعه و تکامل ادبیات، باز هم نمیتوانیم بصورت کامل و عمیق قوانین عینی تکامل ادبیات را روشن سازیم. حتی اگر همین شرط درست را نیز در نظر داشته باشیم، باز هم امکان دارد با نتیجه گیری‌های سطحی و دور از واقع دچار شویم. بطور مثال، بعد از قرن هزار و نزدیک، با تکامل علوم طبیعی، عده‌ای از محققان ادبی و هنری کاپیتالیستی، بابکار بردن نظریات مکتب‌های بیولوژی و جغرافیایی که بخشی از سوسیولوژیست؛ خواستند تاریخ تکامل ادبیات و هنر را شرح کنند. آنان نیز قبول می‌کنند که ادبیات نمای از زندگی اجتماعیست و تکامل ادبیات با تکامل جامعه ارتباط نهایت نزدیکی دارد. مگر آنان اکثر با کنار گذاشتن اساسهای مادی جامعه و موضوعات طبقاتی جامعه را زمینه برده‌اند، و عامل تعیین کننده تکامل جامعه و تکامل ادبیات را منوط به محیط جغرافیایی، شرایط اقلیمی، خصوصیت‌های نژادی (توارث وغیره) و عادات و عنعنات، میدانند. نقاد ادبی و هنری اواسط قرن نزدیک فرانسه «تی‌نی» (H.A-Taine 1828-1893) خود مثال ممتاز درین قسمت محسوب می‌شود. وی در کتابی بنام «فلسفه هنر» تصدیق می‌کند که ایجاد و تکامل ادبیات و هنر، باسas واقعیت‌های عینی معین صورت می‌گیرد؛ او می‌گوید «که شکسپیر» هرگز «شها بی که از کره خاصی آمده باشد» نیست، وی بانوی سندگان هم‌عصر خود، هم در تحت محیط اجتماعی معین بابکار بردن «سبک مشترک و عواطف و مفکره‌های مشترک» بکار تخلیق مشغول شده‌اند. بعلاوه نویسنده نشوونمای نباتات را بطور مثال ذکر می‌کند، و خاطر نشان مینماید که نشوونمای و تکامل یک نبات به درجه‌های معین حرارت و رطوبت و خصوصیت‌های مهم دیگر ضرورت دارد؛ وی این شرایط را «اقليم جهان طبیعی» می‌خواند. مرادف به آن، ایجاد و تکامل یک نوع هنر، نیز به «فضای معین روحی» و به «اجمال از عادات و روحیه عصر» ضرورت

دارد. بنا بر آن وی چنین استنتاج می‌کند که: «محصولات فرهنگ معنوی، مانند محصولات جهان حیوانی و نباتی، تنها نظر به محیط خاص خودش میتواند شرح شد.»^۱ (۱) «تنها با ترجمه هر یک از دوره‌های مهم تاریخ هنر، میتوانیم در یا بیم که هر نوع هنری همزمان با وضع عادات و عادات و روحیه عصر بوجود آمده و نابود شده است.»^۲ درینجا نویسنده تصدیق می‌کند که تغییر و تکامل ادبیات و هنر، تغییر و تکامل محیط اجتماعی را مذیحت دوره‌انقلالی قبول می‌کند، این نظریه کاملاً درست است. مگر زمانی که نویسنده تأثیر محیط اجتماعی را در تکامل ادبیات بحث می‌کند، اکثر به نژاد، منطقه واقلیم و مؤثر بودن عوامل دیگر تأکید بعمل می‌آورد. نویسنده در مقدمه کتاب «تاریخ ادبیات انگلستان» با وضع جدی‌تر به سه عصر نژاد، محیط و حادثات اهمیت بیشتر میدهد، و چنین بیان می‌کند که این سه عنصر وضع تکامل واصل ادبیات و هنر هر دوره را تثیت می‌کند. که بدین ترتیب نویسنده بازهم در واقع عامل مهم تعیین کننده تکامل ادبیات و هنر را به شرایط بیولوژیکی و سایکالوجیکی مربوط میداند: طوری که دانشمندی می‌گوید، اینگونه تضاد «تی‌نی» را بر آن داشته است که بار دیگر به موقف آید یا مستی رجعت کند. وی هرگز به نهج واقعی و علمی رابطه تکامل جامعه و تکامل ادبیات را شرح نکرده است.

قواعد اساسی تکامل ادبیات

حقوقان و نقادان مترقبی ادبی تصور می‌کنند که مراحل تکامل ادبیات، مراحل پیچیده مگر دارای قاعده‌های است، این مراحل همزمان با پذیرفتن تأثیرات عوامل خارجی و داخلی، یکسلسله قواعد اساسی را نیز احتوا می‌کند. در میان این عوامل، تکامل زندگی اجتماعی، اساس عینی تکامل ادبیات بشمار می‌رود، و این کلید اساسی است که ما میتوانیم تاریخ تکامل ادبیات هر دوره را در کث کنیم.

۱- «فلسفه هنر» اثر Taine، 1963، ص ۹.

۲- «

تاریخ جوامع بشری، باجا گزین شدن نو و فرو ریختن کهنه و در میدان مبارزات تضاد های نو و کهنه بصورت پیگیر به پیش تکامل میکند. دکترین های ماتریالیسم تاریخی معتقد است که جنبش تضاد های نیروی تولید بارابطه تو لیدی، در جراحت طبقاتی، مبارزه تضاد های میان طبقات، محرك تکامل پیشوائی زندگی اجتماعی واقع میشود. زمانیکه زندگی اجتماعی بیکث مرحله نو تکامل میرسد، به ادبیات نیز هدف نوباموضوعهای جدید اجتماعی و طبقاتی عرضه میکند. بنابران تغییر و تکامل موضوعات ادبی هر دوره، وهم ارتقاء و انتظام جریانها و تمایلات ادبی، هرگز پدیده اتفاقی نیست، بلکه معلول تغییر و تکامل زندگی اجتماعی و مبارزات طبقاتی میباشد و یا انعکاس تکامل زندگی اجتماعی بشمار میرود.

در تاریخ تکامل ادبیات اروپا تغییر موضوعات ادبی هر دوره، بوجود آمدن انواع جریانها و تمایلات ادبی، هم اتفاقی نبوده است، آنها همه محصول مراحل تکامل زندگی اجتماعی و مبارزات طبقاتی آنروز بشمار میروند. در دوره تنور فکری قرن هزده فرانسه، مراحل تکامل ادبیات او پرایی بصورت واضح تغییر بزرگ در زمینه زندگی اجتماعی محیط فرانسه را پیش از انقلاب بعنی متزال شدن و فرو ریختگی سلطه طبقه اشراف و تقاضای انقلاب طبقه نوظهور سرمایه داری را انعکاس داده است. در اوایل قرن هزده تراژیدی کلاسیسیزم طبقه اشراف مقام حاکمیت را حاصل بوده و هماهنگ با آداب و عنونات مقررات فئودالی و مونارشیزم تنها «صفات عالی» «قهرمانان» و حکمرانیان را میتوانست تمثیل کند و آرزوها، ذوق ها و بینش طبقه اشراف را ارائه نماید. بعد از گذشت سی سال، با ضعف اقتدار دکاتوری فئودالی و جوانه زدن نیروی سرمایه داری، تراژیدی کلاسیسیزم جای خود را به کومیدی اشکریزان واگذاشت. «کومیدی اشکریزان، چهره طبقه سرمایه داری قرن هزده فرانسه است.» این کومیدی، اخلاق طبقه اشراف را بیاد ملامت میگیرد و جهان بینی اخلاقی خود را تبلیغ مینماید، مگر دیری نگذشت که

کو میدی اشکریزان بازبودی جای خود را به تراژیدی کلاسیسیزم تخلیه کرد، این بعلت آن بود که سرمایداری فرانسه به اسرع وقت، بعلت نارضایتی، از مرحله انکشاف به انقلابی شدن گرایید^۱ درین وقت مسأله در این نبود که معاویت اخلاق اشراف نابود شود، بلکه هدف اصلی درهم کو بیدن وجود اشراف قرار گرفت. «این، البته مبارزه بیرحمانه و قهرمانیت از خود گذری را ایجاب میکرد، مگر تحت چنین شرایط، چهره‌های متبا رز سرمايداری آنوفت بازهم چاره‌نداشتند که نمونه و مثال قشون شجیع ورزمنده و شکست ناپذیر قرار گیرند؛ بنابران بار دیگر علاقه عمرم به چهره‌های قهرمانان باستانی تبارز کرد و تراژیدی کلاسیسیزم از سر بازرونق گرفت. اینکو نه تراژیدی دیگر ارائه دهنده آمال طبقه اشراف نبوده، بلکه مبلغ آیدیال‌های آن‌آزادی، مساوات برادری، وغیره شعارهای سرمایداری شده بود. (۱)

تکامل زندگی اجتماعی نه تنها به ادبیات، مواد تازه تهیه کرد، بلکه همزمان با آن ایجاد اشکال نوادبی رانیز تسریع ساخت. تطور هر نوع سبک و شکل ادبی در جریان تاریخ اتفاقی نبوده بلکه با تغییر و تکامل زندگی اجتماعی و موضوعات ادبی به تغییر و تکامل ناگستنی اندرشده است. اگر بصورت عمومی بیان شود، همه سبک‌ها و اشکال ادبی، مراحلی از آسانی به پیچیدگی، از سادگی به تنوع، از قباحت به زیبایی را تحقق بخشیده است

تقسیم کار به جسمی و ذهنی و تأثیر آن به تکامل ادبیات

ارتباط نزدیک تکامل ادبیات با تکامل جامعه، بطور واقعی در قسمت تقسیم کار جسمی و ذهنی و تأثیر آن بر تکامل ادبیات نیز ارائه شده است.

بعد از تشکل جامعه طبقاتی، تقسیم به کار جسمی و ذهنی، به تکامل ادبیات و هنر دو نتیجه برآزندگان را ایجاد کرد:

نخست با بوجود آمدن این نوع تقسیم کار، ادبیات و هنر توانست با سرعت تمام

۱- تحلیل ادبیات اوپرایی و رسامی قرن هزدهم فرانسه از نگاه سوسیولوژی ۱۹۵۶

تکامل کند. در جامعه اولی، به نسبت پایان بودن سویه نیروی تولید، مردم همه وقت و نیروی ذهنی خود را به تولید اشیای مورداحتیاج زندگی متوجه کر می‌ساختند، و امکان زاپذیر بود که شخصی بطور خاص بتواند بکار ابداع ادبیات و هنر دست بیازد. در آنوقت تکامل ادبیات و هنر در مرحله نوباوگی بود و صبغه سادگی و قبحت داشت. چنانکه ادبیات را در نظر بگیریم، در آنوقت هنوز در مرحله ایجاد شفاهی و مخلوط با اشکال دیگر هنری بود، و به حیث جریان تکامل فکری مستقلی در نیامده بود.

بعد از ظهر جامعه طبقاتی، با تکامل بیشتر نیروی تولید، تقسیم کار به جسمی و ذهنی صورت گرفت و استثمار گرو استثمار شونده، کار گرد ذهنی و کار گرجسمی بوجود آمد. بدین ترتیب آنانی که در شمار طبقه حاکم می‌آمدند، امکان آنرا یافتند که از کار تولیدی کنار گیرند و بطور خاص به فعالیت‌های علمی، فرهنگی و یا ابداعات ادبی و هنری مشغول شوند. واژ آن بعد ادبیات و هنر به تکامل سریع خود آغاز کرد، و بمرور زمان بیکث واحد مستقل تولیدی ذهنی تبدیل شد. در جوامع طبقاتی، با تکامل زندگی اجتماعی، تقسیم کار در جامعه هرچه بیشتر دقیق شد، و کسانی که از میان کار تولیدی فرار کرده و به کار تخلیق آثار ادبی و هنری اشتغال ورزیدند، هم رفتار فته بیشتر گردیدند. در خلال چنین جریان، نویسنده‌گان و هنرمندان بر ازند و شاهکارهای ادبی و هنری بوجود آمده این نتیجه مثبتی است که تقسیم کار به جسمی و ذهنی، به تکامل ادبیات و هنر بخشیده است. دانشمندی در باره تأثیر تاریخی قوانین دوره بر دگری چنین می‌گوید: «تنها قوانین دوره بر دگری بود که تقسیم کار به پیمانه بزرگ میان زراعت و صنعت بوجود آید، این امکان آنرا مساعد ماخت که فرهنگ باستانی را شگوفان سازد - به فرهنگ یونان شرایطی خلق کرد. با فقدان قوانین بر دگری، مملکت یونان و هنر و علم یونان نیز نمیتوانست وجود داشته باشد.» این سخن خود مصدق قول بالاست. گذشته از آن تقسیم کار به جسمی و ذهنی، به تکامل ادبیات و هنر نتایج منفی نیز بخشیده است. چنانکه نویسنده و هنرمند از توده‌های مردم دور شدند

و مردم خود صلاحیت ابداعات ادبی و هنری را ازدست دادند. در جوامع طبقاتی امرای ایجاد ادبیات و هنر تنها به وجود عده محدودی متوجه شد، که اکثر آنان خود زاده طبقات استثمار گر بودند و فاصله بعیدی میان آنان و مردم وجود داشت. درین میان عده‌ای از نویسندهای آن و مردم وجد نداشت. درین میان عده‌ای از نویسندهای آن برازندگان بر از نده بدرجه‌های گوناگون و بطور نسبی ارتباطی با مردم نیز داشتند، مگر در موقف فکری باز هم جدایی میان آنان آشکار بود. هر چند تواید همه وسائل زندگی مادی توسط توده‌های رنجبر بعمل می‌آمد و آنان به تکامل جامعه و تکامل ادبیات و هنر اساسهای مادی را بنیان می‌دادند، و بعلاوه با ابداعات شفاهی خود به تکامل ادبیات و هنر مدد و مؤثر واقع می‌شدند، مگر بعلت اینکه آنان گذشته از استثمار مادی دچار استثمار ذهنی نیز بودند^۱ بنا بر آن فرصت آنرا ازدست دادند که تعلیم و تربیت بیام زند و فرهنگی داشته باشند و استعداد ایجاد هنری آنان هر گز امکان تبارز را نمی‌یافته^۲. طوری که دانشمندانی گفته اند: «بعلت تقسیم کار، نوع هنری کاملاً بوجود عده محدودی تمرکز یافت بنا بر آن نوع هنری توده‌های مردم تحت فشار شدید قرار گرفت.» تکامل اینگونه نتایج تا جامعه سرمایه داری، طرز تولید سرمایه داری حتی نکته مخاصم هنر قرار گرفت.

۳- تأثیر ادبیات در زندگانی اجتماعی

تأثیر عالمی، تربیت فکری و تربیت حس ذیپاپسندی آثار ادبی از آنجا که منشأ ادبیات همانا زندگی اجتماعی است، بنا بر آن با تکامل زندگی اجتماعی ادبیات نیز تکامل می‌پذیرد و همزمان با آن تأثیر بزرگی بزندگی اجتماعی نیز وارد می‌کند.
 دانشمندی میگوید: «سلاح انتقاد طبعاً نمیتواند به انتقاد سلاح تعویض گردد» نیروی مادی را تنها بانی روی مادی میتوان درهم ریخت؛ مگر وقیکه توده‌های مردم بر تیوری تسلط یافتند، این خود به نیروی مادی مبدل میشود.^۳ تأثیر ادبیات بحیث یکی از پدیده‌های فکری جامعه، در زندگی اجتماعی البته مستقیم نیست، بلکه با وارد کردن مراد وسائل و میسر است^۴؛ ولی خواه معاشر را نیزوان سورد اشتر قرار دارد.
 تیوری را (سلاح انتقاد) نمی‌درست.^۵
 یعنی همان بدل می‌خواهد.

تغییر در ذهن، فکر و احساس مردم را تحریک می‌کند که خود و محیط ماحول خود را اصلاح کنند و در تکامل زندگانی اجتماعی مؤثر واقع شوند. بعبارت دیگر، ادبیات یک نوع اسلحه روحيست. بنابران تنها زمانیکه اکثر خوانندگان آثار ادبی را بتوانند در کث کنند، آنگاه است که ادبیات در زندگی اجتماعی تأثیر بزرگ ایجاد مینماید. تأثیر ادبیات در زندگی اجتماعی جهات گوناگون دارد. در جریان تاریخ عده زیاد متفکرین و نقادان ادبی و هنری مترقی، تأثیر وسیع اجتماعی ادبیات را در کث کرده‌اند. کنفوویوس می‌گوید: «ادبیات باید مسکن آلام روحی مردم، و مددگار آنان در راه شناسایی عروج و نزول فرهنگی، عامل اتحاد و آربیت، و نیرو و بخش در راه تمیززشی‌ها و زیبایی‌ها باشد.»

نقادان ادبی و هنری قرن ۱۹ روسیه «پلن سز چی» «چرنشفسکی» «شاهکارهای ادبی»، آنرا میدانند که آموزگار قشرهای پایان‌جامعه و کتاب درسی زندگانی انسان باشد. مادر خلال زندگی عادی خود همیشه ادبیات را غذای روحی انسانها می‌شماریم، به اصطلاح غذای روح، منظور آنست که ادبیات بتواند ضرورت‌های روحی انسان را از هر جهت تأمین کند و انسانها با مطالعه آثار برازنده ادبی و با بدست آوردن معلومات متنوع تاریخی و اجتماعی، سویه بیداری فکری و نیروی شناخت زندگی و مشاهده زندگی را ارتقا بخشد، و بینش زیباشناسی و ذوق عالی هنری خود را تربیت کنند و بیاموزند که چگونه باید واقعات و واهیات، نیکویی هاوبدی‌ها، زیبایی‌ها و ارزشی‌هارا تفکیک نمایند. وقتیکه اینگونه تأثیرات ادبیات را به اختصار بیان کنیم، آنرا به تأثیر بر دانش، تأثیر بر تربیت فکری و تأثیر بر تربیت زیباشناسی تلخیص مینماییم.

ادبیات بحیث وسیله شناخت واقعیت‌ها وارائه آن، مانند علوم و پدیده‌های فکری اجتماعی دیگر، تأثیر بزرگ در معرفت دارد. ادبیات در خلال چهره‌های واقعی و هیجان انگیز هنری، مناظر زندگی واقعی را بار دیگر بوجود می‌آورد، و خصوصیت‌های

اجتماعی وزندگانی سیاسی و اقتصادی هر دوره تاریخی را ترسیم مینماید. ونمای ذهنی ووضع زندگی و رابطه‌های متقابل مردمان هر طبقه و قشر را تمثیل میکند. طوریکه دانشمندی میگوید: «ادبیات، زندگی عصر و تاریخ روح است.» که بدین ترتیب انسانها میتوانند از خلال آثار برآزنده ادبی چهره وانعی زندگانی اجتماعی هر دوره را درک کنند و با اندوختن تجربه متعدد و پرارزش، زندگی امروز را شگوفان گردانند و پایه‌های زندگانی آینده را استحکام بخشنند.

ابداعات ادبی نظر به احساس که نویسنده از خلال زندگی واقعی میگیرد، صورت می‌پذیرد، در جریان تاریخ، آثار برآزنده ^{ای} که اکثر جهات واقعی زندگی را انعکاس داده است، تاحد معینی صبغه واقعی دارد. واقعیت و احساس اکثر رابطه نزدیکی بهم دارد، دور از واقع بودن، کمتر به انسان اثر می‌بخشد، که ازین نگاه شاهکارهای ادبی نمیتواند به نیرو محركی تبدیل شود. بعلت همین رابطه نزدیک واقعیت با احساس آثار عالی ثمر بخش، نه تنها وامیدارد با ینکه انسان از چگونگی وجود آمدن جوامع، طبقات، قهرمانان، روابط میان افراد آگاه شود، بلکه خود وضع جوامع و مشخصات طبقات، خصوصیت‌های قهرمانان، نیز عمیقانه به قلب خواننده نقش می‌بندد و وامیدارد که آنان گذشته را فراموش نکنند و با یافتن عمق تر علت بوجود آمدن قهرمانان وحوادث در تحت شرایط معین اجتماعی، سرنوشت نیک و بد اشخاص، معقول بودن زندگانی مردم را درک نمایند و این البته، فوق ساحة ارزشی است که خواننده در زندگی واقعی خودش ارائه کرده است. این خصوصیت خواننده را تهبا آشناشدن به گذشته متوقف نمی‌سازد، بلکه باحال نیز علاقمند میگردداند و متوجه آینده مینماید.

تحت چنین شرایطی، تأثیر آثار ادبی بر معرفت انسان با تأثیر تعلیمی و تربیتی آن بصورت کاملاً نزدیکی باهم مرتبط شده است.

در خلال آثار ادبی، نویسنده نمیتواند مخصوص باعینیت خالص به وصف زندگی واقعی پردازد

ادبیات:

۱- سرفت، رائمه می‌کند

۲- فرق را متمکن می‌برد

۳- زیستگی می‌سازد

بلکه با بینش معین زیباپسندی و تخیلات اجتماعی، روش خود را در ارزیابی زندگی، می نمایاند. نویسنده در خلال آثار ادبی خود، نه تنها منظره‌ای از زندگی واقعی را به خواننده تهیه میدارد، بلکه در لای آن خاطرنشان می‌کند که مظاهر نیک راستایش باید کرد و زشتی‌هارا تقبیح و انتقاد باید نمود. ازین نگاه ادبیات نه تنها مؤثر بر معرفت انسان است، بلکه حائز تأثیر بزرگ تربیت فکری نیز می‌باشد. در جوامع طبقاتی، بخصوص زمانی که تضادهای اجتماعی و مبارزات طبقاتی به مرحله حاد خود میرسد، ادبیات اکثر بحیث سلاح مهم برنده‌ای در جریان مبارزات فکری بکار می‌ورد.

ادبیات، گذشته از تأثیر بر دانش و تربیت فکری، تأثیر زیباپسندی را نیز احتوی می‌کند. دانشمندی می‌گوید: «انسان طبق اساسهای زیبایی به ایجاد اشیامی پردازد.» ادبیات و هنر عالیترین شکل شناخت زیبایی انسانها مقابل واقعیت‌هast. جهان طبیعی و زندگانی اجتماعی در اصل خود مندمج با مظاهر زیبایی است، مگر نویسنده طبق بینش معین زیباپسندی با انتخاب و تلحیص ایجاد دوباره، چهره‌های زیبا و انگیز نده را در خلال آثار ادبی خلق می‌کند. بنابر آن انسانها حین مطالعه آثار ادبی، مقابل مناظر گوناگون زندگی قهرمانان آثار، انگیزه‌های شدیدی در عواطف و احساسات خود نشان میدهند، چنانکه احساس زیبا و ازشت، عالی و پست، الما انگیز و مضمون و غیره تحریک می‌شود، که بدین ترتیب آرامش و رضایت روحی تأمین می‌گردد. اینگونه احساس، همان احساس زیبایی است که در خلال مطالعه آثار ادبی تولید می‌شود. در زندگی واقعی، انسانها مقابل اشیاء زیبا نیروی احساس معینی دارند. طوری که سخن‌شناسی می‌گوید: «مطابق اصل عزیزی انسان از هر نگاه هنرمند است، او در هر جایی که باشد، همیشه آرزو دارد که (زیبایی) در خلال زندگی او تشعشع افکند.» تنها وجود همین نیروی پذیرش احساس است که درجه‌های بلند و پست، قوی و ضعیف و تفاوت گوناگون دیگر نیز مشاهده می‌شود و نمیتواند یکدست باشد. درین قسمت ادبیات به تقویة نیروی پذیرش احساس زیبایی و تحکیم روحیه انسانی و پرورش ذوق عالی هنری و بینش سالم زیباپسندی، اثر برآزندگان دارد.

دانشمندی میگوید: « موضوعات هنری، توده هایی را که هنر را درک میکنند و از زیبایی التذاذ می پذیرند، ایجاد میکنند، هر نوع مظاهر دیگر نیز همینطورند.» آثار عالی ادبی، نه تنها باید بیان کند که چه چیزی واقعیست و کدام یک واهی، کدام یک خوب و کدام یک خراب میباشد؛ هم‌زمان باید اشعار دارد که زیبا چه وزشت چه چیزی است.

ارتباط تأثیر علمی، تربیت فکری و تربیت حس زیبایی‌ست

تأثیر تربیت فکری، تأثیر بر دانش و تربیت حس زیبایی‌ست، این سه خصوصیت را هر گز نمیتوان از هم مجزا کرد بلکه رابطه نزدیکی میان آنها برقرار است. فکر، روح آثار است، یک اثر ادبی مانند انسان بدون روح نمیتواند زنده باشد؛ مفکرهای که در آثار ادبی ارائه میشود، هم باید محصلو حوادث و اشخاص در زندگانی واقعی باشد.

بنابران مفکرهای که نویسنده بیان میدارد و اشیائی که وصف میکند از آغاز تا انجام باهم مرتبط است. تأثیر اجتماعی ادبیات با تأثیر تربیت فکری آن رهبری میشود هم چنین تأثیر تربیت فکری و تأثیر بر دانش انسان هم بایکدیگر ارتباط ناگسستنی دارد.

خوانندگان حین مطالعه آثار ادبی بعضاً به منظور پذیرش تربیت فکری و بلند بردن نیروی دانش، دیگری تنها بخاطر التذاذ یعنی تفنن و تفریح متوجه میشوند. تنها بعد از خواندن، آنان احساس زیبائی و سرور میکنند، وقتیکه شرح آثار را آنقدر مورد دلچسپی نمی‌یابند آنرا عمیقاً چندین بار میخواهند. لاشوری مفکره و دانش آنان تطهیر میشود. فرق میان تأثیر تربیت علمی و فکری آثار ادبی و آثار علمی و اخلاقی در آنست که آثار ادبی

بابکار بردن علایم و اشارات هنری، انسان را در همان صحنه قرار میدهد و طوری تظاهر میکند که انسان آن اشخاص را می‌شنود و از آن متأثر میشود و انتباہ بزرگ بدست می‌آورد؛ نقاد ادبی و هنری مشهور روم «هیلاس» میگوید: «آرزوهای شاعر باید به انسان منفعت و لذت ایجاد کند، نبشههای او باید عوطف و اطف سرور انگیز

بیاوردو هم مددگار زندگانی باشد . . . آموزش او در سرور انگیزی باشد ، و به خواننده نشاط آورد . آنوقت است که موافق با آمال توده ها میشود . «(۱)

جمله «آموزش در سرور» در جریان تاریخ موردن توجه نقادان قرار گرفته است، که در واقع مفهوم آن همان مهم بودن موضوع و شکل در آثار ادبی میباشد . مگر تذکر او از «منفعت» و «آموزش» طبعاً باقرار گرفتن به موقف حکمر و ایان امپراتوری روم بیان شده و این تنها نشان میدهد که وی به تأثیر ادبیات و هنر توجه داشته است و بس . یک اثر ادبی که تنها به نهج ساده و خشک، زندگی را ترسیم کند و عاری از نیروی انگیز نده والهام بخش هنری باشد، نمیتواند حس زیبا پسندی شخص را تحریک کند، بدین صورت اثر فوق دور از امکان خواهد بود که بتواند تأثیر تربیتی خود را در فکر و دانش انسان تبارز دهد بر عکس تأثیر تربیت حس زیبا پسندی ادبیات هم هرگز مجرد و میان تهی نیست، بلکه محتوی موضوعات زندگی واقعی و فکری میباشد . بعبارت دیگر، پدیده های زیبا همیشه با مظاهر واقعی و نیکو مرتب است . آثار عالی هنری در جریان تاریخ، ازین سبب حایز نیروی شدید الهام بخشای هنری بوده، و تجربه زمان به آن تحقق یافته و بطور پیگیر التذاهنه بعزم اعطای کرده است ~~بر~~ که با اشکال زیبا و فنون عالی هنری، بطور مهیج، چهره واقعی زندگانی اجتماعی یک دوره معین را تمثیل کرده است، که محتوی غنی ترین و عمیق ترین موضوعات فکری میباشد، در صورتی که عاری ازین گونه موضوعات گردد، نمیتوان کدام احساس زیبا و یا کلام هنری را سراغ کرد . روی همین علت آثاری که تنها از نظر شکل جنبه تفکن دارد و جدا از زندگی و منحرف از زندگی واقعی باشد، هر چند باز زیبا بی هنری و یا صبغه هنری تزریق شود، همانقدر احساس و عواطف را تخدیر خواهد کرد .

همانطور یکه ارتباط ناگستنی میان تأثیر علمی، تربیت فکری و حس زیبا پرستی آثار ادبی وجود دارد، با آنهم تباین معینی میان آنها دیده میشود . در خلال آثار واقعی بعلت موافق نبودن مواد، ارکان موضوع انواع ادبی، وهم سبک و ذوق فردی خود نویسنده

خصوصیت‌های پیچیده موجود می‌باشد. تأثیرات اجتماعی ادبیات در خلال همه آثار مساوی نیست حتی اگر یک اثر ادبی را بذات خودش در نظر بگیریم، تأثیر آن در جهات متعدد، تناسب کاملاً مساوی ندارد. بطور مثال بعضی آثار که تمایل فکری آن درست و روشن و مظاهر هر انعکاس داده آن نیز غنی واقعی است، مگر شکل هنری یافتن هنری آن تاحدی قباحت دارد، با درنظر داشتن نا رسانی‌های هنری آن، نباید تأثیر تربیتی آن را نفی کرد. یک سلسله آثار باستانی که زندگانی یک دوره تاریخی را تمثیل کرده است، به نسبت اینکه خصوصیت‌های مردمان گذشته را بطور واقعی و انگیزند وصف کرده و چهره تاریخی، تضادهای اجتماعی و مبارزات فکری آن روز را انعکاس داده است، باید بدیندریم که آن آثار امر و زیارتی هر گونه تأثیر علمی و پرورش حس زیبا پسندی می‌باشد. مگر در تأثیر آن بر تربیت فکری نباید مبالغه کرد.

بطور کلی، ادبیات و هنر انسان که دانشمندان فتووالی و دیگران فکر می‌کنند «پدیده بیکاره» و چیز ذوقی بعد از صرف غذا و نوشیدن چای، نمی‌باشد. بر عکس در زندگی اجتماعی تأثیر ارزشی و نامحدود دارد. روی همین علت، در جریان تاریخ نویسنده‌گان طبقات گوناگون، همیشه کوشیده‌اند با بکار بردن ادبیات، آیدیال‌های اجتماعی و زیبا پسندی، آرزوها و تقاضاهای بینش طبقاتی خود را تبلیغ کنند، تابه منفعت‌های اساسی طبقه‌شان خدمت کنند. نویسنده‌گان مترقبی همیشه در لای آثار خود، تضادهای اجتماعی را بر ملا ساخته و پدیده‌های قهقهه‌ای و تاریک را بیاد تمسخر و استهزا کرده و اشیای مترقبی را ستوده‌اند، و با تلطیف ذوق‌های عالی هنری و تربیت عواطف و مفکوره‌ها، تأثیر مترقبی و مثبتی در زندگی اجتماعی ایجاد کرده‌اند.

شرحی که در بالا گذشت، نشان میدهد که ایجاد ادبیات هر گز از استعدادها، محرک کشیده و احساس‌های که اساس خرافی داشته باشد، منشأ نمیدگیرد، بلکه انعکاسی از زندگی واقعی عینی در مغز نویسنده است؛ که نویسنده با اشکال خاصی آنرا ارائه می‌کند و این عات ایجاد ادبیات شده است. همین‌طور تکامل ادبیات نیز عاری از پرسیپ هانیست و تطور

ادبیات هر دوره و هر ملتی، همه نتیجهٔ تطور و تکامل زندگی اجتماعی و تضادهای اجتماعی بشمار میرود.

روی این اساس که ادبیات مخصوص زندگانی اجتماعی است و زندگانی اجتماعی یگانه منشأ ابداعات ادبی شناخته می‌شود، تحت هر گونه شرایطی، ادبیات انعکاس درست و یا منحر فانهٔ زندگی اجتماعی میداشد، که بدین ترتیب تأثیر آثار ادبی طبقات گو ناگون به زندگی اجتماعی نیز یکدست نمی‌ماند. ادبیات در هر عصر و زمانی بحیث نوعی از پدیده اجتماعی بوده است، ادبیات عاری از هدف و تأثیر و قادر ابسطه با جامعه، در جریان تاریخ وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشد. در جوامع طبقاتی، نویسنده‌گان هر یک از طبقات همیشه بطور شعوری و یا غیر شعوری ادبیات را بحیث اسلحه‌ای بخدمت طبقهٔ خود گماشته‌اند، از آن بوده است که در ساحة ادبیات مبارزه‌های پیچیده‌ای ایجاد شده و مبارزات ادبی هر دوره اکثر بطور مستقیم و یا غیر مستقیم بخش تشكیل یافته مبارزات طبقاتی گردیده است. تجمع این همه مسایل، در بحث رابطه ادبیات با سیاست بهتر میتواند اشاره شود.

«پایان»

نوای مرغان اسیو

تا بداند چه عذاب است به مرغان اسیو

کاش صیاد فتد در قفسی روزی چند

تا به زیروح روا دار عزائی نشود

محبسی باید وز نجیر کسی روزی چند

بشکند دست قفس ساز و نشاننده دام

تا بر آریم براحت نفسی روزی چند

«رحیم شیون»

اور گانون جدید بیکن

بحثی در منطق
پو ها ند مجددی

اور گانون جدید نام اثری است که فرانس بیکن آنرا در مقابل اور گانون ارساطو بقید تحریر در آورده است. بیکن درین اثر خوش اسباب خطای و طرق استقرار اشاره میدهد چنانکه در این مقاله اسباب خطای تحت عنوان جانب سلیمانی و طرق استقرار تحت عنوان جانب ایجابی بیان میشود.

اول - جانب سلیمانی طریقه بیکن:

«بیکن» معتقد بوده است که مسئول تأخیر علوم طبیعی، مذهب ارسسطی است. زیرا که آن در کشف علمی هیچگونه فایده ای نمیرساند (۱) و وظیفه قوانین علمی اینست که با نسان مساعدت نماید تا ای بتواند به آنچه واقع خواهد شد، قبل از وقوع آن حکم کند. منطق ارسسطو به چنین چیزی معاونت نمیکند، زیرا که آن منطق قیاسی است و قیاس منطقی نظر به بسیاری از وجوه، یک وسیله عقیم است، زیرا در آن شما مجبور میشوید که بمقادیر آن طوری تسلیم کنید که شلت در آن جایز نباشد و ازین جهت

شما از قضیه‌ای به قضیه دیگری که از آن لازم میگردد انتقال میکنید، سپس ازین قضیه به قضیه دیگر انتقال می‌نمایید که لازمه آنست، بدون اینکه مؤذی به علم جدیدی گردد بلکه بدون دانستن اینکه آیا این قضایا اثی که به آن‌ها اشتغال داریم، واقع را تصویر میکنند و یا تصویر نمیکنند. مگر اینکه این سلسله استدلال‌های قیاسی را یکی بعد دیگری تعقیب نمائیم، و بطرف بدایتی که در آغاز از ملاحظه واقع محسوس فراگرفته‌ایم، برگردیم تا بدانیم که این بدایت در تصویر واقع صادق بوده است و یابوده است. و بدین طریق برای ماجایز گردد — و یا جایز نگردد — که واقع را بطور مبداء اتخاذ کرده و بطریقه استنباط قیاسی؛ بعضی از قضایا را از بعضی دیگر تولید نمائیم.

پس اگر نهضت اروپائی، بمشابه انقلابی علیه طریقه ارسی در تفکیر باشد، کانون این انقلاب در این است که دعوت میدهد تامستقیماً بملأ حظه طبیعت پرداخته شود. زیرا متبین قرون وسطی چشممان خویش را از طبیعت بسته بودند، و در تفکیر آن بطرز استدلال استنباطی قناعت داشتند و از مسلماتی حرکت میکردند که آنها را بطور مقدماتی که شک بر آنها جایز نباشد، قبول میکردند.

«دیانت مسیحی و فلسفه افلاطونی، هردوی آنها مانع اشتغال انسان بملأ حظه طبیعت بودند؛ اولی برای اینکه اهتمام خویش را بعالم دیگری، غیر ازین عالم معطوف میداشت. و دومی برای اینکه هر چیزی که توسط حواس شناخته شود، در نزد آن معروض بخطاب انسنه میشد. و آن عبارت از صور ناقصی از مثل کامله ای بود که راجع باشیاء در عقل الهی موجود است.»

اگر کسی (در قرون وسطی) بمطالعه و تدقیق اوضاع حشره میوه می پرداخت «طوری که یک نفر عالم امریکایی چنین کرده است» این کار حتماً در چشم مردم (قرون وسطی) یک عمل بلا فایده تلقی میشد، بلکه عملی بود که گویا هیچ عاقلی تصور نمیکرد که انسان به آن اشتغال ورزد. چنانکه امروز در چشم ماحیات یک راهب و یا را هبه در یک دیر در بسته بیهوده مینماید. برای یک شخص مسیحی لازم بود که اهتمام خویش را جهت آماده ساختن نفس خویش برای حیات آخرت متوجه کر سازد. جائیکه

ممکن است میوه بدون حشره‌ای که آنرا خراب کند، موجود گردد. و اما شخصی که پیر و مذهب افلاطونی است معلومات متعلق به تغییراتی را که در اوضاع و اجزای حشره میوه پدیدار گردد، فهم نا قصی برای مثال کامل حشره میوه میداند. و این مثال ثابتی است که صورت آن در عقل الهی تغییر نمی‌کند» (۱).

«بیکن» اعتراض میکند که ارسسطو تجربه حسی را نقطه بذایت پنداشته است. لیکن وی این را تنها پنداری تصور مینماید که در تقدیر آن مبالغه را جایز نمیداند. «ازیرا ارسسطو قبل از آغاز، برای خویش قراری میدارد - بدون رجوع به خبرت حسیه ای که اساس قرار خود را از روی آن تعیین کند - سپس به خیرت حسی مراجعت میکند تا آنرا مطابق قرار خویش گرداند، مانند اینکه خبرت مجبور باشد که با قرار روی سازش کند. واژین جهتوی از لحاظ پیروان خویش - یعنی رجال قرون وسطی - که دست خود را از خبرت حسی تماماً بازداشته‌اند، سزاوار ملامتی است» (۲)

پس طریقه ارسسطی دارای نقص و عیب بوده است. و «بیکن» خواسته است که بانشای (اور گانون جدیدی) مبادرت ورزد، تا برای مردم منهاجی در تفکیر عالمی ایشان گردد و جای (اور گانون) ارسسطی را اشغال کند. لیکن وی قبل از اقامه این بنای جدید، متوجه این امر گردیده است، تابقاً یا آثار قدیمه را از بین بردارد و بقایای قدیمه نیز عبارت از انواع خطاهای بوده است که اگر شخص مفکر در آنها گرفتار آید، در نتایجی که با تفکیر خویش با آنها او اصل میگردد، حتماً دچار خبط و خطأ میشود.

«بیکن» به چهار نوع عمدۀ این انواع، تعبیر او هام و یا (بنان) چهار گانه را بکار برده است و مانا گزیریم که قبل از وصف جانب ایجا بی طریقه وی، راجع به هر یکی ازین (او هام) چهار گانه بیانات مختصری بدھیم:

۱- او هام جنس (۱):

این ها عبارت از خطاهایی است که انسان بحکم طبیعت بشری خویش، دچار آنها میگردد

1-Brown, G. Burniston, Science- Its Method and Its Philosophy.p.44

2-Novum Organum P.93

3- Idols of The Tribe.

که در آنها فرقی بین افراد نمیباشد، و ازین قبیل است سرعت خیز زدن به احکام عامه، قبل از ثبیت اساس مأموری که مارادر تعمیم حکم مساعدت کند، و این تسرع در حکم، یک نقص بشری است که در همه جنس عمومیت دارد. اگر برای شخصی از عامه مردم، مناسب باشد که خویش را ازینگونه نقص در احکام وارهاند، پس این امر برای علماً در تدقیقات ایشان مناسب تر است و درین باره «بیکن» میگوید:

«جائز نیست که به عقل مسامحه کنید که از حقایق جزئیه به قضایای عامه، خیز بزند و یا پرواژ کند... شایسته نیست که بالهای عقل را بکشاید، بلکه بهتر اینست که آنرا باستن زنجیرها، تقلیل بسازید تامانع خیز پرواژش گردد»

وهکذا از مثالهای اوهام بشری، مداخله عواطف مختلف در افکار ماست، ما نند تکبر، آرزو، اضطراب و احتراص، و بسا اوقات چنین میشود که بعد ازینکه شخصی به خطای گرفتار آید، تکبر وی مانع این میگردد که آنچه را که صواب است اعلان کند و بسیار واقع میگردد که بحث کننده ای در بحث خویش به نتیجه معینی واصل گردد که در آرزوی اوست و این آرزو وامل ویرا متایل میسازد که طریقی را اختیار کند که اورابه تحقیق آرزویش رساند، و این کار اورال از بیطری، در تحقیق حقیقت، منحرف میگرداند. گاهی چنین واقع میشود که اضطراب بحث کننده و برآدادار میسازد که در بحث خویش از سرعت حرکت کار بگیرد تا ازین قلق و اضطراب در مدت کوتاهی فراغت یابد، و گذشته ازینها، احتراصات ورغبات، آرای معینی را در نظر مراجلوه میدهند تاماً آنها را برگزینیم، و از آنها دفاع کنیم جهت اینکه این احتراصات ورغبات تأمین گردند، صرف نظر از اینکه آنها مقرون به صدق و حقیقت باشند. و شاید خطرناک توین چیزی که هو او هو س ما در انحراف و تضليل مانجام میدهند، این باشد که آنها مارامتایل میگردداند که چنان امثله ای را اختیار نمائیم که وجهه نظر مارا تائید کنند، و از امثله ای که متناقض آنها است چشم بپوشیم. از مثالهای آن یکی اینست که مابراز تأیید رأی خویش راجع به اینکه رؤیاها از حوادث مستقبل خبر میدهند، امثله قلیلی را که آنهاست اختیار میکنیم و از امثله کثیری که علیه آنها باشد، اغماس مینمائیم؛ (۱)

هکذا از مثال‌های خطاهای عمومی بشری، اسراف انسان در بسیط‌ساختن پدیده‌های طبیعت است، و عالم را بیش از آنچه در حقیقت امر است، منظم و مطرد (۱) دیدن، زیرا گاهی ممکن است پدیده‌ای که ما آنرا بسیط پنداشته‌ایم، زیاده مرکب و معقد باشد، و تابع پدیده‌هایی که ما آنها را منتظم و مطرد تصور کرده‌ایم، گاهی پر از شذوذ و اضطراب باشد.

۱- اوهام کهف : (۲)

«هر انسان دارای کهف خاصی است که در کسر انوار طبیعت و تغییر الوان آن تأثیر میکند» اگر جنس بشری بالعموم در طبیعت واحدی اشتراك دارد که مؤدی بر نگاه معینی از خطاهای گردد، پس هر فردی به این طبیعت مشترک، میل‌های خاصی را اضافه میکند که گاهی در آن شخص دیگری غیر از خودش اشتراك نمی‌نمایند و این میلهای نوبت خود در طریقه تفکیروی و طریقه نظرروی برآمور تأثیر میکنند. و این میلهای خاص بحکم عوامل محیطی تربیت، تغذیت، و نوعیت پیشه‌ای که به آن اشتغال دارد، تشکل میکنند. و تحصیل حاصل خواهد بود اگر تذکردهیم که هر یکی از خوانندگان نیز ناگزیراند بهره‌ای از آنها در کیفیت تلوین محیط طبیعی و اجتماعی از وجهه نظر انسان، داشته باشد. چنان‌که شخصی که از محیط زراعی باشد دارای وجهه نظری است که در بسیاری از جوانب، از وجهه نظر شخصی که در محیط صناعی قرار دارد مختلف است و کسی که در یک محیط فقر و احتیاج زیسته است آرای وی طوری تشکل میکند که متفاوت از آرای کسی است که در یک محیط راحت، عزت و ثروت زندگی کرده است. و کسی که دارای هر رض و یانقسان جسمی باشد، در نفس وی عقدۀ خاصی تشکل مینماید، که بعداً اثر بزرگی در توجیه حیات فکری وی داشته میباشد. و امثال اینها هزاران عناصری است که شخص در حیات به آنها تصادف میکند و در توجیه فکری خویش از آنها متاثر میگردد.

بسیار واقع میشود که این توجیه فکری، صاحب آن را در خطأ اند ازد،

۱- مطرد : هماهنگ، اطراد : هماهنگی. چنان‌که اطراد طبیعت بمعنای هماهنگی طبیعت میباشد.

۲ - (کهف بمعنای مغاره است).

و راجع به شیی اظهار تعصب کند. بنا بر عوا ملی که در نفس وی باعث آن میگرددند. چنان تعصی که نظر اورا از حقیقت واقعه بازدارد؛ زیرا گاهی بروی فکر معینی تساطع می یابد، که این مولود نشانو تربیت وی میباشد. و هر شی را در پرتو آن، طوری تفسیر میکند که به او آرزوی وی موافق آید، نه باقع. و «بیکن» چنان تصور میکند که خود ارسطونیز درین باره باین نقص مواجه گردیده است (زیرا اوی فلسفه طبیعیه خویش را محکوم و تابع منطق خود گردانیده است، و این جهت آنرا فلسفه ای ساخته است که متکی بروجهه نظر واحدی میباشد که فایده آن رو به انعدام است (۱)

۳- اوہام سوق (۲)

این تعبیری است که «بیکن» آنرا بر خطاهای اطلاق میکند که ناشی از استعمال لسان در تفاهم و نقل افکار است. و در نظر ما این نوع خطای فکری از خطرناکترین (اوہام چهار گانه) میباشد. و این جهت میخواهیم که بعضی نتایجی را که صاحبان مدرسه تحلیلی معاصر از قبیل «مور» و «رسل» و «جماعت مذهب وضعی منطقی از قبیل «مورتس شلیک» و «کارنات» و «آیر» (۳) به آنها رسیده‌اند نیز درینجا علاوه کنیم :

منبع عمده این نوع خطاء، طوریکه (بیکن) نیز اظهاز میدارد عبارت ازین است: «که مردم چنین اعتقاد دارند که عقل ایشان در الفاظی که استعمال میکنند، حاکمیت دارد، و فراموش مینمایند که الفاظ از طرف دیگر بر عقول ایشان تحکم مینماید. و این همان چیزی است که فلسفه و علوم را به سفسطه و جمود کشانیده است». (۴)

مهمترین چیزی که ما میخواهیم راجع به انواع خطای فکری که از الفاظ لسانی نشأت مینمایند بعنوان خواندنگان ابراز نمائیم اینست که کلمه (کلیه) کلام را دارای معنی

۱- مجموعه موه لفات بیکن، جلد چهارم، صفحه (۵۹) Novum Organum

۲- اوہام متعلق به بازار (سوق). Idols of the Marketplace

۳- Moritz Schlick, B.Rurssell, G.E.More, A.J.Ayer, Rudolf Carnap

۴- مجموعه موه لفات (بیکن) جلد چهارم صفحه (۶۱) Novum Organum

نمیگرداشد، مگر اینکه بر افراد جزئیهای دلالت نماید که اگر خواسته باشیم صدق و یا کذب کلام را تحقیق کنیم، بتوانیم به آنها مراجعت کنیم. و قبل اماییان کرده ایم که کلمه‌ای را که به افراد جزئیه دلالت ننماید به (زمراه فارغ) و یا «زمراه میان تهی» تعبیر میکنیم. و ما می‌پسندیم که این موضوع را اعاده و تکرار کنیم تادر اذهان را سختر گردد.

ومماز اعاده و تکرار آن ملول نخواهیم شد. و آن چندین است: کلام میکه محتوی لفظی باشد که بر «زمراه میان تهی» (۱) دلالت کند در آن نفی و اثبات برابراست؛ چنانکه عبارت «شاهان فرانسه در قرن بیستم» دارای، ما صدق نمیباشند. یعنی بزمراه فارغ دلالت میکند. واژین جهت شما میتوانید بگویید (همه شاهان فرانسه در قرن بیستم عمر شان بیش از صد سال بوده است) طوری که شما میتوانید بگویید: «هیچ یکی از شاهان فرانسه در قرن بیستم، عمر شان بیش از صد سال نبوده است.»

وظیفه اصلی در هر کلمه‌ای از کلمات، اینست که به مدلول های جزئی اشاره کند. و اگر کلمه‌ای چنان باشد که دارای مدلول جزئی نباشد که بر آن اشاره نماید. پس آن لفظی است فارغ و میان تهی، که در چشم و گوشها مابصورت الفاظ حقیقی شباهت پیدا کرده است و ما آنها را در کلام خویش و مجادلات خویش مورد استعمال قرار میدهیم. در حالیکه مستحیل است که مارا به نتائج مثبت علمی برساند مگر اینکه سایه چیزی مانند خود آن چیز باشد، یعنی ماده، وزن، طعم و بو داشته باشد.

درینجا باز به آنچه گفته بودیم بر میگردیم (۲)، و آن اینکه فرق بین لفظ حقیقی و لفظ قلب، اینست که اولی در دنبال خود (ذخیره‌ای) از مدلول‌های جزئی دارد. و دومی در دنبال خود چیزی ندارد که بر آن اشاره کند، و مشابهت بسیار نزدیکی در بین آن هردو و بین نوت حقیقی و نوت قلب وجود دارد. این هردو در صورت ظاهری باهم متساویند. لیکن اولی حقیقی است زیرا دارای «ذخیره» است از طلا و یا چیز دیگری که آنرا

۱- راجع به صفحه ۱۹۷-۱۹۹ جزو اول منطق وضعی (مولفه دکتور ذکری نجیب محمود)

۲- راجع «» ۱۱۲-۱۱۳ جزو اول «» «» «»

دارای «ارزش» فعلی گرداند. لیکن ورق قلب در دنبال خود چنین (ذخیره‌ای) ندارد. لذابه چیزی از محفوظات (بانک) که آنرا حایز ارزش حقیقی گرداند اشاره نمیکند. چنین است کلمه کلیه میان تهی که شباهت تامی به نوت قلب دارد. یعنی اینگونه کلماتی که استعمال آن‌ها بین مردم شایع گشته و پنداشته شده است که دارای معانی میباشد، در واقع این‌ها مانند صندوق مقفولی است که در بین آن چیزی نباشد. لیکن در بین مردم مدت مديدة بنا بر پندار و همی تبادل گردیده است یعنی چنین پند اشته شده است که در بین آن صندوق ورقه‌ای از اوراق نقدی وجود دارد و در تعامل از روی این ارزش موهم استعمال شده است، تا که با لاخره کسی در آن شک نموده و آنرا گشاده است تا قیمت موهم آنرا معلوم نماید، دیده است که در آن چیزی نیست، بلکه میان تهی است و ارزشی ندارد.

چند راز ثقلات خطاهای واوهام کاسته خواهد شد، اگر ما همه آن جمله‌ها ثی را که در آنها کلمه میان تهی جاگرفته است به بحر پرتا بکنیم.

ملتفت باشد که مد رسه تحلیلی جدید در حدود ا لفاظ توقف نمیکند، بلکه گذشته از آن به تحلیل عبارات نیز می‌پردازد. چنانکه (مور) و (رسل) درین باره طریقی را طرح کرده اند، تاهر کسی خواسته باشد بداند که آیا عبارتی که وی در صدد آنست، عبارتی دارای معنی است، و یا اینکه عبارتی است تهی و خالی از معنی، که از روی این ملاحظات، عبارات دارای انواع سه‌گانه ذیل اند:

۱- عباراتی که اشیای جزئی حقیقی را بیان میکنند، که ممکن است به آنها مثلاً توسط انگشت اشاره کرد و هکذا ممکن است آنها را توسط حواس ادراک نمود؛ مانند اینکه راجع به قطعه‌ای از «قند» که در جلو نظر ماقر اردار دسخن بزنیم، و بگوئیم این قطعه قند، مکعب است.

۲- عباراتی که کلمات را بیان میکنند نه اشیاء را مانند اینکه بگوئیم: قند کلمه‌ایست متشکل از سه حرف.

۳- عباراتی که اشبه اشیاء را بیان میکنند، یعنی از کلماتی سخن میزند که ما بخطاء چنین می پنداشیم، که آنها از اشیای حقیقی بیانات مید هد، یعنی آنها در واقع از نوع ثانی میباشند، و ما خطای آنها را از نوع اول می پنداشیم - و در اینگونه عبارات، بسیاری از لغتشاها و خطاهای واقع میگردند. و هر عبارتی که در آن لفظ کلی جاگرفته است از همین نوع سوم است، ما ننداشته بگوئیم : طعم (قند) شیرین است.

کلمه کلیه، غیر از افراد جزئیه، مدلول ذاتی ندارد، چنانکه کلمه کلیه (قند) برین قطعه معینه قند، یا بر آن قطعه معینه آن دلالت میکند، (قند) کلمه ای است که براین شیی جزئی و یا بر آن شیی جزئی دلالت دارد - پس وقتی که بگوئیم : « طعم قند شیرین است » ما بمعناه کسی میباشیم که بگویید : قند کلمه ایست که استعمال می یابد تا وسط آن به جزئی (س ۱۱) جزئی (س ۲۲) جزئی (س ۳۳)... اشاره کنیم، و این جزئیات طعم شیرین دارند.

پس چگونه خواهد شد اگر عبارتی را استعمال کنیم که در آن کلمه کلیه ای جا گرفته باشد که دارای افراد جزئیه ای نباشد که آن کلمه بر آنها اشاره نماید؟ جواب اینست : آن عبارت، کلامی است فارغ از معنی و خالی از مدلول. مگر وقتی که از تفسیر معنای کلمه مطلوب ما این نباشد که از عالمی که در آن زیست داریم به ذکر حقیقتی بپردازیم.

کنون در پرتواین تحلیلی که نمودیم به فلسفه تأثیر میداند ازیم، و می بینیم که از چنان کلامی از الفاظ کلیه بحث میکند که دارای جزئیه ای نیست که بر آن اشاره کند؛ و معذالت آنها را همچو واقعات ذاتی تصور کرده و راجع به آنها به ذکر قصص و حکایاتی می پردازد.

ما می بینیم که عالم طبیعی مثلاً میگوید : (اکسیجن عنصریست بسیط) و اگر ما از اوی درین باره خواهان شرح و برهان گردیم، با انجشت خویش

به کمیات جزئی معینی از غاز، اشاره میکند و میگوید اینست اکسیجن؛ به عبارت دیگر اکسیجن رمزی است که او آنرا برای این بکارمی برد که باین جزئی ویابه آن جزئی اشاره نماید، که مامیتوانیم آنرا بوجهی از وجوده توسط حواس ادرار کنیم، سپس وی «عنصر بسیط» را برای ما تعریف میکند و میگوید که آن عبارت از ماده‌ایست که چون آنرا تحلیل نمائید، باز هم خود آنرا درمی‌یابید و ممکن نیست آنرا به عناصری غیر از آن تحلیل کنید.

و در مقابل اینگونه ایضاحات عالم طبیعی، شخص متافیزیکی مثلاً میگوید: (نفس عنصر است بسیط واژوی مطالبه میشود که مانند عالم طبیعی به جزئیات اشاره کند، ولی اینکار برای وی میسر نیست، و دراقتناروی نیست که آنرا بما ارائه دهد تا ما بد این آنچه راجع به «نفس» گفته است صادق است و یا کاذب، و نیز در توان او نیست که آنچه را تحلیل میکند بداند که بسیط است و یا مرکب؟ پس متافیزیکی از چه سخن میزند و چگونه سخن میزند؟ آیا وی میخواهد به ما «خبری» را انتقال دهد و یا گوش مار از آواز گفتة خویش محظوظ گردد؟ اگر مطلوب چیز دوم باشد، پس ساخته آن فزونی است که با حسن و یاقبعح تو صیف میگردد، نه با صدق و یا کذب، و اگر مقصود چیز اول باشد، پس شرط اساسی در خبر اینست که تحقیق آن ممکن باشد.)

اگر عالمی به شما قضیه‌ای را عرضه نماید که ممکن نباشد شما را راجع به آن استنباطی بعمل آورید که مستند برادرانک حسی باشد، موقف شما در برابر آن چه خواهد بود؟ فرض کنید که وی مثلاً چنین پند اشته است که اجسام تنها در ساخته جاذ بیت طبق قوانین معروف جاذ بیت، متأثر نمیگردند، بلکه (مثلاً نظر به زعم دیگری که وی افزوده است) اجسام از ساخته دیگری نیز متأثر گردند. و آن عبارت باشد از ساخته «لا ذ بیت» و اگر از وی پرسید: من در نتیجه این ساخته «لا ذ بیت» طبق نظریه مزعومه، از پدیده‌های اجسام چه مشاهده خواهی کرد؟ و وی جواب دهد که درینجا چنان اثری نیست که ممکن باشد آنرا ذریعه حواس مشاهده کنید.

به عبارت دیگر، وقتی که شما از وی آن سؤال را بپرسید، او به عجزخویش اعتراض کند از اینکه بتوا ند طریقه معلومه ای را پیشنهاد نماید که توسط آن شما بتوانید آنچه را که برای جسام در ساحة «لاذ بیت» حادث میگردد، ذریعه حواس مشاهده کنید - درین حالت موقف شما در مقابل وی چه خواهد بود؟ شکی نیست که شما در مقابل کلامی قرار گرفته اید که حاصل صورت کلام است نه معنای آن، و کلام وی، کلامی است فارغ که از هیچ چیزی خبر نمیدهد.

اوہام تیاتر:

«اوہام تیاتر» تعبیری است که «بیکن» آنرا بر خطاهایی اطلاق میکند که انسان در نتیجه اعتقاد وی بر صدق فلسفه های قدیم و مؤلفین قدیم مرتكب میگردد؛ و این خطاهای از انواع خطاهای سه گانه اول اختلاف دارند، زیرا این نوع، عقل انسان را دفعتاً و بدون شور اشغال نمیکند، برخلاف انواع سه گانه اول؛ بلکه از انسان جهاد شوری را مقتضی است تا فلسفه قدیم را تحصیل کند و مؤلفین قدیم را بشناسد چون بر آنها آگاهی حاصل کرد، پس مشکل است که ازین شور و آگاهی خلاصی یابد، بلکه فکر وی صبغه آنها را بخود میگیرد.

وازو اوضاع ترین مثالها درین باره، حادثه ایست که بر گالیلیورخ داده، و آن اینکه هنگامی که وی چندین تصور کرد: دو سنگی که در وزن مختلف باشند چو از جای بلند رها گردند، در یک وقت بر زمین سقوط میکنند، چون گالیلیو این تصور خویش را به رفای خود بیان کرد، ایشان از آن انکار نمیکردند، و دلیل انکار ایشان اقوال یونانیان قدیم درین موضوع بوده است. و ازین جهت گالیلیو بر برج مایل «پیزا» برآمد، دو سنگ را در حضور رفای خود از آنجارها کرد، که وزن یک سنگ

(۱) Carnap, Rudolf, The Logical Syntax of Language صفحه ۱۳۴ - ۱۴۰ و همکذا افقره ۷۴

(۲) Idols of the theatre

ده پاو وزن سنگ دیگر یا کپاو بود، هر دو سنگ بر سطح زمین در لحظه واحد سقوط کردند، و این مخالف بود بر آنچه رفای وی تعلیم میدادند - زیرا گالیلیو رفای وی در پو هستون «پیزا» سمت استادی را داشتند - و رفایش موضوع راطوری تعلیم میدادند که ارسقوط در علم طبیعت گفته بود، و آن اینکه:

اگر دو سنگی که وزن یکی ده رطل و از دیگری یک رطل باشد از یک ارتفاع سقوط داده شوند، سنگی که وزن آن ده رطل است در $\left(\frac{1}{10}\right)$ مدتی سقوط میکند که سنگ یک رطلی در آن سقوط نماید.

چون رفای «گالیلیو» باین تجربه حسیه مواجه گشتند، چه گفتند؟ چنان پنداشتند که چشم انداشان در آنچه مشاهده کرده اند، ایشان را فریب داده است، زیرا «ارسقوط» خطای نمیکند، و عجیب تر اینکه محصلین پوهنتون درین هنگام گالیلیو را تمسخر میکردند، نه رفای ویرا، که این امر آنچه را که در پو هستون «بر لین» راجع به «اینشتین» رخداده بخاطر میاورد. «گالیلیو» تلسکوب خود را برابر نموده واز استادان همکار خویش تقاضا کرد تا تو سط آن اقماری را که بدوز مشتری گردش مینمایند، مشاهده کنند، ایشان آنرا رد کردند، و چنین دلیل آوردند که «ارسقوط» راجع به اقمار مذکوره چیزی نگفته است، پس اگر کسی پندارد که آنها را مشاهده میکند، این وهمی است که او را فریب میدهد. می بینیم که انسان گاهی تا باین حد از معلومات متقدمین متأثر میگردد، حتی از آنچه با چشم سر مشاهده میکند، بنابر حفظ اعتماد بر مقدمین، از آن انسکار میورزد، و آنچه درین جامناسب است راجع به «گالیلیو» تذکر داده شود اینست که متعاندین وی او را به محکمه تفتیش سپر دند، محکمه علیه وی حکم صادر کرد. میتوان گفت که موقف «گالیلیو» در برابر محکمه تفتیش، عبارت از تعبیر صریحی است، از معارضه

بین دو طریقه یادومنهج (۱) : بین طریقه جدید استقرار که بنای آن بر اساس مشاهده حسیه استوار است، و طریقه قدیم استنباط که بر مسلمانی استناد میکند که از آنها نتائج و نظریات خود را استخراج مینماید.

دوم - جانب ایجابی طریقه بیکن :

«بیکن» هنگامی که از ذکر خطاهای شایع در بین مردم، فراغت می یابد، به جزء دوم اور گا نون جدید خود انتقال میکند، تا طریقه ایجابی خویش را در بحث استقرار اشرح دهد، ووی مانند «ارسطو» به گرد آوری دسته بزرگی از حقایق طبیعت، می پردازد، که آنها را به «تاریخ طبیعی» تعبیر میکند. لیکن «ارسطو» به این گرد آوری حقایق طبیعت، قناعت مینماید، اما «بیکن» علاوه بر جمع و تدوین حقایق، تجاربی را که اجراء کرده است نیز بیان میکند، وسعی بلیغ میورزد تا هنگام احساس شک، شک خود را با ثبات رساند، و در موضعی که در آنها شک داشته باشد، برای اثبات صدق مسارت نمیورزد، و نیز آنچه را که امروز در موضع شک قرار گرفته است، بسرعت حذف نمینماید. زیرا ممکن است فردا کسی آنرا به تحقیق رساند.

«بیکن» نقص عمده طریقه ارسطی را درین امر میداند که «ارسطو» در وصول به قوانین طبیعت بر طریقه احصائیه بسیطی از امثله جزئیه اعتماد کرده است، یعنی وی به ذکر عددی از امثله جزئیه ای اکتفاء ورزیده که قانونی را که به آن واصل گردیده است تائید کند، و آن طوری نیست که وسعت یافته و همه ساحة بحث را شامل گردد، و نه بر ضرورتی دلالت میکند، که قانون طبیعی را طوری عمومی گرداند که بر همه ظروف منطبق شود، و قرار رأی «بیکن» مهمترین نقصی که درین طریقه موجود است،

(۱) منهج بمعنای متود است، گرچه در اوایل قدری غیر مانوس معلوم شود، در اثر استعمال مانوس میگردد.

عبارت از استعمال نکردن عملیه عزل است. زیرا اختیار کردن امثله‌ای که قانون را تائید نمایند، کافی نیست، بلکه ضروری است، از امثله‌ای که آنرا نفی می‌کنند، نیز بحث شود، اگر شما هزار مثالی را که صحت قانون را تائید نمایند فراهم آورید، و سپس مثال واحدی را دریابید که آنرا نقض کند، پس این مثال واحد کافی است که آنرا منسوخ قرار دهد.

«بیکن» درین اتهام خویش که «ارسطو» در استقرار بر جمع کردن عده‌ای از امثله‌ای اعتماد کرده است که قانون را تائید نماید کاملاً حق بجانب نیست، زیرا ماهنگامی که از مذهب «ارسطو» در استقراء سخن میز نیسم می‌بینیم که او طریقه جمع کردن امثله جزئیه را جانب واحدی از منهج استقراء بی‌گردانیده است و در نزد وی امثله جزئیه برای تائید قانون کلی بکار برده نشده، بلکه جهت اکتشاف عقل است، و حدس عقلی است نه جزئیات محسوسه که رابطه ضروریه بین اشیاء و صفات را ادراک می‌کند و همین امر است که قانون را قانون می‌گرداند. طوری که وی علاوه بر اینها طریقه «جدلیه» را نیز برای مناقشه قوانین علمی از لحاظ صلاحیت منطقی آنها، مورد استعمال قرار داده است تا صحیح و مقبول باشند. کنون بطریقه «بیکن» نظر می‌اندازیم و شکی نیست که این طریقه نقصان طریقه «ارسطو» را تلافی کرده است، و همچو افتتاح عهد جدید علمی بوده و بحث علمی را برمنهاج سدیدی وضع نموده است.

منهج (۱) استقرایی «بیکن» بر مبداء اساسی استناد دارد، و آن اینکه ممکن نیست بهر تعمیمی (یعنی قانون) با هر عددی از امثله مؤیده اقا مه برهان کرد، لیکن مثال واحدی کافی است که آنرا نقض نماید، پس در نزد وی امثله سلیمانیه‌ای که نقض نماید، در بحث علمی، از امثله ایجابیه‌ای که تائید می‌کند مهمتر می‌باشد.

(۱) منهج بمعنای متود است و این کلمه در منطق اهمیت خاصی دارد.

و برای ما ممکن میگردد که بطريق غیر مستقیم، صحت قوانین طبیعت را تثبیت کنیم در حالیکه تثبیت آنها با امثله ایجابیه مؤیده، هر قدری که بیشتر هم باشنند مستحیل باشد.

شرح طریقه «بیکن» قرار آتنی آنست:

صفاتی را که حواس ما از اجسام فرامیگیرد مانند حرارت، رنگ، طعم، وزن، و صلاحت. یک بیک تدقیق میکنیم، سپس سعی میورزیم که کیفیت ترکیب ذری جسمی را در حالیکه متصف به صفتی از اینها باشد بینیم، ترکیب ذری آن وقتی که گرم باشد، چگونه میداشد؟ و ترکیب ذری آن وقتی که شیرین باشد چگونه میداشد؟ وهكذا، بخاطر باید داشت که ترکیب ذری جسمی بالذات به صفتی که بر آن مترتب میگردد دلالت نمیکند، اگر ما بر مشاهده و خبرتی اتكاء ننمائیم تابیینیم صفتی که باین ترکیب همراهی دارد چیست؛ به عبارت دیگر اگر ما ملاحظه ننمائیم که ذرات جسمی چگونه ترکیب یافته است، و بدانیم که ترکیب ذری آن عبارت از «س» است. مانمیتوانیم تنها از روی آن بدانیم صفتی که به آن همراهی دارد چیست: آیا عبارت از رنگ سفید است و یار نگشی؟ آیا عبارت از حرارت است و یا برودت؟ و آیا عبارت از طعم شیرین است و یا تلخ؟ و تنها تجربه حسیه است که مارامطلع میسازد که ترکیب ذری «س» باصفت (ص) همراه است، و تنها درین هنگام است که قانونی از قوانین طبیعت برای مامعلوم میگردد، و آن اینکه: هرو قنیکه «س» باشد «ص» به آن همراه است و هرو قنیکه «ص» باشد «س» با آنست.

«بیکن» بر ترکیب ذری جسم، که صفتی از صفات این جسم به آن همراهی دارد، اسم «صورت» را اطلاق میکند. پس هرو قنیکه «صورتی» که باصفت «ص» در جسم همراهی دارد مثلاً حرارت، موجود گردد، لازم است با آن طوری اتصال یابد که باحضور «ص» حاضر و با غیاب «ص» غایب شود، و نیز بازیادت و یا نقصان «ص» زیاد و یا کم گردد.

و مشکل عمده درین است که ما چگونه میدانیم که همان فلان «صورت» است

که باین صفت «ص» همراهی دارد؟ زیرا تنها شمار امثله ایجا بیه ای که در آنها «صورت» معینی باصفت (ص) همراه است، کفاایت نمیکند که بگوئیم یکی با دیگری اتصال ضروری و عمومی دارد، طوریکه از اتصال آنها قانونی از قوانین طبیعت را تشکیل دهیم، زیرا مانا گزیریم که علاوه بر آن، این رانیزمه که سا زیم که اگر این (صورت) از جسم غایب گردد، صفت (ص) نیاز از آن غایب میگردد و هکذا اگر این (صورت) زیادت و یا نقصان پذیرد (ص) نیاز از آن متاثر گشته و به تبعیت آن زیادت و یا نقصان پذیرد.

تنها اقتران در حضور کافی نیست، بلکه لازم است علاوه بر آن در عزل نیز مرتبط باشد، زیرا در سالیکه هزار مثال نمیتواند وجود رابطه ضروریه را بین (صورت) معین و صفت (ص) باثبات رساند، مثال سلبی واحدی میتواند که وجود این رابطه را از بین آن دونفی کند و این اساس طریقه «بیکن» است.

در نزد «بیکن» چیزی که اجرای آن بحث علمی، اولتر لازمی است اینست که همه انواع ترکیب ذری اجسام را بشماریم. یعنی همه (صور) ممکنه را در حساب آریم، زیرا وی میپندارد که عدد انواع ترکیب ذری کم است و ممکن است همه آنها را در دایره حساب درآورد و قرار تعییروی عدد آنها زیاده از حروف هجاء نمیباشد (۱) و بعد از آن می بینیم که کدام یکی ازین ترکیبات ذریه باصفتی که آنرا موضوع بحث خویش قرار داده ایم (مثلاً حرارت) همراهی دارد، و کدام آنها هنگامی که این صفت غایب گردد، غایب میشود. جدول ترکیبات ذریه اجسام (یعنی جدول صور) را بار موز (۱، ب، ج، د) نشان میدهیم.

صفتی را که ما میخواهیم از علت آن بحث کرده و قانون آنرا استخراج کنیم بار مز (ص) افاده میکنیم. سپس در هر ترکیب ذری یک بیک نظر میاندازیم تا آنچه را که با (ص) در وجود، عدم، زیادت و نقصان هم آهنگی و همراهی ندارد، جدا کنیم

۱- مجموعه مولفات بیکن: جلد چهارم. صفحه ۳۶۱

(یعنی عزل و حذف کنیم) و درینحالت مایقین داریم که مستحب است این (صورت) باصفتی که موضوع بحث ما است همراهی داشته باشد؛ تا وقتی که بهتر کیب ذری معینی برسیم که با وجود صفت (ص) موجود و با عدم صفت (ص) معدوم گردد و باز^۱ یادت و یا نقصان صفت (ص) بالتابع زیادت و نقصان پذیرد.

درین هنگام پی میبریم که این (صورت) پذیده است که ما از علت آن بحث میکنیم یعنی همین (سبب وجود) آن پذیده است.

از بیاناتی که دادیم معلوم میگردد: قانونی که ماباین طریقه به آن واصل میگردیم یقین آن تنها به هم آهنگی ایجابی حضور (صورت) باصفت استناد نمیکند، بلکه مستند به امثله سلیمانی است که در آنها درجه (صورت) از لحاظ زیادت و نقصان، تفاوت میکند.

طریقه استقراء در نزد (بیکن) عبارت ازین است که تاجابی که میتوانیم، شواهدی را که در آنها پذیده موضوع بحث مایدیدمی آید، جمع میکنیم و سپس شواهدی را که جمع کرده ایم در سه جدول ذیل تصنیف مینمائیم:

۱- جدول حضور و یا اثبات.

۲- جدول غیاب و یا نفي.

۳- جدول تفاوت در درجه.

در جدول حضور، از امثله ای که جمع کرده ایم آنها بیکن را میگذاریم که در آنها پذیده موضوع بحث، پذیدار گردد.

در جدول غیاب از امثله ای که جمع کرده ایم آنها بیکن را میگذاریم که در آنها پذیده موضوع بحث نایدید میگردد و در جدول سوم امثله ای را قرار میدهیم که در آنها پذیده از لحاظ زیادت و نقصان، تفاوت میکند. یگانه مثالی که آنرا (بیکن) برای توضیح منهج خویش آورده است، عبارت از بحث اوست راجع به «صورت» حرارت، یعنی از سبب آن. «بیکن» حرارت را (طبیعت بسیط) دانسته، یعنی آنرا یکی از پذیده های

اساسی در طبیعت اعتبار داده است و کوشیده است تا قوانینی را کشف نماید که در تولید و تشعشع حاکمیت دارند.

اولاً^۱ - از امثله ای که در مرحله (تاریخ طبیعی) جمع گردیده اند، همه آن امثله ای انتخاب می شوند که در آن ها پدیده حرارت پدیدار می گردد و بدین طریق (جدول اثبات) (۱) تشکیل می شود.

مثلاً^۲ درین جدول اشعه شمس، شهاب ها، شعله آتش، حیوانات، امثال اینها ذکر گردیده است چنانکه «بیکن» در جدول اثبات بیست و هفت مثال را ذکر کرده و مسافه ای را خالی گذاشته است تا شاید غیر از آنها را نیز اثبات کند.

ثانیاً - جدول نفی (۲) تهیه می شود. از امثله ای که جمع گردیده، همه اشیایی که فاقد حرارت اند قید می گردد از جهت غیاب (صورت) حرارت از آنها. زیرا چون «صورت» غایب گردد با تبعیت آن (طبیعت بسیطی) که بر آن مترتب است نیز غایب می شود. و چون امثله ای که به فقدان حرارت دلالت می کنند، بی نهایت اند، پس بهتر میداند که مانحویشن را در حدود موضوعات ایجایی مذکور در جدول اثبات، منحصر سازیم. مثلاً شمس را در جدول اثبات ذکر کرده ایم، زیرا که آن مصدر حرارت است و در جدول نفی می کو شیم تاجرم سماوی را ثبت کنیم که در آن حرارت وجود ندارد. مانند قمر و نجوم (بیکن چنین تصور کرده و شکی نیز در آن احساس نموده است، لهذا چنین پیشنهاد کرده است تا توسط عدسیه محرقه، تجاربی بعمل آورده و دیده شود که آیا برای حواس امکان دارد که حرارت ناشی از اشعه قمر و نجوم را ادراک نماید و یا امکان ندارد؟)

و چون در جدول اثبات انواعی از حیوانات ثبت گردیده و ذکر شده است که آنها مصادری از مصادر حرارت اند پس در جدول نفی می کو شیم، انواع دیگری از حیوانات را

در یا بایم که تولید حرارت نمی نمایند.

نظیر این نفی، میتوانیم بعضی امثله را از جدول اثبات حذف کنیم، چنان‌که اجرام سماوی را حذف نمائیم. زیرا چنان اجرام سماوی موجود اند که در آنها حرارت وجود ندارد و هکذا حیوانات را حذف می‌کنیم، زیرا که انواعی از حیوانات موجود اند که در آنها حرارت وجود ندارد، و قس علی‌هذا.

ثالثاً - «جدول تفاوت در درجه»^(۱) تهیه‌می شود. امثله‌ای جمع می‌گردند که در آنها حرارت بدرجات متفاوت، وجود دارد. چنان‌که شعله‌های آتش همه یکسان حرارت ندارند، و حیوانات همه در درجه حرارتی که بروز می‌دهند یکسان نمی‌باشند، آنها در حالیکه در حر کت باشند، حرارت بیشتری دارند، نسبت بحالاتی که ساکن باشند. هکذا در حالت تب حرارت بیشتری دارند، نسبت بحالاتی که سالم باشند. اجسام در حالت غلیان همه دارای یک درجه حرارت نمی باشند. سرب در حالت غلیان، حرارت بیشتری دارد نسبت به آبی که در حالت غلیان است و امثال اینها.

پس اگر در جدول اثبات، مصادری برای حرارت در یابیم که آنراشی ای در جدول نفی، نفی نکند، ما آنرا به جدول تفاوت ارجاع می‌کنیم، تا ببینیم که آید در آن، حرارت باز یادت درجه (صورت) و نقص آن، زیادت و نقصان می‌یابد یا نه؟

«بیکن» در بحث خود راجع به حرارت به این نتیجه رسیده است که در هر جسم دارای حرارت، حر کت وجود دارد و درجه آن باز یادت و بیان نقصان درجه حرارت زیادت و بیان نقصان می‌یابد و بنا برین حر کت «صورت» حرارت است.

این بود طریقه «استقرائیه» در نزد «بیکن» که «جوزف» انتقادی^(۲) بر آن متوجه ساخته است. «جوزف» از منطق ارسطی با تفصیلات آن دفاع کرده است، و گفته است که آن «استقرائی» است که در قالب «قیاسی» ریخته شده است. با این‌که وی

باطریقه خویش خواسته است که با قیاس مجادله کند. صورت «شکلیه» طریقه وی چنین است
«ح» یا «الف» است یا «ب» و یا «ج» یا «د» .
«ح» «ب» نیست «ج» نیست و «د» نیست .
لهذا «ح» «الف» است .

و این طوری که مشاهده میکنید قیاسی است شرطی لیکن «جوزف» در بین نقد خویش
این امر را در نظر نگرفته است که مقدمه اول «ح» یا «الف» است و یا «ب» و یا «ج»
و یا «د» مستفاد از مشاهده حسی است - که این نکته مهم طریقه جدید میداشد .

جوزف^(۱) نقد دیگری نیز متوجه وی میگرداند که شاید در آن مصیب بوده است
و آن اینکه «بیکن» طریقه ایرا که توسط آن به حصر «صور» یعنی ترکیبات ذریه
اشیا، میدارد از یم بیان نکرده است تاما بدانیم که آنها با پدیده موضوع بحث در
وجود و عدم همراهی دارد و کدام آنها ندارد؟ وی فرض میکند که برای ماممکن است
که قبل^(۲) بدانیم که همه (صور) ممکنه عبارتند از: (الف) (ب) (ج) و (د) لیکن این
حصر تام برای مادر کجا میسر است؟ وی برای ما وعده کرده است که به حصر همه
صور ممکنه خواهد پرداخت . لیکن این کار را انجام نداده و آنرا برای ما بیان نکرده
است و در استطاعت وی نبوده است که آنرا بیان کند - این چگونه معکن است(۲) .

۱- مأخذ: Joseph H.W.B. An Introduction To Logic:

۲- مأخذ: فلسفه علوم، جزء دوم منطق و ضمی تألیف دکتور ذکری نجیب محمود .

جنبش هژگان

این ضمیر بی سرو پاخانه و بران ماست خانه آنرا کمی توان گفتن، بالای جان ماست
حیرتم در این فضام از چه سر گردان شدیم یا که چرخ چنبری پیوسته سر گردان ماست
ما نهی دستان بملک فکر سلطان خودیم راز های زندگی گنجینه پنهان ماست
هر تپش در سینه مانع مه پرد از نوست رمز های تازه در هر جنبش هژگان ماست
ما ه من برخیز تار و شن شود شعر بلند مصرع سرور وان بر جسته در دیوان ماست
ما کجا، دوران کجا و می بی تد بیر ما روشنان چرخ نیلی، گاه گه حیران ماست
طبع ما قانع نشد هرگز با ظهار نظر خدمت نوع بشر آرامش وجودان ماست
ناخیال آزاد گردید شعر آزادی سرای
پرده بردار از سخن «صدقی» که این دوران ماست

محمد عثمان «صدقی»

پورت مورسی - نومبر ۱۹۶۴

طوفان اشک

هر چند مو سفید یشم ، پیران سال و ما هیم
در دامن محبت ، طبلان بیگنا هیم
کیهانگداز سوزی بنهفته در گل ماست
در شهر خود فروشان ، هر چند خاک راهیم
کوذره بین نگاهی ، تا قلب ما شکافد
خور شید معرفت را روشنترین گوا هیم
از بیدلان مهجور ، در شام غم حذر کن
طغیان درد و داغیم ، طوفان اشک و آهیم
از احولی پر هیز ، منظور جزیکی نیست
سرگشته دو بینی ، از لغزش نگاهیم
در نیستی جها نی پا مال همت ماست
گرازیساط هستی ، بر چیده دستگا هیم
آینه تو «شايق» رنگ هوس نگیرد
جز جلوه جمالش کام دگر نخواهیم
«شايق هروی»

از خاطرات جشن سال نو عیسوی :

سر ز مین عیش

این سر ز مین عیش که حسنسش بهانه جوست
در هر کرانه سخت جمال است محو عشق در هرستانه حسن عجب غرق آرزوست
در هر کنار و گوشه حدیثی ز ناز مرد در هر طرف سخن ز نیاز زنان کوست
رخساره ها تپیده ز ذوق لبان بخون پستان هادریده به شوق کنار پوست
تن ها فدائی ناو ک صیاد شخ کمان دل ها اسیر یک نگه رند فتنه جوست
هر جلوه بهر دلبری، هر غم ز بهر صید القصه هر چه با د به ر غم حیان کوست
در هر نظر نهفته بسا دعوت و صالح در هر اداز وعده دید ار گفتگوست
راه نجات حضرت دل بسته هر طرف دامی ز چنگ و باده، کمندی زرنگ و بوست
هر صحنه پر بهار ز مستان سیم ساق هر گوشه پرنگار ز خوبان لا له روست
هر جا که بگذری ثمر سینه و قف یار هرسو که بنگری، نگری لب بروی دوست
حقا که بخل نیست درین گلشن جمال هر بزر بهر خوردن و هر گل برای بوست
به به جوانی که نشد خسته از وصال وه وه هوس که باده قوت بجام اوست
ای بلبلان مست که آرد درین چمن؟ تاب نهفتن نغما تیکه در گلوست
هر کس بنا م هر که بنو شید میل تان یاران! مرا بنام و فاجر عه آرزوست
«رشاد» را بیاد حیای زنان شرق
ساقی بده پیاله از آن می که در سبوست

عبدالشکور «رشاد»

شب اول جنوی ۱۹۶۳
اکبر سکی رستوران-لینن گراد

تیر مژگان

او غرّه عبادت ما غرقه گنا هیم
گرفضل حق نباشد هر دوی ما تبا هیم
موی سفید تاج و از بور یاست تختم
در ملک بینوایی ما نیز پادشاهیم
نی کعبه داد جایم ، نی دیرزد صلامیم
ای خضر! دست ما گیرد رماند گان را هیم
چشمش به تیر مژگان پنهان زمردم کشت
در دعوی شهادت بی شاهدو گواهیم
دیگر طمع نداریم از دوستان و لیکن
از نار سایی خود پیوسته عذر خواهیم
نسبت به مشک و عنبر دادیم رنگ و بویت
ای زلف یار پیشت زین و جه رو سیا هیم
با صاف طیتان هم رو شندلی ضرور است
آیینه سان مکد ربی روی مهر و ما هیم
پهلوی خاکساری بدگوی و حاسدی نیست
شکر خدا که «شايق» بسی منصبیم و جاهیم
«شايق جمال»

پیمان شکسته

آینین یاری بر جا نمانده

یادی بدلها از ما نماینده

بیمار عشق در هجر سوزم

تابی بجا نم، جا نماینده

آین بسویت افتان و خیزان

افتاده تو از پانمانده

بر دل نمیز ددیدم شب دوش

آن چشم گیرا، گیر انمانده

پیمان شکسته، پیما نه میداد

چون دور ماشد، گفتانمانده

هر چه تو اనی امروز فرما

امروز مارا فردا نماند ه

از زندگانی پر داغ و دردم

کز درد و مرگم پروانمانده

ای وا! «سرمهلا» از دوری او

رنجور غم رایا رانمانده

«دکتور سهیل»

نقش پا

لیکن چوناله هردم جو شیم واوج خواهیم از ضعف نارسایی برلب فسرده آهیم
ماجر بخودنه پیچیم، ما غیر خود نخواهیم مارا کسی نه بنددهر گز به رشتۀ خویش
دیگر بما مگوید دلدادگان جاهم در گنج ازو اهم خاکی بستوان کرد
بر چرخ سرفرازی خورشید بارگاهیم هر چند پای بندیم اندر حضیض خاکی
صد دشت رایک گام طی میدکنیم هر چند چون نقش پابه انتظار پا بند خاک راهیم
در شعر شایگان را برعیب پرده سازیم لیکن به زور تر کیب زین جرم بیگناهیم
از ما «صفا» چه پرسی او قات کارهارا
بیگاه را ندانیم بی صرفه از پگاهیم.

محمد ابراهیم «صفا»

موچ سرگش

موجیم موچ سرگش کی طالب رفا هیم نی پای بند هستی نی آزمند جاهم
در راه عشق بازی مدهوش یاک نگاهیم پرنشه ایم لیکن می رانمی شناسیم
فردا بچشم مردم محکوم پرگناهیم تکلیف خویشن را امروز گرند اینم
گردیده واکشایی گمراه چار راهیم تابی هدف روانیم مقصد کجا بیابیم
تا چند ای رفیقان پا مال استبا هیم گر کشته جفاییم از دست آشنا نیم
سیلا برا برانیم فریاد را پناهیم در چهره حوادث چون کوه پایداریم
اندیشه بارور شد، ممنون مهر و ما هیم گر روز تیره سرشد یاشام غم سحر شد
در داست مونس ما دمساز اشک و آهیم در بزمگاه گیتی هم صحبتی نداریم
ای چرخ فتنه آخر داد از توهم ستانیم هر چند در نظرها بی یاروبی پناهیم
صحرائیم ولیکن از فیض حسن خوبان
شهکاری سخن رابی شبیه پادشا هیم

نورالله «صحرایی»

نغمه‌های تر

ستاره کورشد و جلوه زد سهر بر خیز
بیا و منتظران را بده خبر بر خیز
باز مغرب و مشرق فسانه خون شده است
بر از پرده و با جلوه دگر بر خیز
نوای آدم خاکی هنوز بی سو زست
بدره ذره آن پخش کن اثر بر خیدز
بیا بمکتب نود رس دلبری آموز
باز تازه بکش نغمه های تر بر خیز
قیامت است کزان قامت بلا بالا
بگویمت که برانگیز شور و شر بر خیز
«ضیاء» زلاله داغ آشنا بگیر سبق
نفس گدازو این سنگیک شر بر خیز
«ضیاء قاری زاده»

دو د آه

ما بنده ایم پر عیب سرتا بپا گنا هیم
مستوجب عقوبت از نامه سیاهیم
از زره پر و ریها شاها بما نظر کن
چون حاجبان ستاده در پیش بارگاهیم
در آتش محبت از بس جگر کبا بیم
پنهان ز چشم یاران مایین دود آهیم
هر چند جرم دیگر جز عشق نیست مارا
در پای ناز نیمان افتاده عذر خواهیم
داریم در سر و بر، بر دیمانی فقر
لیکن به چشم مردم بی کفش و بی کلاهیم
طوباقدی دلم را شد سالها ربو ده
در زیر سایه وی در امن و در پناهیم
اسلام مشرب ماصدق است مسلک ما
پابند شرع انسور، فرمان بر الاهیم
گر «عشق‌ری» چرا غی ویرانه ام ندارد
خوابیده تاسحر گه اند رشعاع ما هیم
«عشق‌ری»

قدرتیس پینتو در مؤسسات

علمی و فاکولته های شرق شناسی همکو

اینک متنه کی از کنفرانسها پروفیسور ل. کسلوا (دورفه یوا) را

که چندی قبل طی اقامت شان در افغانستان در تالار آدیتوریم پو هنتون

کابل ایراد کردند از نظر خوانندگان محترم مجله ادب گزارش

میدهیم.

علم شوروی در باره افغانستان بر اساس احترام عمیق! نسبت به زبان و عرف
و عادات خلق افغان و کلتور ملی مردم افغانستان استوار است.

دانشمندان شوروی به تدبیرات و اقدامات مهمی که در مملکت مستقل افغانستان

در راه احیانه دن و پیشرفت دادن زبان ملی خود پینتو بعمل می آید با نظر تقدیر دیده
اهمیت زیادی به این اجراءات تاریخی قابل اند.

زبان پینتو که یکی از دلچسپ ترین لسانهای دنیا بشمار می رود مورد علاقه
دانشمندان و محققین تمام جهان قرار می گیرد. اهمیت این زبان که در حقیقت
 قادر به بیان نمودن عمیقترین و عالیترین افکار و احساسات است روز بروز زیادتر می شود.

فاکولته ادبیات پوهنتون کابل در ترویج و تحریک زبان پښتو همچنین در تحقیق و تدریس ادبیات پښتو رول مهم دارد. معلمان و دانشمندان فاکولته رادر راه تعلیم میتودهای جدید تدریس و بالابردن سویه علمی شاگردان فعالانه کوشش میکنند امید است زحمات شان مؤثر و مفید واقع گردد. دانشمندان شوروی از صمیم قلب مؤقتیت شان را خواستارند.

آشنائی رو سهابا افغانستان و افغان نان از نیمة قرن (۱۷) شروع شد است. اولین معلومات درباره زبان افغانی دانشمند روسی «گولدن شتدت» (Guldenstadt) در نیمة دوم قرن (۱۸) بدست آورده است. یک دانشمند دیگر بنام «کلاپروت» (Claprot) بر اساس این مواد دو اثر درباره پیدایش و نسب افغانها وزبان افغانی انتشار داد.

آغاز تحقیقات جدی درباره افغانستان وزبان افغانی به نیمه اول قرن نوزدهم است در سالهای سی ام و چهلم این قرن در شهر «پترزبورگ» دانشمند بر جسته شرق شناس معروف عضواً کادمی «ب دورن» (B. Dorn) کارهای زیادی در قسمت افغان شناسی انجام داد.

میان سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸۴۴ «دورن» آثار ذیل را درباره زبان پښتو نشر کرد:

(۱) مقاله ای بعنوان (نگاهی به صرف و نحو پښتو).

(۲) رساله به عنوان (ضمیمه ای به صرف و نحو زبان افغانی).

(۳) اثری بنام (اصفات بهیاد داشتهای درباره صرف و نحو زبان پښتو).

این سه اثر دانشمند «پترزبورگ» بحیث یک پایه محاکم برای آموختن گرامر زبان پښتو می باشد.

خدمات شایان «دورن» در این مشهود میگردد که او برای اولین بار در اروپا تدریس زبان پښتو را در فاکولته شرق شناسی یونیو رستی «پترزبورگ» بروی کار آورد.

از سال ۱۸۵۵ تا سال ۱۸۵۷ در فاکولته مذکور زبان افغانی تدریس میگردید و این نتیجه زحمات و ابتكارات آن دانشمند است.

پس ازوفات «دورن» اگرچه تدریس پښتو برای دهها سال در لیستگرد تعطیل شد ولی اشتیاق و رغبت بزبان افغانی در مملکت ما خاموش نگردید.

بعد از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر همراه با ترقی علم و تعمیم معارف تحقیقات و بررسی در مورد زبان های شرقی و آن جمله زبان افغانی بطور منظمتر و دقیقتر ادامه یافت. برقراری روابط نزدیک اقتصادی و فرهنگی با ممالک همسایه بالخصوص افغانستان یکی از عناصر تشویق کننده این تحقیقات بود.

در اواسط سالهای (۳۰) قرن بیست پروفیسر «برتلس» (E. Bertels) فقید (E. Bertels) شرق شناس معروف و عضو وابسته اکادمی علوم اتحاد شوروی چندین اثر مربوط به زبان پښتو منتشر کرد.

یکی از آنها (لهجه قندهاری زبان پښتو) واژه دوم بعنوان (ساختمان زبان پښتو) که در جزء سلسله انتشارات بنام (ساختمان زبانها) چاپ شده بود.

پروفیسر «برتلس» در نوشهای خود به مطالعه و آموختن زبان افغانی اهمیت بزرگ علمی و پراکنیکی قایل میشد، او در سال ۱۹۳۵ در یک مقاله خود نوشت: «دور نیست آن زمانی که تحقیقات در قسمت افغانشناسی بدون دانستن زبان پښتو ناممکن خواهد بود» باید متذکر شد که درست همزمان با فعالیت علمی «برتلس» زبان پښتو در افغانستان رو به ترقی نموده و در تاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۳۶ رسماً بهیث زبان دولتی افغانستان اعلام گردید. پس گفته میتوانیم که پروفیسر «برتلس» تقریباً حوادث را پیشینی کرده است.

آخر سالهای سی ام را میتوان مهمترین مرحله تحقیق زبان پښتو در اتحاد شوروی شمرد. از سال ۱۹۳۹ تدریس زبان افغانی در انسیتویی شرق شناسی مسکو و بعد از آن هم در دیگر مدارس عالی شروع شده است.

تدریس زبان پښتو در شهر مسکو طرح بر نامه های لازم تألیف و تدوین کتب درسی و مهددرسی با نام دانشمند بر جسته و افغانشناس مشهور شوروی «م. گث. اصلانوف» (m.g.Aslanof) بستگی دارد. از جمله آثار استاد اصلانوف مافقط کتبی را ذکر مینماییم که جنبه تدریسی دارد، از قبیل:

(لغت نامه درسی پښتو)، (کو نسپکت صرف و نحو زبان افغانی)، (مجموعه متون پښتو یعنی کتاب کریستوماتی) و آخرین اثری سابقه این دانشمند (قاموس پښتوروسی) که چند ماه پیش از چاپ بیرون آمد و تعداد از آن بکابل آمده و در کتاب فروشی های شهر دیده می شود.

تا اکنون استاد «اصلانوف» ریاست مکتب افغانشناسی رادر مملکت ماعهده دار است و در طی بیست سال اخیر یک گروهی از شاگردان خود را چنین ببار آورده که امروز با کمال جدیت برای تحقیق و تدریس زبان و ادبیات افغانی کوشش میکنند. اینها کسانی هستند که در افغانستان معروف اند. ن. «دوریانکوف»، «ک. لیبی دیف»، «میرمن زویا کالی نینا»، پیغله ل. ن. یا تسه و یچ، «پیغله سا مو کروت کینا»، «میرمن آ. گیراسیمو»، «گث. گیرس» و دیگران.

در زمان حاضر زبان پښتو علاوه بر مسکو در مرکز دیگر شرق شناسی از قبیل تاشکند و لین گراد نیز تدریس می شود. فاکتوله شرق شناسی یونیورستی تاشکند دارای دیپارتمان پښتو دری میباشد که ریاست آن بعهده افغان شناس آ. غنی یوف یکی از استادان معتبر پښتو است.

در سال ۱۹۴۷ با بتکار پروفیسر فرایمان A. Freiman ایرانشناس معروف شوروی در یونیورستی لین گراد در فاکولته شرق شناسی تدریس زبان پښتو از نو برقرار گردید. اکنون در لین گراد گروهی از شرق شناسان با استعداد در قسمت تاریخ و گرامر تاریخی زبان های ایرانی از جمله زبان پښتو تحقیقات بعمل می آورند و در عین زمان به تدریس زبان پښتو نیز مصروف اند. نام های ایشان: داکتر «م. بوغولو یوف» داکتر «و. لیف شیتس»

وای . او را نسکی .

بعد از ذکر مختصر کتب و اشخاص که در قسمت زبان پنجم در شوروی کار میکنند باصل مضمون می پردازیم . بدینهی است که سیستم تعلیمی هر مملکت از خود خصوصیاتی دارد و بنا برین پر گرام تدریس در هر جانسبت بجای دیگر فرق میکند . اما چون هدف نهائی معارف همه جانقریبایکسان است از این لحاظ اصول تدریس دریک کشور بادیگر کشورهای کات مشترکی نیز دارد . امید است اصولی که از آن در کشور خود پیروی میکنیم تا اندازه ای بدر دهمکاران پو هنتون بخورد .

روش تدریس زبان مثل روش تدریس مضماین دیگر تابع یک هدف اصلی میباشد و آن تربیه شاگرد است ، برای رسیدن باین مقصد میتودهای ذیل در نظر گرفته شده است :

در تهیه متون قرائت و موارد درسی باید هر چه زیاد تر دقت بخراج داد : برای قرائت و یاد گرفتن شاگردان باید موادی گرفته شود که ارزش تربیوی داشته باشد .

وقتیکه سر درس مثلاً ؛ خصوصیات لغات یک زبان مطرح میگردد معلم توجه شاگردان را به پدیده های سیماتیکی معطوف مینماید و نشان میدهد که چگونه باندازه پیشرفت و تطور جامعه ، لغت های زبان نیز تغییر معنی مید هند . (این روش شاگردان را به تفکر و تعمق بیشتری و ادار میکند و قوه ادرال آنها را پرورش میدهد .)

هنگام درس دادن صرف و نحو از روش مقایسوی کار گرفته شود یعنی پدیده های گرامری زبان مورد تدریس با گرامر یک زبان دیگر مثلاً زبان مادری شاگردان و یازبان دوم آنها) دائمآ مقایسه و تطبیق گردد .

اصول گرامر و اساس ساخت زبان باید از روی یک سیستم معینی درس داده شود . این او لین شرط برای آنست که معلومات شاگردان نیز به شکل یک سیستمی از خود ددر آید . اگر سؤال کرده شود که بوجود آوردن سیستم در معلومات شاگردان توسط چه رو شی میسر میشود ؟ باید بگرایم تو سط اینکه مضماین درسی (مثلاً مضماین گرامر) بصورت مرتب و پیهم درس داده شود و موارد درسی بترتیب معینی برای شاگردان مطرح گردد طوری که

اول مضمون ساده‌تر مورد بررسی قرار گیرد تادر درس‌های بعدی به مضمون‌های مشکل‌تر برسند.

روش تدریس زبان ما دری و میتود آموختن زبان خارجی از هم فرق دارد. امادر صورتی که شاگردان اهل دوزبان باشند و یکی ازین دوزبان را بصورت علمی یادبگیرند چنین بنظر میرسد که اصول فراگرفتن این زبان دومی تا اندازه‌ای نزدیک است به طرز تدریس زبان خارجی.

در اتحاد شوروی زبان پښتو بحیث یک زبان خارجی یعنی توسط زبان روسی تدریس میشود. پروگرامهای درس و کتب درسی روی این اساس ترتیب و تدوین میگردد. در افغانستان زبان پښتو بحیث زبان مادری درس داده میشود.

البته کتب درسی که توسط استادان پوهنتون ترتیب میگردد مطابق شرایط و ایجابات خاص افغانستان است. با وجود این چون کوشش وزحمات محققین و استادان پښتو در هر دو مملکت اتحاد شوروی و افغانستان متوجه یک هدف اصلی میباشد و آن عبارت است از مؤثر نمودن طرز تدریس و کم کردن مدت تعلیم چنین بنظر میرسد که هر گونه تبادل افکار و استفاده از تجربه هم‌دیگر و بالاخره تشریک مساعی نه فقط امر مفید و میسر بلکه حتمی و ضروری است.

تدریس پښتو چند مرحله است و در هر مرحله از خود خصوصیاتی دارد پروگرام تدریس زبان پښتو (و هر زبان دیگر) طوری است که مواد درسی بیک ترتیب مخصوص که ما آن را کانسانتر یک یا به اصطلاح متحده‌المرکز مینامیم مطرح میگردد. یعنی هر مضمون معین درسی در چندین مرحله بررسی میشود ولی هر دفعه یک طرز کاملتر و مفصلتر و با یک سویه بلندتری چنین است که گیفت تدریس و سویه علمی آن کورس بکورس و مرحله به مرحله رو به تکامل است. تدریس گرامر در سال اول این خصوصیت را دارد که همراه بالغاتی که به شاگردان برای حفظ کردن داده میشود بعمل می‌آید. شاگردان سال اول مضمون‌های ابتدایی گرامری را همان متن‌های درسی یاد میگیرند.

در مرحله دوم (سال سوم تدریس) مضامین گرامری بار و شو و میتو دیدیگر بررسی میشود درین مرحله دوم معلومات ابتدائی که شاگردان بدست آور دند تکمیل واز آنها نتیجه گیری کرده میشود و روی اساس وسیعتر علمی و تئوریتیکی بررسی میشود. پس گفته میتوانیم که در مرحله اول (یعنی سال اول و دوم) گرامرنورماتیف درس داده میشود ولی در سال سوم کورس گرامر تئوریتیکی تدریس میشود. در این کورس درس‌های گرامری بیشتر جنبه نظری دارد تا عملی. اینجاست که تمام معلومات اولیه شاگرد ها بشكل سیستم در می‌آید، مثلاً شاگردان سال اول و دوم تعلم انواع جمع اسماء اشکال جنس مذکرونه را در پنجمودر جدا یاد میگیرند اما در سالهای بعد آنها با قاعده های گرامری جمع بستن و سیستم تأثیت آشنا میشوند و به این طریق به اصل پدیده های صرف اسم در زبان پنجمودر پس میبرند. بعبارت دیگر شاگردها کم کم با قوانین داخلی زبان آشنا میشوند.

یک مثل دیگرمی آوریم: در مرحله اول تدریس انواع فعل ماضی از قبیل ماضی مطلق و ماضی استمراری و ماضی با پیشاوند به (Bb) برای شاگردها بررسی میشود. ولی در سال سوم درباره وجودیک کاتگوری گرامری مخصوص فعل در زبان پنجمودر یعنی کاتگوری وضع یا اسپکت فعل به شاگردان گفته میشود و نشان داده میشود که شکل ماضی با پیشاوند به (Bb) در حقیقت معنی تکرار عمل را میرساند و بنابراین مربوط به یک وضع فرعی فعل است که ما آنرا وضع تکرار عمل (یا وضع استمرار) مینامیدیم.

تجربه نشان داد که این میتو دید تدریس (میتو د کو نسانتریکت یا متعددالمرکز) نتیجه خوبی میبخشد. یکی از خوبی های این روش آنست که شاگردان خود قادر میشوند بر اساس معلومات عملی خود بعض پدیده های گرامری را تشخیص و درک بکنند. در سیستم تدریس زبان پنجمودر به مسئله تشویق و ترویج تکلم (گپ زدن شاگردها) اهمیت زیادی داده میشود. اساس تکلم گرامر است با این جهت است که آشنا ئی عملی شاگردان با صرف کلمات و یاد گرفتن ترکیبات متداول از همان سالهای اول تدریس

پیش بینی شده است . متن هر درس را شاگردان باید طوری بررسی نمایند که نه فقط قادر به خواندن و فهمیدن آن باشند و کلمات را حفظ نمایند بلکه در اطراف مطلب درس گفتگو بتوانند .

به مسائل لیکسیدکولوجی (لغت‌شناسی) در پروگرام تدریس پښتو جای مهمی تخصیص داده شده است . این مضمون در سال چهارم درس داده می‌شود و در حقیقت بحث نتیجه گیری از معلومات قبلی شاگردان و تعمیم آنچه که آنها داشته‌اند می‌باشد . این کورس عبارت از بررسی همه جا نیه ذخیره لغات زبان پښتو و شامل مضامین ذیل است : ساختمان کلمه در پښتو ، کلمات بسیط و کلمات مشتق ، کلمات ساده و کلمات مرکب ، اشتقاق یالغت سازی در پښتو وار تباط آن با فرم سازی ، تحول و تطور لغات پښتو ، طریقه های تکمیل ذخیره لغوی : اصطلاحات ، لغات اقتباس شده ، لغات دری ، عربی هندی ، انگلیسی و روسی که به زبان پښتو داخل شده اند ، ترکیبات و انواع ترکیبات و طبقه بندی آنها ، مسئله تمیز ترکیبات از کلمه .

در مرحله آخری که سویه معلومات شاگردان نسبتاً بلند می‌شود (یعنی سال پنجم) تدریس زبان پښتو بشکل سیمینار و کنفرانس و مطالعه مستقل درمی‌آید که ما آنرا سیمینارهای اختصاصی می‌گوییم .

در چنین سیمینارهای اختصاصی آثار گوناگون علمی و ادبی نویسندهای افغانستان مطالعه می‌گردد و در باره خصوصیات زبانی و گرامری این آثار اصلی پښتو بررسی بعمل می‌آید . شاگردان با کارهای علمی زبان‌شناسان و دانشمندان افغانی و نظریه‌شان در باره زبان پښتو آشنا می‌شوند ، کتب درسی و لغتها مهه های چاپ افغانستان را مطالعه می‌کنند . روش اساس درس درین مرحله عبارت است از کارهای ریفرنسی ، نوشتی راپور ، تقریظ ، کانفرانس شاگردان وغیره .

گتب درسی و محتواهای درسی

در سال اول ، زبان پښتو توسط دوموار تدریس می‌شود : اول - کورس مقدماتی پښتو بقلم

دورویانکوف که در حقیقت بحیث رسالت مددرسی میباشد. دوم - کورس اساسی که عبارت است از کتاب درسی پنتو بقلم چند نفر از استادان که در سال ۱۹۵۳ تحت نظر لبیدیف در مسکو نشر گردید.

تدریس پنتو در مسکو از کورس مقدماتی دورویانکوف شروع میشود. این کورس مقدماتی دارای معلومات ابتدائی درباره سیستم فونیتیکی زبان پنتو و خصوصیات تلفظ در آن شامل مضمونی چند درباره فشار صدا و سیستم هجایی میباشد. هدف اصلی کورس مقدماتی اینست که در تلفظ صحیح کلمات پنتو شاگرد ها کملت کرده اولین قدمهای آنها در تکلم بازبان پنتو رهنمائی نمایند و الفای پنتو را نیز به آنها بادبدهد. کورس مقدماتی برای مدت زیادتر از یکماه و نیم پیش بینی شده است و دارای ده فصل اصلی و یک فصل مقدماتی است. برای هر فصل سه چهار ساعت درس پیش بینی شده است از آن جمله یک ساعت برای توضیحات و دو ساعت برای تمرین. هر فصل کورس عبارت از مضمون درس، تمرینات، متن، لست کلمات نو، وظیفه و لست سوالها برای تکرار کردن درس است.

مسئله فشار صدار کورس مقدماتی پنتو مفصلانه مطرح میگردد. از روز اول تدریس معلم شاگردان را با قاعده های فشار آشنایی سازد و هر سه رقم فشار را یعنی فشار داخل کلمه (پرده ' Parda) فشار مر بوط به جمله (داتخته د da Taxta da) و فشار منطقی به شاگردان میفهماند.

وادر کردن شاگردان ب تکلم ابتدائی - یکی از وظایف کورس مقدماتی است. همینکه شاگردان تلفظ اصوات اساسی پنتو را بادگرفتند فوری شروع میکنند به تکلم بعضی جمله های مفرد از قبیل : داتخته ده، دا کتاب دی و همچنین جمله های استفهامیه: داتخته د؟ دا خه شی دی؟ طبیعی است که درین مرحله معلم مجبور است بعضی توضیحات گرامری را نیز بدهد و برای شاگردان درباره فعل، رابطه، ضمایر اشاره، تائید و غیره بگوید. اینست که کورس مقدماتی از بعضی مضمونهای گرامری خالی نمیباشد.

الفای پښتو و طرز تحریر از همان آغاز کورس مقدماتی همزمان با مضمون‌های فونیتیکی درس داده می‌شود. اول حروف جداجدا نوشته می‌شود بعد طرز پیوست دادن آنها با حروف دیگر نشان داده می‌شود و بالاخره املای کلمات تمرین می‌شود.

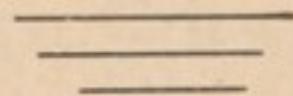
کورس اساسی زبان پښتو در سال اول تحصیل چنانکه گفته شد از روی کتاب درسی لیبیدیف تدریس می‌گردد. کتاب درسی مذکور عبارت از ۲۰ درس مفصل می‌باشد و برای شش - هفت ماه پیش بینی شده است. هر درس در مدت یک دو هفته بررسی می‌شود. درس عبارت است از متن فرهنگ یعنی (لست کلمات مربوط به متن) و مضمون گرامری مربوط به متن است.

طرز ترتیب و تدوین فرهنگ درس اهمیت زیادی دارد. لست کلمات، شامل تمام کلمات نو و خالی از لغت‌هایی که در درس‌های پیش دیده شده می‌باشد. لغت‌ها بهمان ترتیبی که در متن دیده می‌شود و با ذکر تمام مشخصات گرامری شان (از قبیل مفرد و جمع و حالت و صیغه) نوشته می‌شوند، علامت فشار بالای هر کلمه قید شده است. مضامین متن در کتاب درسی مثال اول ازین قرار است: مکتب، وظیفه خانگی، آماده شدن برای درس، خانه، خانواده، اسباب خانه، فورنیپر، لباس، شهر، کاراداره، کتابخانه، فروشگاه، بازار، مریضخانه، دوا فروشی، کمک طبی، وقت، جنتی، فصل‌های سال، رخصتی، استراحت، مملکت افغانستان، موقعیت جغرافیائی آن، نمونه‌ای از حکایات و افسانه‌های پښتو، افسانه مؤمن خان و شیرینو.

برای کورس دوم (سال دوم) کدام کتاب درسی وجود ندارد (آن در حال نوشتن است) وزبان پښتو از روی کتاب‌های معد درسی یعنی مجموعه‌های مقالات، حکایات و داستان‌های پښتو که از مطبوعات و مجلات افغانستان استخراج شده است تدریس می‌گردد.

از روزنامه‌ها و جریده‌های کشوری افغانستان، اصلاح، هیواد، زیری وغیره مورد استفاده می‌باشد.

تا آخر سال دوم مضماین صرف تمام میشود و از آن نتیجه گیری میکنند. مضماین سنتاکس (نحو) در سال دوم همراه با گر امر تئوریتیکی بررسی میشود. در سال های بعد (کورس سوم و چهارم و پنجم) یکی از مطالب تدریس- ترجمه میباشد . شاگردان از زبان پشتوبه روسی و از روسی به پشتوبه ترجمه میکنند و اصول ترجمه سینخرونیک (همزمان) را فرا میگیرند. از جمله متون کلاسیکی پشتوب که در کورس های ارشد بحث مواد درسی بکار میروند آثار خوشحال خان و رحممن بابا مورد علاقه شاگردان است .



اشک یک لحظه بعزم گان بار است فرست عمر همین مقدار است
گوش کو تا شود آینه راز ناله مانفسی بیما راست
نیست گرداب صفت آرام سر نوشت بخط پر کار است
«بیدل» رح

نویسنده: دونالد هاینی^{۱۰}

میادی ادبیات معاصر امریکا

جزیفایات بزرگ ادبی قرن بیستم

مترجم: ابوالقاسم غضنفر

سال ۱۹۰۰ حدفاصلی است در تاریخ ادبی که نه تنها در ساحة مسائل اجتماعی تغییراتی پیش می‌آورد بلکه یک دوره جدید را در ادبیات شروع می‌کند. خصوصیت بر جسته ادبیات قرن بیستم به نظر اول تنوع آنست. درین قرن یک مکتب واحد و یک روش معین که بهتراند این زمان را متمایز سازد وجود ندارد.

در تاریخ ادبی هیچگاه بدین اندازه مکتبها، حلقه‌ها و جنبش‌ها همه در کنار هم وجود نداشته است. این تنوع و اختلافات فقط جنبه‌ای از تنوعات عمومی است که در اکتشافات اجتماعی دیده می‌شود:

قرن بیستم که دارای یک فلسفه اجتماعی و جامع نیست، دارای یک نوع ادب هم نمیتواند شد.

علاوه‌تاً یک اقلیت مهم نویسنده‌گان قرن بیستم، میلانی شدید و عمده بطرف یک نوع ابها و پیچیدگی انحصاری و بیک طبقه محدود نشان میدهند. ادبیات در هر وقت دیگر

جز در صورت های شاذ، مشغولیت توده های زیاد مردم بوده است. در تاریخ پیشین هیچگاه ادبیات بدین صورت اختصاصی و مطابق ذوق و علاقه طبقه ای محدود نبوده است. بطور مقایسه تعداد کسانی که اشعار «ت. س. ایلیات» یا «والاس ستوونس» را خوش میکنند بسیار کمتر است از جمعیتی که اشعار «لانگ فلو» را میخوانند یا از آن عدد ایکه نمایشنامه های «شکسپیر» را می پسندند.

بعضی از مکتب های شعری قرن بیستم مخصوصاً بطرف دشواری میگراید. درینگونه اشعار سمبولهای مربوط به حقایق و مفکردهای فلسفی، علمی و ادبی سنگینی میکند. همچنان در ساختمان خود این اشعار، فنی و حاوی صنایع مخصوص لفظی میباشد. در عین زمان یک میلان متضاد نیز به مشاهده میرسد: بسیاری نویسندهای قرن بیستم بطور عمده میکوشند تا ادبی برای عوام، ادبیکه البته خواص هنری آنهم قربان ذوق و فکر مردم سر بازار نگردد، خلق کنند. تجارت درین مورد بیک شکل منظم و به پیمانه نسبتاً وسیع در اتحاد جما هیر شوروی بعمل آمد، ولی عین مفکرده در آثار بعض نویسندهای ناترالیست امریکایی مانند «تیودور درایزر»، «جان شتاین بلک» به مشاهده میرسد. بموازات کوشش هائی برای عمومیت دادن هنرهای موسیقی، اوپرا، نمایشنامه و نقاشی در بین توده های مردم، کوشش برای دیموکراتیک ساختن ادبیات نیز به کار رفته است. ولی چون ادبیات، یک هنر لسانی یا لغوی است و برای النژاد بیشتر از آن معلوماتی معین و قدرت و کفایت لسانی مخصوص در کار است، شاید عام ساختن این هنر بسیار مشکلتر از عام ساختن تلذذ از هنر نقاشی و موسیقی باشد.

ازین لحاظ دیموکراتیک ساختن ادبیات بیشتر با ساده ساختن، حتی با پائین آوردن سویه های ادبی، موازی بوده است.

در میان مسایل مغلق جنبش های ادبی قرن بیستم دومیلان مهم را میتوان تشخیص کرد: یکی جنبش ریالیستیک ناترالیستیک که ادامه همان میلان است که در اروپا در قرن نزدهم توسط «ستاندان بالزالک»، «تولستوی»، «وابسن» بنیان گذاری شده بود. این جنبش

در قرن بیستم بیشتر بسوی مبارزات سیاسی میگراید: دارای نظر لیبرال و در تکنیلث بیشتر علمی و فنی میباشد. در عین حال یک میلان مهم و مخصوص در ناترالیزم امریکایی دیده میشود: این تمایل در سبک و روش است که بطرف خصوصیت تمثیلی^(۱) یا افسانوی که بر ذخایر افسانوی و تخیلی انسانها استفاده مینماید و از ثبت و ریکاردن حوادث فزیکی محض بسیار بلندتر میرود تمایل دارد. این میلان را در ناولهای پس از (۱۹۴۵) چون مردپروردیا، اثر «همینگوی» و «فابل اثر ویلیام فالکز» که هردو در سبک از نظر سطحی ریالیستیک امادر، مفهوم مستتر خود تمثیلی یا افسانوی میباشد، میتوان سراغ کرد. جنبش بزرگ دومی را بصورت عموم «عکس العمل در مقابل ریالیزم» میتوان نامید که اشکال مختلف تردید آفاقیت خارجی، بشمول داستان روانی «روحی» نیور و مانتسیزم^(۲)، ایمپریشنیزم^(۳)، ایکسپریشنیزم^(۴) و تجربه در اشکال دیگر خود ریالیستیک^(۵) همه را مختلط میسازد. این جنبش بیشتر یک نوع عصماره ایست از مکتب‌های مختلف تامکتب ادبی جداگانه و تمام آن نویسنده‌گانی را در بر میگیرد که بد لایل مختلف بسوی تکنیک ریالیستیک جلب شده‌اند: نویسنده‌گان از هم مختلفی چون «جیمز برانچ» کابل و شروع و داندرسن و همچنان شعرایی از ادگار لی ماسترز گرفته تا کانراد ایکسن.

اما یک گروپ دیگر را نیز شامل است که با پیشرفت قرن بیست اهمیت بیشتر کسب میکند. این گروپ مکتب داستان روحی میباشد. گرچه این نام یک اندازه سنت است زیرا فقط تحلیل‌های مغلق باطنی ایدت وارتن یا تارنتن وايلدر را در بر میگیرد. فنی است که تقریباً بطور کلی ارتباطی به علم روانشناسی کلینیک یا مطالعات روانشناسی مرضی رابنسن جیفرز یا شروع و داندرسن که قضایای اصلی را زروا نشناشی انحرافی به شکل ادبی ترجمه میکند، ندارد.

- 1- Symbolic.
- 2- Neo-Romanticism.
- 3- Impressionism.
- 4- Expressionism.
- 5- Anti-Realistic.

این دو میلان ناترالیزم و ادبیات روحی بکلی هم از همدیگر متفاوت نیست بلکه یکی بر دیگر تأثیرداشته بعضاً، به حیث مثال در مورد کاترین آن پورتر، هردو عنصر در یک نویسنده جمع می‌شود. ولی چون میادی این دو تمايل از نظر تاریخ جدا می‌باشد بهتر است آنها را بحیث مباحث جداگانه مطالعه کنیم و تأثیرات جداگانه شان را بر نویسنده گان قرن بیستم تحقیق و بررسی کنیم.

دوروها :

نصف یک قرن مدت زیادی نیست که بدوره‌های تاریخی منظم که هر یک از «مکتب ادبی معینی» نمایندگی کند، تقسیم گردد. بسیاری نویسندهایی که قبل از جنگ اول جهانی شروع به نوشتن کرده بودند هنوز در (۱۹۵۰) بانتشار آثارشان ادامه میدادند. دوره ایشان فقط نیمه اول قرن بیستم است. با وجود اینهمه در طول این قرن دوره‌های معینی را از نگاه محیط اجتماعی میتوان تمیز داد. چون نویسندهای از کلتور و فرهنگ خود جدا نیستند و مجبوراً در یک محیط اجتماعی بنشینند، مزاج متغیر عصر میتواند تأثیر بسیاری بر آثارشان وارد کند. تحقیق و تعیین این دوره‌ها که در بسیاری موارد تو سط جنگها، تحولات اقتصادی و مسائل دیگر اجتماعی از هم جدا می‌گردد، برای فهم ادبیاتی که مولد این شرایط است حتمی و ضروری می‌باشد.

فین دی سیاگل (۱۸۸۰-۱۹۱۴):

این دوره بنام «عصر جنتیل» (نجیب‌منش) یاد شده هر چند بعین صورت دوره‌های اول ریالیزم امریکایی را نیز تشکیل میدهد. بصورت عموم یک دوره فراوانی و اکشاف ثروت بود. اقتصادی کم از کم در حصص شمال از زیربار خسارات جنگ و انقلاب داخلی برآمد و صنعتی شدن با سرعتی مبهوت کننده مملکت را تحول میداد. مناطق غربی که در زمان نسل پیشتر برای اشغال باز شده بود، تعمیر و منکشf می‌شد.

خطر پولی و اقتصادی (۱۸۹۳) ملت را از پیشرفت مؤلفه نمایان «بسی سرنوشت نمایان» آن بحیث یک قدرت دنیایی نتوانست بازدارد. نامیونالیزم با حرارت آنوقت که شاید شخص تیو دور روزولت از جنبه سیاسی آن بخوبی نمایندگی کند موازی خود را در ادبیات ثیز داشت. نویسنده (۱۹۰۰) خیلی وطن پرست بود و خرد را بحیث یک امریکایی تشخیص میکردو میکوشید تا باروش و تکنیک امریکایی اظهار مطلب کند. بعض‌آهم نویسنده امریکایی به حیث مثال هنری جیمز، طوری متوجه اختلافات کلتوری میان امریکا و اروپا میگردید که در برخورد با کلتور روانی روحی اذیت میدید. اما این عصر همان طور عصر جنتیل یا نجیب منش باقی ماند و نجابت آن اساساً نجابت اروپایی و نیوانگلیندی بود:

همان میقاتور یا کاپی کوچک اروپا در امریکا که نوشه‌های امریکایی را از زمانهای اسارت، کنترول میکرد حتی دین هویزن نویسنده ایکه در غرب متولد شده بود خود بخود به باستان مرکز ادبی امریکا جلب گردید. تحت اداره او (۱۸۷۱ - ۸۱) بود که مجله «ماهانه اتلانتیک»، مجله وزین و داور سخت هدایت کننده ذوق ادبی امریکا قرار گرفت و تا امروز آن اهمیت را از دست نداده است. با وجود فرار سیدن عصر ماشینی و با وجود ابتدکارات ریالیست‌های مانند «ستيفن کرین» و «فرانک نوریس». ادبیات امریکایی تادره ویکتوریا اساساً اروپایی و همانطور بیرون از تجدد باقی ماند و هر چیزی که بدان ارتباط داشت با جذگ اول جهانی کاملاً از بین رفت.

سالهای پر مروحدا (۱۹۲۹-۱۹۱۸):

در اول واضح نبود که جنگ، دوره را خاتمه داده بود، ولی بزودی معلوم شد که جنگ جوانان جدیدی خلق کرده بود: جوانانی بی‌بند و بار، بلا تکلیف و ظنین، جوانانی که «گرتودشتاین» بر آنها نسل راه گم نهاد. جنگ در عوض اینکه دنیا را برای دیموکراسی حفظ نماید، بدینی‌ها، تقسیمات و بد بختی‌ها را جدید خلق

کرده بود: لاکن امریکا غنی و پولدار از جنگ برآمد: آیدیالیزم خیانت دیده بود - و در چنین دوره پول مفت‌متیر بالیزم جدید و مظنوں جای آنرا اگرفت. عصر جاز بود، عصر بالا پوش خز، فلاست زیر بغل، دامنهای کوتاه و اخلاقیات متقلب. منهیات ضمیمه هجدهم (۱۹۱۹) همینقدر کرد که دعوتهای شرابخوری رابیشتر، نوشیدن الکل را زیاد و فحشار ادر میان زنان رایج ساخت. گمراهی و شکاکی بیشتر شد، قانون شکنی‌ها و خیانت و جنایات جدید بمعان آمد. بازار گرم و اسهام زیاد شد. زندگی‌ها در یک چشم بهم زدن سرو صورت میگرفت. تشریح و تفصیل اینها کاریک نسل جدید نویسنده‌گان بود. با تمام شکاکی عمومی این عصر (سالهای میان ۲۰ و ۳۰) یک دوره کامل ابتکاری در ادبیات و هنرهای دیگر بود. یک عصر تجارب تحقیکی و تجدیدات خارق العاده در متون بود. میتوان گفت که درین دوره ساله ابتکارات ادبی از آنچه در مدت صد سال قبل از آن بمعان آمده بود بیشتر بود. بعضی از نویسنده‌گان جدید چون سکات فتر جرالد بصورت پوست کنده مجذوب و هواخواه عصر جاز بودند، اما بعضی دیگر چون شرووداندرسن، سنکلیر لویس، رینگ لاردنر، بشدت برنا کارهای بازاری عصر جدید حمله ولذایذ پرستی سطحی را جداً تردید کردند. بیشتر نویسنده‌گان این عصر متوجه آداب و اطوار شخصی بودند تا مسائل سیاسی. در بسیاری صور تها تردید کلتور امریکایی شکل تبعید را بخود گرفت: اشخاصی مانند گرترو دشتاین، ایرز اپوند، ایلیات، همینگوی و دیگران، امریکارا بقصدار و پاترک گفته‌ند، ارو پاییکه با نداشتن پیوریتا نزم وجود تمايلات رسیده تر هنری، آنها را بطرف خود جلب کرد.

در شعر، این عصر بطور واضح یک عصر تجربه بود. بجز تعداد محدودی چون «رابنسن» و «فراست» کمتر کسی درین دوره چیزی بوجود آورد که بتوان بر آن نام شعر گذاشت. روزگار شعر آزاد و تجارب در جمله بندی، علامه‌گذاری و طباعت بود و عصر دورانداختن اشکال نظم عنعنی. ایلیات، کمینگز، پوند، ستیونس و ماریان مور

با سرعت عجیبی یک مفکوره جدید نظم را خلق کردند، بکلی یک زبان شعری جدید که ارزش‌های جدید بکلمات کهنه بخشد و این مفکوره عنعنی شعر چگو نه باید باشد؟ را منقلب ساخت. این انقلاب در داستان و شعر انقلابات مشابه در نقاشی و هنرهای دیگر بموازات خود داشت. درزوشگاف میان هنرمند و بقیه اجتماع که همیشه وجود داشت و در او اخر قرن نزد هم بزرگتر شده بود اکنون یک شکستگی و خلاصی خیلی بزرگ شد. علی‌الرغم کوشش‌های اشخاصی مانند «دوس پسوس» و «شتاین بلک» که در باره زحمات و کوشش‌های مردم عامی بزبان خودشان نویشند، نویسنده این دوره را یک احساس بیگانگی از مردم عامه دور نگاه میداشت.

دوره گساد (۱) (۱۹۴۱-۱۹۲۹) :

در آکتوبر (۱۹۲۹) وضع اقتصادی امریکا دگرگون شد. ثروت و تمول پس از جنگ این مملکت با سرعت عجیبی از بین رفت. شکاکیت سالهای (۲۰) بیک‌بد‌بینی تلخ و ناخوش آیند مبدل گردید. ادبیات سالهای (۳۰) را یک آگاهی جدید اجتماعی و یک احساس مسؤولیت سیاسی فراگرفت. برخلاف نویسنده‌گان دوره‌جاز که برآزادی سیاسی خودمغرور شده بودند، نویسنده‌گان سالهای (۳۰) بیک‌ادب اعتراض اجتماعی برگشتنند. تفاوت رابطه مقایسه در دوازه «همینگوی» دیده میتوانیم. فردیت ضد سیاسی کرکتهای کتاب «آفتاب هم بر می‌آید» او (۱۹۲۶) و پیام واضح سیاسی او در کتاب بعدیش «زنگ برای که بصلادر می‌آید؟» (۱۹۴۰) که در زمان جنگ هسپانوی نوشته شد.

همچنان این دوره را برگشتی بطرف ادبیات روانی متمایز می‌سازد. مثلاً تردید میتر بالیزم سالهای (۲۰) توسط بعضی از نویسنده‌گان و علاقه جدیدی به حیات درونی و ذهنی نشر مطبوع و شعری تو ماس و لف داستان نویس سالهای (۳۰) با نشر موجز «همینگوی»

نویسنده سالهای (۲۰) فرق زیادی دارد. در شعر علاقه ایکه به تجدید فنی در سالهای (۲۰) دیده میشد حالا جای خود را به تجدید نظر بر متنون مخصوصاً متوجه نمیتوان سبب لیک و افسانوی داد. شاعر دوره کساند پیشتر فتها فنی دوره پیشتر را حفظ کرده ولی در عین زمان کوشید تا چیز نو و مهمی پیدا کند تا با این وسائل جدید نطق و بیان میتالوجی شعری جدید را تشکیل بخشدیده بیان کند. در بعضی صورتها این میلان شکل تردید میتریالیزم و بازگشت جدید بطرف مسایل معنوی را بخود گرفت. ایلیات او ایل مکتب جدید ماوراء الطبعی یا شعر شبیه به مذهبی را نشان میدهد. شعراء و داستان نویسان دیگر بطرف لیرالیزم سیاسی یارادیکالیزم برگشتند. مثلاً «مکلیش» تمايل جدید بطرف انتقاد از کاپیتالیزم و ریاکاری طبقه بورژوا را خلاصه میکند.

دوره پس از جنگ ۱۹۴۵ و بعد قر :

علی الرغم متمول شدن عمومی ملت، جنگ عمومی دوم مانند جنگ (۱۸-۱۹۱۴) عصر جازر ابو جو دنیاورد. مردم امریکادر (۱۹۴۱) با همان آیدیالیزم ضعیفی که در (۱۹۱۷) نشان داده بودند داخل جنگ نشدند. در نتیجه پس از جنگ کمتر از تردد فکری متأثر شدند. خصوصیتی که برخی از نویسندهای آن پس از (۱۹۴۵) با مردم عامه مشترک داشتند، بازگشتی بو داز میتریالیزم و رجوعی بطرف اقتناع معنوی. اوایل این میلان در سالهای (۳۰) طوری که پیشتر تشریح شد دیده میشد ولی از (۱۹۴۵) به بعد قوی تر شد در مورد مردم عامه شکل معروف «بازگشت به مذهب»، از دید علاقه بر قرن کلیسا، علاقه بیشتر به الهیات سروصدای زیاد رباره دوباره مذهبی ساختن تعلیم و تربیه و شعارهای «ملتی تحت سایه خداوند (ج)» را بخود گرفت بعضی مفکرین را عقیده برین بود که این موضوع راستی یک احیای احساس مذهبی بو درحالیکه عده‌ای دیگر میگفتند که تمام این رجوع به معنویات، یک فرانسیز اتیکی بود که از اثربنام صفویت عمومی عصر بوجود آمده بود. در ساحة ادبیات میلانی بعین صورت دیده میشود.

نویسنده‌گانی چون «فاکنر» و «همینگوی» که در سالهای ۲۰ بحیث ریالیست‌های شکاک آغاز کردند در سالهای (۳۰) شعور و ادراک اجتماعی و معنوی خود را انسکاف دادند و پس از جنگ، کارشان بجایی رسید که آنرا سمبولیزم میتواند لو جیکی (۱) میتواند نامید. این نوع سمبولیزم را در فابل اثر «فاکنر» و مردپروردیا اثر «همینگوی» میتواند یافت. یکدسته دیگر داستان نویسان عموماً، نسل جوانتر، عنده ناتر ایزمه را که توسط نویسنده‌گان سالهای (۲۰) ثابت شده بود دوام دادند. شعراء نیز بدود دسته تقسیم شده بودند: بعضی، بطور عموم نسل پیشتر، میلانی معنوی و ماوراء الطبیعی نشان میدادند در حالیکه دیگران، زیادتر شعرای جوانتر، تقلید شکاکیت مغلق و از نظر تکنیکی ماهرانه سالهای (۲۰) را ادامه دادند. در هر دو صورت، چه در داستان و چه در شعر، عصر تجدید تکنیکی گذشته بود. سالهای (۳۰، ۴۰ و ۵۰) متوجه موادی بود تا تکنیکهای جدید کشف شده توسط نویسنده‌گان سالهای (۲۰) را بکار برده تحلیل و تکمیل نماید.

این عصر یک نوع خاصیت تقلیدی داشت و از تجدیدات تکنیکی بسی بهره بود. طوری معلوم میشد که نویسنده‌گان نسل جدید تمام چیزهای جدید را برای خود کشف شده یافته بشکل یکنواخت خود را مجبور میدیدند کتب، اشعار و نمایشنامه‌های سالهای (۲۰) را دوباره بنویسنده.

البته بعضاً اشخاصی چون «تنسی و بیلیمز» یا «یودور اویلتی» پیدا میشدند که یگان جرقه ابتکار از خود نشان میدادند ولی بصورت عموم دوره پس از (۱۹۴۵) دوره تحلیل و ترکیب مواد موجود بود. نویسنده‌گان امریکایی با کشف لهجه و سبک ادبی حقیقی خویش در سالهای (۲۰) اکنون متوجه تکمیل و بهتر ساختن تکنیکهای شدند که توسط نسل پیشتر از خود آنها کشف گردیده بود.

گردشگاری پوچشی ادبیات

کار کنان این نامه بدینو سیلت از همه دانشمندان صاحب نظر و
جلیل القدر موسسات علمی داخلی و خارجی که مجله ادب را دلپذیر
یافته و مطالعش را پر مغز و انmod کرده اند اغلها امتحان مینماید

افکاسات نیک مجله ادب در حلقه های

نشر اقتصادی و علمی جهان

دوست دانشمندم راضی!

بالاخره مجلات ادب که بدست فاز نین جنابعالی تهیه می شود رسید و موجب نهایت
امتحان و افتخار شد. راستی مجله ای است عزیز و دلپذیر و ما ایرانیان از آن کمال استفاده
رامی نمائیم.

تمنی دارم دستور فرمایند آدرس ثابت بنده که در ذیل این عریضه است در دفتر
یاد داشت شو دوبه این آدرس منظم بفرستند موجب نهایت امتحان خواهد بود.

اراد تمدد کتور ایرج افشار

فرهنگ ایران ز هیون

مجله تحقیقی ادبیات و تاریخ و زبان ایران

صندوق پوست ۱۰۲۱

تهران، ایران

نظر دانشمندانه هندی راجع به مجله ادب

دانشمند محترم جناب آقای محمد حسین راضی!

مرقوم مؤرخ ۱۳۴۴ میزان خیلی زیب و صول بخشید بعلاوه از دریافت مجله ادب «شماره غالب» خیلی خوش گردیدم. مقالاتی که درباره « غالب » در این مجله بچاپ رسیده است خیلی پرمغز میباشد و نیز بر عمق و سخن شناسی نویسنده ای دلالت میکند. این جانب خیلی خوش وقت و در عین حال متاخر هست که در کشور دوست افغانستان قدر دانان عالی « غالب » و نقادان بزرگ ادب اردو میباشند. هند مفتخر است که شاعر و نثر نگاری مانند « غالب » را پرورش نموده است. اما این هم موجب افتخار است که شهرت این شاعر بی نظیر در کشور دوست و همسایه ماهم پنهان شده است. بدون شک و تردید شرکت مادر این گونه لذات روحانی و ادبی الفت و محبت افغانستان و هند را محکم خواهد نمود.

این دو کشور از زمان قدیم زیر نفوذ تهذیب و تمدن یکدیگر بوده اند و نیز در رنج و راحت یکدیگر سهیم و شریک میباشند. در زمان ماضی ماهر دو مصائب و آلام را باهم مقاومت نموده ایم و اکنون هر دو در تکاپوی بین المللی بر شاهراه ترقی گامزن هستیم. امید وارم ملت افغان که در استقلال و مردانگی برای آسیان نموده میباشد و بسرعت منازل ارتقاء را طی نموده است این دوستی راه رچه بیشتر جلو خواهد برد و همین طور خواهشمندم وطن ما همواره سعی خواهد نمود که با همسایه عزیز افغانستان روابط نیرومند برادرانه برپا باشد.

اصولی که بنیاد این روابط است همان است که تهذیب و ادب و تاریخ مارا بوجود آورده و امروز بار دیگر باتوانی کامل احیاء گردیده است. شماره غالب « ادب » آرزو های مار اراسخ و حدود امتنان و تشکر مار او سیع تر میسازد. در خاتمه سلامت و سعادت و مؤقت شمارا آرزو مندم.

تاراچند

دھلی، هند

د انشمند محترم جناب آقای راضی !

از زیارت نامه مؤرخ ۴ میزان ۱۴۰۵ و نیز از مطالعه مجله ادب پوهنځی ادبیات کابل خیلی خوشحال گردیدم.

اینجانب و استادان و محصلین دری پوهنتون دهلي ازین خبر خوش وقت هستیم که در کابل پیرامون شخصیت ادبی «غالب» شاعر بزرگ دری وارد کنفرانسها ایراد گردیده است، «غالب» آخرین شاعر بزرگ زبان دری و بزرگترین شاعر اردو محسوب میشود، کتابهای گوناگون و مقالات بیشمار در باره وی منتشر گردیده است. نطقهای دانشمندان افغانستان که در این کنفرانسها داده شده خیلی تازه و جالب میباشد و تشویق میکند که درباره این شاعر تو انا هر چه بیشتر بررسی شود.

قسمت دری پوهنتون دهلي از شما و دانشمندان دیگر تشکر میکند که مار از آثار ادبی و فرهنگی آن کشور گرامی مستفید می فرمایند.

باتقدیم احترامات فایقه

د اکتسنید امیر حسن عابدی.

مقرر ریهای جدید

نظر به پیشنهاد ریاست پوهنتون و منظوری مقامات صالحه پوهاند میر امان الدین (انصاری) اخیراً بحیث استاد در پوهنځی ادبیات مقرر شده اند.

پوهاند میر امان الدین انصاری از او اخیر سال ۲۹ تا اواسط سال ۱۳۳۷ سمت ریاست پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل را بعهده داشتند.

در زمان تصدی ریاست پوهاند میر امان الدین انصاری پوهنځی ادبیات به يك سلسله تحولاتیکه اساس انکشافات ما بعد را پس ریزی کرده نایل آمد از آن جمله بمبیان آمدن شعب اختصاصی ادبیات پښتو و دری - تاریخ و جغرافیه و شعب لسان انگلیسی و تأسیس مجله های وزمه و ادب را میتوان نام برد.

پوهاند میر امان الدین انصاری از او اس ط سال ۳۷ باينظرف بحیث معاون اداری ریاست عمومی انکشاف وادی هیرمند و ارغنداب، معین دوم وزارت داخله و ریاست اداره اطلاعات افغانی در واشنگتن ایفا وظیفه نموده اند و از تاریخ اول عقرب ۱۴۰۵ بحیث استاد پوهنځی ادبیات مقرر شده اند.

ادب تقریر پوهاند میر امان الدین انصاری مؤسس گرامی خود را بحیث استاد این کانون علمی تبریک گفته توفیقات مزید شانرا آرزومند است.

ادب در آریجنه آنیس

سیزده سال قبل ستاره ادب در آسمان مطبوعات کشور طلوع نمود. مضامین این مجله طوری که از نامش پیداست مربوط به جهان ادب بوده و همواره در صفحات آن یک سلسه مضامین تحقیقی، انتقادی، در موضوعات مختلف زبان و مسائل ادبی به قلم ادبی کشوار و بعضی از اشعار متقدمین و معاصر در ج میشود که برای علاقه مندان آن قابل استفاده است. شماره اول و دوم سال چهاردهم در یک پشتی باقطع و صحافت زیبا باداره «آنیس» رسید. درین شماره علاوه از مطالب نظر و خواندنی چند نمونه از اشعار خوشحال خان خطیک با ترجمه انگلیسی آن نیز درج گردیده است که برای معرفی شعر پنسته در خور تمجد است.

این شماره بمدیریت مسؤول بناغلی محمد حسین «راضی» که زیبائی آن از ذوق عالی وی نمایندگی میکند نشر گردیده است.

مواد ادبی و تاریخی منتشره مجله خیلی ها قابل استفاده بوده و ارزش مطلوبی دارد. این مجله شریفه فعلاً دو ماهه بوده در ۸۶ صفحه نشر و هیأت تحریر آن چارت تن از ادبی جوان کشور است. شکی نیست که توجه ایشان و اهتمام مدیر مسؤول و سایر کارکنان آن در حفظ سویه مجله مؤثر بوده و قابل یادآوری است.

آنیس در حالیکه سال نو نشراتی این مجله را بمدیر مسؤول و همکاران وی تبریک میگوید توفیق مزید شانرا در راه آرزو های نشراتی شان صمیمانه تمنا میکند.

روزنامه ملی آنیس

عزیمت

پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پو هنثی ادبیات تحت پروگرام اشیاق فوندیشن روز ۴ حوت ۱۳۴۵ کابل را به قصد تهران ترک گفت.

رئیس پو هنثی ادبیات پو هنتون کابل طی اقامت یک ماهه شان در ایران از پو هنتونها و پو هنثی‌های ادبیات کشور دوست و همسایه مایران بازدید بعمل خواهند آورد. قرار است پوهاند مجددی رئیس پو هنثی ادبیات ضمن مطالعه و بازدید پروگرامها و وضع درسی پو هنثی‌های ادبیات پو هنتونها ایران، درباره انکشافات و تحولات اخیر پو هنتون کابل کنفرانسهای نیز ایراد نمایند.

* * *

پوهنوال داکتر سید محمد یوسف «علمی» و پوهیالی حمید الله «امین» استادان شعبه تاریخ و جغرافیه پو هنثی ادبیات تحت پروگرام فیلو شپ بریتش کنسل برای یک سلسه تحقیقات و مطالعات تاریخی و تحصیل در رشته جغرافیا خیر آغاز شدند.

* * *

بازگشت بوطن

پوهاند داکتر غلام عمر صالح استاد پو هنثی ادبیات که به اساس موافقتهای فرهنگی افغانستان و اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی چندی قبل در راس یک هیأت به اتحاد شوروی عزیمت نموده بودند دو باره بوطن بازگشتند.

پوهاند داکتر صالح ضمن بازدید مهه هفته ای شان از مرکز علمی و مؤسسات اتحاد شوروی راجع به «سهم جغرافیه اتحاد جماهیر شوروی در پروگرامهای دیپارتمان جغرافیه پو هنثی ادبیات پو هنتون کابل و «موقف جغرافیایی افغانستان» کنفرانسهایی در پو هنتون‌های مسکو و کیف ایراد نموده اند.

ایران اد کنفرانسها

پروفیسور پسیکوف رئیس شعبه فیلالوژی پښتو دری پوهنتون دولتی مسکو که چندی قبل نظر بد عوت حکومت افغانستان از مرکز علمی و مؤسسات فرهنگی و آثار تاریخی کشور مباز دید بعمل آورد راجع به تحقیقات اخیرده سال فیلالوژی زبانهای پښتو و دری در اتحاد جماهیر شوروی برای استادان پوهنځی ادبیات کنفرانسی ایراد کرد.

قبل از کنفرانس پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات مختصری از سوانح پروفیسور پسیکوف را که در رشته های زبانشناسی، ادبیات و فلکلور (۵۵) اثر نوشته است معرفی نموده وزحمات موصوف را در راه تحقیقات زبانهای افغانستان ستود. پروفیسور پسیکوف طی کنفرانس خویش مراحل اساسی تکامل فیلا لوژی را در اتحاد شوروی بیان داشته و بناغلی «دورن» را بنیادگذار فیلالوژی افغانی در روسيه و آنمود ساخت. پروفیسور پسیکوف طی کنفرانس خود اظهار داشت: در حال حاضر در پوهنځی های زبانهای شرقی پوهنتون دولتی مسکو زبانهای پښتو و دری تدریس میشود و تحقیقات دائمه داری در مورد زبانهای ادبیات افغانستان ادامه دارد.



پروفیسور ل. کسیلوا (دورفه یوا) که تحت روابط فرهنگی افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی برای یک سلسله تحقیقات در رشته زبانشناسی و ادبیات پښتو دری به افغانستان آمده بودند در اطراف روشهای مقدار کاریکه از طرف دانشمندان و مؤسسات علمی اتحاد جماهیر شوروی برای تحقیق ادبیات و زبانهای افغانستان در پیش گرفته شده است برای استادان و محصلان پوهنځی ادبیات کنفرانس هایی در تالار آد یتو ریم پوهنتون کابل ایراد کردند، قرار است متن کنفرانس های موصوف جسته جسته در مجله ادب نشر گردد.

امینه زبان (دبی از زبان عایشة نهشت گرفته است) می‌توان از دو حالت آزاد شابست گردید: نخست از همراه از نکاهه
روابط ادبیات بازیابی در فضای آن کاری بسیاری ادبیات مدتی گذشت و همه باید سازمانی را بازیابان
نهادند. این می‌تواند ایجاد شود. این می‌تواند زبانی را تبدیل کرده و متنی شود مطابق مفهوم زبانی عایشانه باشند. زبان ادبی نیز
بلوچ پیغایر غنی شده و تکامل گردد. این می‌تواند زبانی را تبدیل کرده و متنی ایجاد شود اما این می‌تواند
زبان را بخوبی و سیاست را تبدیل کرده باشد. از زمان مکمل آن یعنی به دخواه، آنچه مکمل این می‌تواند
احساس و نمود را خواهد داشت و متنی ایجاد شود. این می‌تواند در مرور زمانی ایجاد شود.
برفق آزاد است. و مدتی می‌تواند هم محبت هنوز زبانی از زمان ایجاد آن را داشته باشد. این می‌تواند
زبان عایشانه داشته باشد. در همین ایجادی زبان تکمیل شده باشد و دخواه با استفاده از
از شکل عایشانه به عنوان یک توپری و فرضی آن نهاد. دین ملورطف حدست می‌گردد. این می‌تواند
اسلامی ترین و ساده ترین زبانی عایشانه دردم نه تنها وسعت است دل احساس دخواه
و ایجاد مکمل و مکملات در درجه اولیه را نهایی ایجاد نماید. شماره از مردم زمان با آن هایی بود
که در زمان و تحملات دو مدیریت را بازیگردند: برادر امیر امیر و دیگر اسلامی ایران فویضی.
زدن رفته این ادبیات شخصی ایجاد زبان شفاهی، بازیابی شفاهی تبوده که دردم آنست. دل احساس دخواه
در این روزگار، هموز مردم به دخواه بسیار بود. این اینها هستند که بازیابی می‌گردند.
زبان شخصی - ایجاد اشکال گذاری و سفرهای، ضرب الالال و حکایات دل احساس دخواه
زبانی (نگونه ابر) را که ادبی شخصی، بازیابی شخصی تبوده که دردم آنست. دل احساس دخواه
تیه دل اینها که خست و ایجاد زبان شخصی دل احساس دخواه نیز است. بازیابی
ایجاد مردم از زمان مادران شیوه ایجاد شده است. این دخواه بسیار بود و در وکالت
و سعی ایجاد رسانید و ایجاد زمان مادران شیوه ایجاد شده است. دل احساس دخواه
که رفته از زمان مادران ایجاد اشکال زبان را که رشی را بر کار نمود و با استفاده از این
و شرح مدرسه گذاشت ایجاد شد. مردانه ایجاد دل احساس دل احساس دخواه
از اینجا می‌شود که ایجاد زبان را که ایجاد شد، هملاس تحریکی، و آثار ادبی به دخواه. از این بعد زبان
چهارشی نیز تجارتی نهاده شد. زبان چهارشی محبت نخست بود
نمتر از این محبت شفاهی از زبان، صراحت زبان عایش است. به طور مجرد دخواه داشت باشد. چنانند
آنچه این محبت شفاهی از زبان، صراحت زبان عایش است. صراحت از زبان عایش از نهشت گرفته و مانند آن
نکامل می‌باشد. از همان دستورات این، صراحت از زبان عایش از نهشت گرفته و مانند آن
و پیغایر غنی شده است. از همین بود که در فضای از زمانی را تبدیل کرده ایجاد شد. این ایجاد
و پیغایر غنی شده است.

ADAB

BI-MONTHLY DARI MAGAZINE
of the
Faculty of Letters
University of Kabul
Afghanistan

VOI. XIV, Nos. 5-6. DEC - MAR, 1967

Editor
M. H. Razi

Annual Subscription:
Foreign Countries - 2 Dollars

دیوبندی مطبوعہ
Dioobandi Mطیعہ

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library